

نامه سرگشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران

www.iran-archive.com

دیماه ۱۳۶۴

دسامبر ۱۹۸۵

فهرست مند رجات :

- ۱- نامه سرکشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران
- ۲- ضمیمه شماره ۱ : نامه به هیئت اجرائیه کمیته مرکزی و کمیسیون برنامه حزب، ۱۷ اوت ۱۹۷۵
- ۳- ضمیمه شماره ۲ : متن استعفا نامه رفیق بابک امیرخسروی از کمیته مرکزی، اکتبر ۱۹۷۵
- ۴- ضمیمه شماره ۳ : نامه رفیق بابک به هیئت اجرائیه در رابطه با حوادث تبریز، ۲ مارس ۱۹۷۸
- ۵- ضمیمه شماره ۴ : نامه رفیق بابک به هیئت اجرائیه در مورد تحلیل اوضاع، ۲۸ اوت ۱۹۷۸
- ۶- ضمیمه شماره ۵ : نامه رفیق فقید ایرج اسکندری به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، اکتبر ۱۹۸۱

نامه سرکشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای گرامی!

اینک بیش از ۶ ماه از تصمص "هیئت سیاسی" مبنی بر تعلیق غیرقانونی و توطئه گرانه سه نفسراز اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران (رفقا فریدون آذر و بابک امیرخسروی اعضای اصلی و فرهاد فرجاد عضو مشاور منتخب پلنوم وسیع ۱۷ در تهران) می گذرد. شما خود بیش از هر کس شاهد خلافکارها و اقدامات ضد اساسنامه‌های گروهی که از آغاز تا پایان اجلاس کمیته مرکزی در دسامبر ۱۹۸۳ گذشت، هستید. یعنی همان جلسه‌ای که نام پلنوم هجدهم به آن اطلاق کردند.

ما در نامه ۲۵ اسفند ۶۴ خود به شما اعضای کمیته مرکزی، پس از ذکر اجمالی جریانات خلاف حزبی و غیراصولی حاکم بر "پلنوم ۱۸" و پس از ذکر ندانم کارها و غرض‌ورزیهای چند نفری، کسه گردانندگان اصلی "پلنوم" بودن، نشان دادیم که چگونه همین گروه بطور غیر دمکراتیک و با نقض آشکار اساسنامه و بدون توجه به تصمصبات تشکیلاتی پلنوم وسیع هفدهم در تهران، "هیئت سیاسی" کمیته مرکزی را قبضه کردند، تخم نفاق و چند دستگی را در آن لحظات دشوار حیات حزب کاشتند و زمینه ساز بحرانی خانمان برانداز شدند. مسئولیت تاریخی گردانندگان "پلنوم ۱۸" در برابر این تخلفات بخشش‌ناپذیر است.

اینک بیش از دو سال از آن وقایع می گذرد. اساسنامه حزب صریحا تاکید دارد که حداقل دو سال در سال پلنوم عادی کمیته مرکزی تشکیل بشود. میبایستی در این مدت حداقل ۴ پلنوم عادی تشکیل می شد. اما حالا این چند نفر که با تمهیدات قلبی رهبری حزب را در دست چسبیده‌اند، گوششان دگر به این حرفها بد هکار نیست. حالا روشن تر می شود، که چرا در دست همین افراد، در برابر اصرار رفقای حاضر در "پلنوم" برای تعیین و ذکر وقت پلنوم بعدی، در بخش تشکیلاتی قطعنامه‌ها، ظفره رفتند و به وعده شفاهی اکتفا کردند!

همین رفقای "هیئت سیاسی" که همه را به رعایت دقیق اساسنامه حزب موظف می کنند و حتی ادعا می کنند، که تعلیق ما صرفا بخاطر نقض اساسنامه حزب است، چگونه همین عمل خود را در نقض اساسنامه که مستقیما از وظایف آنهاست، توضیح می دهند؟ رفقای "هیئت سیاسی" آنقدر به رعایت موازین اساسنامه بی قید هستند و به کلکتیو کمیته مرکزی بی اعتنا، که در تمام این دو سال کوچکترین گزارشی به اعضای کمیته مرکزی در باره علل این تاخیر و نقض اساسنامه نداده‌اند. کمیته مرکزی وقتی به یادشان می افتد، که صلاحشان است، اعلامیه و یا بیانیه‌ای را بنام آن قالب بزنند!

صرفنظر از اینکه تصمص "هیئت سیاسی" دایر بر تعلیق ما سه نفر غیرقانونی و در تاریخ چهل و چهار ساله حزب توده ایران بیسابقه است، معذرا می بایستی بلافاصله پس از تعلیق، اقدام به تشکیل پلنوم عادی کمیته مرکزی می شد تا به آن رسیدگی بکند. مگر می شود تعدادی از اعضای کمیته مرکزی را ماه ها در حال تعلیق نگهداشت و تمام ارگانها و امکانات تبلیغاتی حزب را برای دشنام‌گویی و تمهت و افترا زدن به آنها بکار گرفت؟

جسته و گریخته و بطور غیرمستقیم می شنوم، که گویا در حال سرهمبندی "جلسه صلاحیت‌داری" هستند تا با اضافه کردن تعدادی افراد دستچین شده بر آن نام "پلنوم وسیع" بگذارند و به خیال خود از فشار بدنه حزب خود را خلاص نمایند.

ما برای چند مین بار اعلام می کنیم، که هر جلسه یا پلنوم وسیعی را که این "هیئت سیاسی" دعوت نماید، غیرقانونی و غیر معتبر می دانیم. اگر هم چنین جلسه‌ای را تدارک ببینند، نسخه بدل "پلنوم هجدهم" خواهد بود و لذا قانونیت و مشروعیت ندارد و عملا بحران درون حزب را تشدید خواهد کرد.

اساسا "هیئت سیاسی" طبق اساسنامه صلاحیت دعوت پلنوم وسیع را به هر صورت که باشد ندارد. قبل از دعوت پلنوم وسیع و یا جلسه صلاحیت‌دار نظیر آن، باید اول جلسه عادی کمیته مرکزی تشکیل بشود و

حدود و ثغور وظایف پلنوم وسیع را معین سازد. کمیته تدارک معتبری را که منعکس کننده نظریات مختلف موجود در کمیته مرکزی باشد، انتخاب نماید و معیارها، ملاکها و ضوابط شرکت کنندگان را در خطوط کلی آن تدوین نماید، تا بر اساس آن کمیته تدارک منتخب پلنوم به سازماندهی پلنوم وسیع بپردازد. با توجه به ضعف ناتوانی نسبی کمیته مرکزی و با در نظر گرفتن اینکه در چنین پلنوم وسیعی به همان نحو و روش پلنوم وسیع چهارم، کادرها و مسئولان حزبی نقش قاطع و تعیین کننده ای خواهند داشت، لذا بنظر ما شرکت نمایندگان آنها از همان آغاز و در ترکیب کمیته تدارک ضرورت دارد.

بنظر ما تنها راه نجات حزب از گسیختگی و حفظ وحدت و یکپارچگی حزب و راه ارتقای نفوذ معنوی آن در چنین راه حلی نهفته است. متأسفانه گردانندگان کنونی حزب که در "هیئت سیاسی" متمرکز شده اند، در فکر سرهمبندی، بند بست کردن و رنگ و روغن زدن به ظواهر امر هستند و اساساً توانایی ارائه راه حلهای اساسی و جسورانه را ندارند. بقول معروف: "از کوزه همان بیرون تراود که در اوست". ما به نیوۀ خود خواستار جدی تشکیل فوری جلسه عادی کمیته مرکزی هستیم تا از جمله به خلافتکاریهها و تجاوزات "هیئت سیاسی" به حقوق و حیثیت سه عضو کمیته مرکزی رسیدگی نماید.

ناتکفته پیداست که هم بر اساس بند د از ماده ۵ اساسنامه که صراحت دارد: "در جلسه ای که به رفتار و فعالیت وی (عضو حزب) رسیدگی می شود، شرکت کند" و هم اینکه تا تصمیم پلنوم کمیته مرکزی در باره اخراج اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی با $\frac{1}{3}$ آراء (ماده ۸ اساسنامه) رفقای سه گانه اعضای متساوی الحقوق با سایر اعضای کمیته مرکزی هستند، لذا هرگونه توطئه ای برای جلوگیری از شرکت در پلنوم و یا عدم دعوت آنها به جلسه کمیته مرکزی، تحت هر نام و عنوان و بهانه ای باشد، آخرین ضربه به قانونیت و مشروعیت کمیته مرکزی و رهبری حزب خواهد بود. ما از رفقای کمیته مرکزی خواستاریم که اگر چنین توطئه ای در حال تکوین است، قویاً از آن جلوگیری کنند.

رفقای گرامی، نمی دانیم تا چه مدت در زنجیران خلافتکاریههای "هیئت سیاسی" قرار دارید. زمانی که اطلاعاتی چهار صفحه ای تعلیق ما را به سازمانهای حزبی دادند، چنین وانمود کردند که قصد آنها بردن آن تا پایین شبکه نبوده است! اما از طریق کانالهای "ویژه" در سطح شبکه های حزبی پخش شد. سپس اطلاعاتی در نامه مردم منتشر ساختند و آنرا از رادیوها و هر چه که در دسترسشان بود پخش کردند. به آنهام اکتفا نکردند و "اطلاعیه ۱۳ صفحه ای" را که بغلنت محتوای آن به حق از سوی رفقای حزبی "تهمت نامه" لقب گرفت، منتشر ساختند و این بار به اعضا و هواداران رساندند. این همه اقدامات تبلیغی علیه اعضای کمیته مرکزی را وقتی صورت دادند که هنوز "نامه توضیحی" مسأله در پاسخ به "اطلاعیه تعلیق" منتشر نشده بود. در واقع هیچ بهانه و محرکی جز تلاش برای بدنام کردن و بی اعتبار نمودن ما نداشتند.

اینک با انتشار یکسری مقالات در نامه مردم، چارچوب حزب و هواداران را شکسته و اختلافات و مسایل داخلی حزبی را به بیرون کشانده اند.

این رفقا با بی شرمی در مقالات نامه مردم، سه عضو کمیته مرکزی را در "ردیف دشمنان آگاه حزب" آورده اند (شماره ۷۸ نامه مردم)، که "از پشت به حزب خنجر می زنند" (همانجا صفحه ۴) و اسرار حزبی را "فاش و مالا" در اختیار دشمنان حزب قرار می دهند (همانجا)، و ما را "آنارشیسست" نامیده و با کمال وقاحت اعلام می کنند که رفقای سه گانه "زیر پوشش اصلاح حزب به تخریب مبارزه مشغولند" (همان منبع، صفحه ۵) و قس علیهذا.

ما چهل سال در دامان حزب توده ایران بزرگ شده ایم. دهها حادثه کوچک و بزرگ از سر حزب گذرشته و ما خم نشده ایم. در این لحظاتی که بیش از ۸۰ درصد رهبری حزب در زندانهای جمهوری اسلامی میان مرگ و زندگی زجر می کشند، بجای آنکه از کادری که دیگر امتحان خود را داده اند و وفاداری خود به حزب و راه طبقه کارگر را نشان داده اند، برای احیاء حزب مدد جویی شود، بخشی از اعضای باقی مانده کمیته مرکزی بدست چند نفری که اکثریت آنها از شرکت در مبارزه مردم بزدلان

کناره گرفتند و زندگی آرام و بی درد سر مهاجرت را ترجیح دادند، مجازات شده و با آنان به توهین و ناسزا رفتار می‌شود. در چنین وضعی آیا شایسته است که رفقای کمیته مرکزی ساکت بنشینند و نظاره‌گر اوضاع باشند؟

تمام این جریان‌ها و اتهامات باد هن کجی به همه شما و در برابر چشمانتان و از همه بدتر بنام کمیته مرکزی و حزب انجام می‌گیرد. "هیئت سیاسی" صریحاً نوشته است، که فقط این "سه نفر" هستند که ایراد می‌گیرند و اعتراض می‌کنند و همه رهبری و قاطبه اعضای حزب، اعمال "گروه سه نفره" را محکوم کرده‌اند! آیا این موضوع درست است؟ آیا وقت آن نرسیده است که رفقای کمیته مرکزی و بویژه رفقای که سلامت نفس و استواری کمونیستی خود را حفظ کرده‌اند، ملاحظه گرایی را کنار گذاشته و پای بمیدان گذارند و جلو اعمال گستاخانه این چند نفر را که بنام "هیئت سیاسی"، حزب توده‌های ما را به ورطه تلاشی کامل می‌کشاند، بگیرند و نشان بدهند که هنوز هم دود از کنده بر می‌خیزد؟

ما درگیر مبارزه نابرابری هستیم. "هیئت سیاسی" دستگاه حزب، "نامه مردم"، رادیو و همه امکانات مالی و فنی حزب را در اختیار دارد.

اما خوشبختانه از آنجایی که حرف ما حق است و منعکس‌کننده صدقانه خواسته‌های قاطبه رفقای حزبی است، روز به روز بر میزان توجه و علاقه رفقای حزبی و کادرها به راهی که ما برای سالم‌سازی و احیای حزب گشوده‌ایم، افزوده می‌شود. و این همان چیزی است که "هیئت سیاسی" را متوحش کرده و به دست و پا انداخته است. لذا با چنگ و دندان می‌خواهد مواضع خود را که بکلی سست و متزلزل شده است، نگهدارد. شدت تبلیغات و انتشار مقالات در "نامه مردم" و کشاندن این رسوایی به کوچه و بازار، که گاهی بیش از نیمی از صفحات "نامه مردم" را سیاه می‌کند، از همینجا آب می‌خورد.

گردانندگان "هیئت سیاسی" بجای پذیرش واقعیات و واقع‌بینی و دلسوزی به حال آینده حزب، تنها در فکر و ذکر حفظ مقام و موقعیت خود و جریان و گروه خود می‌باشند. هنوز در این تصور باطل غوطه‌ورند که می‌شود با تبلیغات و تهمت زدن و پرونده سازی، سیل بنیان کنی را که اینک در حزب پراه افتاده است و می‌رود تا تمام ناپاکی‌ها و شوره‌زارها را بشوید و روح تازه‌ای بر پیکر رنجور و زخم دیده حزب توده‌های ما بدمد، سد نمایند. اما رفقای "هیئت سیاسی" به بیراهه می‌روند و آخرین بیراهه هم بن بست است.

"هیئت سیاسی" نیروی بزرگتی را که اینک در حزب زبان به انتقاد گشوده و خواستار احیای و اصلاح حزب است، "عده انگشت شماری در خارج از کشور" قلمداد می‌کند. سپس تاکید می‌کند که منظور از این عده انگشت شمار "همان گروه سه نفری" است! اما معلوم نیست که اگر ساله واقعاً همین "گروه سه نفری" است، که قاطبه رهبری و اعضای حزب توده ایران آنها را محکوم نموده‌اند، اگر واقعاً تمام رفقای که در این حرکت بزرگ برای احیای و سالم سازی حزب پراه افتاده‌اند انگشت شمار و به همین سه نفر محدود می‌شوند، اگر گفتار و نوشتار آنها "فاقد اصالت است و جز تحریف آشکار و نقل قول‌های غیرمستند و اتهامات بی‌پایه و اساس نبوده و نیست" و "وارد شدن در اینگونه مسایل را در شان ارگان مرکزی حزب" نمی‌بینند (نامه مردم، شماره ۷۸، ص ۳)، پس معنی اینهمه هول و هراس چیست؟ چرا حداقل چهار کمیته کشوری را منحل ساختند و به تصفیه دائمی داری در واحدهای حزبی دست زدند؟ واقعیت اینست که اعضای "هیئت سیاسی" کنونی، هیچوقت در ریطن سازمان حزبی نبوده و کار تشکیلاتی نکردند و سازمان حزبی را اصلاً نمی‌شناسند و در جریان رشدی که رفقای حزبی در همین چند سال انقلاب کرده‌اند، قرار ندارند. آنها اساساً با نسل نوین توده‌ایها، که اینک ۹۰ درصد نیروی حزب را تشکیل می‌دهد، آشنا نیستند و در یک کلام نسبت به بدنه حزب هیچ شناختی ندارند.

این رفقا حتی توانایی درک بحرانی را که حزب می‌گذراند، ندارند. چون خود، برخورد ذهنی

دارند، تصور می‌کنند که فقط این "سه نفر" یاعی و آشوب‌گر هستند. رفتاری "هیئت سیاسی" می‌خواهند به شیوه‌های مطرود گذشته - که البته هنوز در سازمان فرقه متداول است - با تهمت و افترا و برچسب زدن‌ها، این "سه نفر" را سرکوب کنند و خیال می‌کنند آنوقت همه چیز آرام خواهد شد. "هیئت سیاسی" عاجز از درک این مسأله است، که حرکت جدید را برای احیاء و سالم سازی حزب، ما سه نفر بوجود نیاوردیم، که با سرکوب بتوان آنرا از میان برداشت. خوشبختانه اینک اعضا و کادرهای حزبی پيشاهنگان اصلی و تگانه و توان لایزال این مبارزه هستند.

شگرد مهم "هیئت سیاسی" در اطلاعیه‌ها و اخیراً در مقالاتش، از جمله اینست که با پرداختن به پامیکهای مبتذل و نامربوط و گاهی حتی کودکانه و طرح مسائل فرعی و تحریک آمیز، که ما نمونه‌های آنرا در جریان تدوین این نامه نشان خواهیم داد، رفتاری حزبی را از تامل و تفکر و پرداختن به آنهمه مسایل اساسی و دردهای حزب توده ایران، که از سوی ما و رفتاری حزبی مطرح شده‌اند، منحرف سازد. از یکطرف می‌گویند "وارد شدن در اینگونه مسایل در شان ارگان مرکزی حزب نیست"، و از طرف دیگر حتی وقتی يك واژه نادقیق و یا نارسا پیدا می‌کند، پاراگرافهای متعدد و گاهی ستون - های "نامه مردم" را وقف آن می‌کنند.

شگرد دیگر "هیئت سیاسی" طرح و ممنوع عمده و بزرگ کردن مسئله انترناسیونالیسم پرولتری است. در مقاله از جمعا سه مقاله اخیر نامه مردم صرف این موضوع شده است. آنها می‌خواهند این طور وانمود سازند که اساساً مسئله همین است: جدال بین انترناسیونالیستها و کمونیستهای ملی. اما در جای خود به این موضوع خواهیم پرداخت ولی همینجا صریحاً و صادقانه اعلام می‌کنیم، که مسئله محوری و اصلی ما به هیچ وجه انترناسیونالیسم پرولتری نیست. ما برخلاف تبلیغات "هیئت سیاسی" و مبلغانش، جد کردن حزب توده ایران را از خانواده احزاب کمونیستی و کارگری هدف خود قرار نداده - ایم. انترناسیونالیسم پرولتری به مفهوم برادری و همبستگی بین کمونیستهای جهان، در مبارزه علیه دشمن مشترک: امپریالیسم، برای صلح جهانی، برای تأمین استقلال ملی و آزادی، در همان چار - چوبی که در اسناد اجلاس‌های احزاب برادر آمده است و ما عیناً بخشهایی از آنرا در پاسخی به تهمت نامه هیئت سیاسی "اورده ایم، مورد پذیرش و تأیید ماست." "هیئت سیاسی" تلاش عیسی می‌کند که می‌خواهد ما را در این میدان حساس به مبارزه بکشاند و پشت سران تمام ضعفها و خلاف - کاریهای خود را بیوشاند و بدنه حزب را به بحثهای انحرافی و خطرناک بکشاند. ما همین عملکرد "هیئت سیاسی" را بعنوان یکی از زشت ترین تلاشهای او محکوم می‌نماییم و از شما رفتاری کمیته مرکزی می‌خواهیم، که جلو تحریکات این اشخاص را بگیرد.

ما یکبار دیگر اعلام می‌کنیم، که مسئله محوری ما بررسی صادقانه و نقادانه غلط شکست حزب، ریشه یابی آن، تعیین يك مشی سیاسی تجهیزکننده، تأمین حیات دمکراتیک واقعی در حزب با استفاده از امکانات و شرایط محلی و ارگان، تشکیل يك پلنوم وسیع بر پایه يك کمیته تدارک محترم و با شرکت جدی و وسیع کادرهاست. تا رهبری شایسته‌ای بجای رهبری از میان رفته در ایران، انتخاب گردد. آن - چنان رهبری که بتواند نه تنها اعتماد توده‌های حزبی را جلب کند، بلکه بتواند در راس آنها و همراه یا آنها برای احیای سازمانهای حزبی در ایران، بمثابة هدف و وظیفه اساسی، تمام نیرو و استعداد خود را بکار اندازد. و با تکیه بر سازمانی نیرومند و استوار، در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بمثابة مبرم ترین وظیفه در پیشاپیش زحمتکشان و مردم ایران قدم بردارد. تأمین این نیازها و انجام وظایف و تکالیف فوق در گرو يك رهبری سالم و انقلابی است. به نحوی که با نیازهای فزاینده جنبش انقلابی در ایران همگونی و همسازي داشته و پاسخگوی آن باشد.

"هیات سیاسی" کنونی نه مایل است و نه اصلاً توانائی حل بحران فعلی حزب را دارد و نه - تحمل مشاهده يك مبارزه واقعی و لنینی داخل حزبی را از خود نشان میدهد. لذا عملاً به سستی در برابر رشد و شکوفائی حزب مبدل شده است.

بهین مناسب حل مسئله صحیح و انقلابی رهبری به نحوی انعکاس خواسته‌های توده حزبی تحول یافته باشد، در شرایط کنونی به کلیدی ترین و محوری ترین مسئله حزب توده ایران مبدل شده است.

ما بشماره رفقای کمیته مرکزی و از طریق شما به رفقای حزبی و همه کمیونستهای مشکل و غیرمشکل صادقانه اعلان میکنیم که هر چیز و هر مسئله دیگری غیر از آنچه در دستور فوق آمد، از سوی "هیات سیاسی" بنام ما و بمشابه نظریات ما تبلیغ میشود، صرفاً به قصد انحراف افکار عمومی و فریب رفقای حزبی و دوستان و همزمان حزب توده ایران صورت میگیرد.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

رفقای گرامی! از آنجائیکه باز در مقالات "ناه مردم"، سفسطه های زیادی شده است و گردانندگان "هیات سیاسی" پروال همیشگی شان تحریف زیاد کرده اند، مجبوریم بطریق میل خود بخش اول این ناه را به بررسی این نکات معطوف داریم. در قسمت دوم تلاش خواهد شد خطوط اساسی انتقادات و پیشنهادات و نظریات خود را که در چند نوشته قبلی بیان کرده ایم، از آنجائیکه "هیئت سیاسی" از پرداختن با آنها امتناع میکند، بار دیگر مطرح سازیم. تا شما و همچنین رفقای حزبی را به قضاوت و مشارکت در راه اجرای آنها دعوت نمائیم.

۱- اصل مرکزیت دموکراتیک یا مرکزیت بوروکراتیک!

رفقای "هیات سیاسی" در برابر خواست بخش مهمی از رفقای حزبی که خواستار احیاء حیات دموکراتیک در داخل حزب بجای شیوهی مرکزیت بوروکراتیک موجود منسوخ، چون عاجز از توضیح و توجیه شیوه مطلق العنان حزب مدارای خویش هستند، به نقل قولهای ملاحظاتی، مجرد و نامربوط با موضوع مطرحه، از لنین متوسل میشوند. ما جابه جا باین نکته خواهیم پرداخت. اما پیش از آن تذکراتی نکته اساسی را لازم میدانیم که آموزشهای تشکیلاتی و سازمانی در باره انضباط آگاهانسه و مرکزیت دموکراتیک و آنچه که نقل قول کرده اند، مجموعه اصول و احکام اساسی سازمانی حزب پیشا-هنگ طبقه کارگر از تبارلشویکهاست، که از صدر تا ذیل آن در تمام سطوح و اعمال و کردار ش، نماینده نمونه واریک حزب طراز نوین طبقه کارگر است. آموزشهای سازمانی لنین برای احزابیست که قبلاً از همه، ارگانهای رهبری آن بر موازین صحیح و رعایت اساسنامه حزب و بطور قانونی و موجه انتخاب شده باشند، خود قبل از هر کس و پیش از هر کس بر رعایت اساسنامه و موازین آن پای بند باشند.

رفقای "هیات سیاسی" رندانه "فراموش" میکنند که، لنین که خود این اصول را تدوین نمود "هیات سیاسی" نقل قولهای آیه و آرترا "صاعقه وار" فرود میآورد، بمجرد آنکه انحرافی در رهبری پدیدار میشود، با تمام قوا و پیرحمانه و با استفاده از تمام اشکال قانونی و "غیر قانونی" و بطریق فرمهای تدوین شده، به مبارزه علیه اپورتونیسیم و انحرافات در رهبری می پرداخت. زیرا برای لنین، همانگونه که دائم روی آن تأکید مینمود: "سیاست اصولی یگانه سیاست صحیح است".

شما که در "پلنوم هیجدهم" حضور داشتید، بخوبی میدانید که "هیات سیاسی" کنونسی قانونیت و مشروعیت ندارد و بطور دموکراتیک و با رعایت موازین اساسنامه ای انتخاب نشده است. صلاحیت عضویت لاقابل و نغیر از آنها اصلاً در کمیته مرکزی زیر علامت سوال است تا چه رسد به "هیات سیاسی"! حضور تعدادی از اعضا کمیته مرکزی که هسته اصلی "ماشین رای" را درست کردند، مورد اعتراض است. زندگی بیسازد و سال بعد از "پلنوم هیجدهم" آشکارا عدم لیاقت و ناتوانی آنرا برای رهبری حزب توده ایران نشان داده است.

لذا تن در دادن به چنین "رهبری" بمعنی زیر پا گذاشتن سنن انقلابی حزب توده ایران، مغایر با آگاهی و شرف کمیونستی و بورژوا عدول؛ شیوه مشی لنینی مبارزات داخل حزبی است. بهین مناسب راه حل تشکیلاتی که ما برای حل مسئله رهبری می کنیم، دعوت پلنوم وسیع تر پایه کمیستسه تدارک معتبر با شرکت موشر، فعال و قاطع کادرهای حزبی است.

رفقای "هیات سیاسی" برای اینکه همه را قانع کنند که اگر میخواهند در حزب بمانند، باید به همین "رهبری" تن در دهند. و باز یکی از نق قولهای لنین را که از اینجا و آنجا کپی کرده اند برخ ما کشیده و مینویسند: "گروه سه نفری ۰۰۰ رهبری حزب و از جمله هیات سیاسی منتخب کمیته مرکزی را بر رسمیت نمی شناسند و بدینسان خود دانسته و یا ندانسته علیه خویش حکم صادر میکنند" دلیل چیست؟ یک نقل قول از لنین: "امتناع از تن دادن به رهبری ارگانهای مرکزی معنایش امتناع از عضو حزب بودن است، معنایش ویرانگری حزب است." (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۴ ستون ۲)

این نقل قول که از داخل یک بحث لنین با آکسلرود در رابطه با مسائل مطروحه در کنفرانس دوم، اثر لنین بنام "یک گام به پیش و گام به پس" استخراج شده است، فی نفسه و و برای شرایطیکه رهبری بطور قانونی و دمکراتیک از سوی کنگره ها و یا اجلاس هیاتهای معتبر انتخاب شده باشد و بویژه پیش برنده خط مشی انقلابی باشد، درست است. لنین توجه آکسلرود و هواداران او را به پیروی از رهبری که بطور قانونی و دمکراتیک از سوی کنگره دوم انتخاب شده بود، دعوت مینمود.

اتفاقاً این مورد، از نظر برخورد ما و "هیات سیاسی" با یک مسئله مشخص، در رابطه با بکارگیری آموزشهای لنین بسیار آموزنده و عبرت انگیز است. فرقی ما با رفقای "هیات سیاسی" در برخورد با نوشته های لنین و سایر رهبران طراز اول پرولتاریای جهانی از جمله در اینستکه، آنها به جملات و نوشته های لنین بطور دکامتیک و ملانقطی و مذہبی وارنگه میکنند. ولی ما، هم آثار لنین را با علاقه و عشق میاومیزیم و هم از شیوه لنینی مبارزه و انطباق عملی نوشته ها و افکارش با واقعیت ها، بویژه در مبارزات داخل حزبی پیروی مینمائیم، در حقیقت برای لنین رهبری مجرد و مطلق وجود ندارد. رهبری طلسم نیست که حزب اسیر آن بماند.

نگارش انتری که "هیات سیاسی" از آن نقل قول میکند در ماه ۹ ۱۹۰۴ پایان رسید. منشویکها که در کنگره دوم در اقلیت بودند، پس از آن موفق میشوند با استفاده از شیوه آنتی طلبی پلخائف و افراد دیگر، بدو هیئت تحریریه ایسکرا را بدست آوردند (نوامبر ۱۹۰۳). لنین از هیئت تحریریه ایسکرا استعفا میدهد و نیروی خود را در کمیته مرکزی متمرکز میسازد و مبارزه علیه منشویکها را سازمان میدهد. اما در ژوئیه ۱۹۰۴ اکثریت کمیته مرکزی هم بدست منشویکها یعنی اپورتونیستها میافتد. لنین لحظه ای در تنگ نمیگردد. در اوت ۱۹۰۴ جلسه مشاوره ای بر رهبری لنین از ۲۲ بلشویک در سوئیس تشکیل میشود. این جلسه مشاوره در سندی بنام "خطاب بحزب" از سازمانهای حزبی دعوت می نماید برای تشکیل کنگره سوم که بتواند به خود سری منشویکها پایان دهد و هیات رهبری تازه ای بر وفق اراده حزب بوجود آورد، مبارزه بر خیزند. (تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی جلد اول صفحه ۹۱ ترجمه فارسی).

بنابراین صرفاً آوردن یک نقل قول از وسط یک جمله بطور مجزا که فکر میکنند بنفع "هیات سیاسی" است و بعد گفتن سخنان عوامفریبانه و دهن پرکن که "حزب ما در مبارزه با هر انحرافی به سخنان آموزگارانه طبقه کارگر استوار است"

کرده و خواهد کرد، دیگر متناسب با رشد عمومی جنبش کمونیست ایران و با سطح شعور و دانش رفقای حزبی نمیباشد. اگر "هیات سیاسی" صادقانه بسخنان آموزگارانه طبقه کارگر استناد می کنند چرا از نوشته ی خطاب به حزب "لنین که توده های حزبی را برای مبارزه علیه رهبری اپورتونیست و پایان دادن به خود سرپهای رهبری دعوت میکند استفاده نمی نماید؟

اگر واقعاً لنینیست بودند میبایستی از کار سه رفیق کمیته مرکزی که درست از لنینیسم و آموزشها و شیوه های مبارزاتی لنین الهام گرفته اند، پشتیبانی میکردند. "هیات سیاسی" بظاهر و با نقل قولهای انتخاب شده طرفدار لنین و عاشق بیقرار وی است ولی در عمل و در زندگی حزبی و عملکردهای خود ضد لنینیسم رفتار میکنند.

بنابراین وقتی ما میگوئیم "رفقای "هیات سیاسی" در حقیقت از لنینیسم فقط نقل قول کردند نهی

بی محتوا و سینه زدن زیر علم آن و سپریلا قرارداد آنرا آموخته اند " منظورمان همین مسائل و نوع برخوردی است که در دستور فوق بیان کردیم .

رفقای " هیات سیاسی " اول گفته ما را تحریف میکنند . ما از لنینیسم که خود همانند مارکسیسم مکتبی است صحبت کرده ایم . هر مبتدی میدانند که لنینیسم ، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پیروتری است . لنینیسم کل یک آموزش و سیستم است که زمینه های فلسفی ، اقتصادی ، اجتماعی ، آموزش انقلابی ، آموزش ساختمان حزب طراز نون ، اخلاق و مسائل دیگری را دربر میگیرد . اولین تحریفشان اینست که کلمه لنینیسم را به لنین تبدیل می کنند و مینویسند : " آیا واقعا هم نقل قولهای که ما از لنین کرده ایم بی محتواست ؟ !! ببینید میان آنچه که ما نوشته ایم و نحوه ای که " هیات سیاسی " جمله ما را تحریف کرده است چقدر فاصله است . طبیعی است که آموزشها و سخنان لنین بی محتوا نیست . مسلماً مقصود ما این نیست . قصد صریح ما اینست که " هیات سیاسی " از لنینیسم ، از مکتبها و از آموزشهای او ، از زندگی و عملکرد های او ، همین را یاد گرفته است که جمله ای را که به دردش میخورد از وسط مطلبی جدا کند ، آنرا فارغ از روح و شرایط و معنی و مقصودی که در موقع نگارش آن دنبال شده است ، و بویژه بدون توجه به تکامل و نحوه اجرای آن در عمل و در شرایط متفاوت ، بنحویکه ما در فوق نشان دادیم بکار برد و مثل مذہبی ها و طلبه های مدرسه ای فیضیه قم آیه وار و مانند چماق برای خفه کردن صدای رفقای حزبی بر سر این و آن بکوبد . در واقع این " هیات سیاسی " است که در این چارچوب و با چنین شیوه ای بکار گرفتن سخنان لنین آنها را بی محتوا میکند .

میخواهیم بر رفقای کمیته مرکزی و همه رفقای حزبی اطمینان بدیم که ما در مبارزه علیه ایورتونیسم و انحرافات " هیات سیاسی " کنونی و در مبارزه علیه خود سرپهای آنان و در راه سالم سازی و احیاء حزب ، عمیقاً از آموزشهای لنین و شیوه لنینی مبارزات داخل حزبی و سایر پیشوایان پرولتاریای جهانی الهام میگیریم و تعلیمات آنها را سرمشق خود قرار میدیم . نقل قولهای نمونه و ارقبلی هم که از تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و غیره آوردیم ، نشان میدهد که ما از لنین آموخته ایم و راه لنین را میرویم . رفقای " هیات سیاسی " نوشته اند که مرکزیت دموکراتیک ، ترکیب ارگانیک رهبری متمرکز و انضباط آهنین توأم با مراعات دموکراتیسم در زندگی حزب است " (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۴) .

ما از همگان سوال میکنیم آن رهبری متمرکز کجاست ؟ آن کمیته مرکزی که دائم بدروغ بنام او و اعلامیه و بیانیه و تحلیل جعل میکند ، کجا و چگونه یک مرکزیت متمرکزی را تشکیل میدهد ؟ در " نامه توضیحی " تاکید شده است که حتی همین " هیات سیاسی " متمرکز نیست و اعضاء آن هزاران کیلومتر از هم فاصله دارند و سالی بزرگمیزی دو بار بطور کامل دور هم جمع میشوند . حتی مسئله تعلیق مادریک جلسه " هیات سیاسی " تصمیم گرفته نشده است ، چه رسد بکارهای روزمره سیاسی ! " هیات سیاسی " که به تفصیل و با سوء استفاده از آموزشهای لنین در باره اعمال دموکراسی در بدنه حزب با ما به مجادله پرداخته و به بهانه شرایط مخفی ظفره میورد ، در باره شکل رهبری غیر-جمعی در خود هیات سیاسی و یا عدم گزارشدهی و مشورت و اعمال شیوهی کار دموکراتیک در داخل کمیته مرکزی چه بهانه ای دارند ؟ چرا بیش از دو سال است از تشکیل پلنوم خودداری کرده اند ؟ چرا با اعضای کمیته مرکزی مشورت نمیکنند ؟ چرا مثلاً " بیانیه مشترک " را قبل از انتشار به نظرخواهی و تصویب کمیته مرکزی نرسانند ؟

ماده ۲۵ اساسنامه حزب " عالیترین مقام حزب در فاصله دو کنگره ، کمیته مرکزی حزب توده ایرانست ، که فعالیت سیاسی و کار سازمانی حزب را رهبری نموده و در تمام موارد نماینده حزب میباشد " چه ارگانی مستبدانه و بطور غیر قانونی جلو عملکرد عالیترین مقام حزب را گرفته است ؟ چرا کمیته مرکزی و قاطبه اعضا آنرا مدت دو سالست عاقل و باطل نگهداشته اند ؟ آیا اینها هم از پنهانکاری است ؟

منظور از رهبری متمرکز ، یک مفهوم فرمالیستی نیست که دلمان باین خوشی باشد که مثلاً کمیته مرکزی داریم و یا مثلاً هیات سیاسی داریم . معنای واقعی و متداول رهبری متمرکز آنست که ارگانهای رهبری بتوانند بطور مستمر و بر پایه کار جمعی و دموکراتیک به رهبری یک حزب سیاسی طراز نون طبقه کارگر بپردازند . آنچه که ما در عمل داریم رهبری متمرکز شده در دستیک یا دو نفر است . جای کار جمعی

و دموکراتیک را هم شیوه های توتالیترستی گرفته است. رهبری حزب ما کوچکترین سختی با رهبری یک حزب طراز نوین طبقه کارگر ندارد.

رفیق زاگلادین در طرد سائترالیسم بوروکراتیک تاکید میکند که "اصل اتخاذ تصمیمات بطور جمعی مانع کافی در مقابل رشد دیوانسالاری در تمام اشکال و تجلی هایش است. بطور کلی کار جمعی، یاد - زهریست برای ذهنی گرائی، یکسو نگری و اراده گرائی" (به نقل از مصاحبه زاگلادین اوت ۱۹۸۳ با هفته نامه اخبار مسکو شماره ۲۲).

بهمان ترتیب است "مراعات دموکراتیسم در زندگی حزب" ! ما از همگان سوال میکنیم این مسئله چگونه و کجا در حزب توده ایران بر رهبری "هیأت سیاسی" کنونی اعمال میشود که کسی از آن خبر ندارد؟

اساساً مرکزیت در مقابل دموکراسی و جدا از آن نیست. این دو مقوله، د و روی یک سکه اند و یک رابطه تنگاتنگ دیالکتیکی میان این دو عنصر اصلی ساختمان حزب طبقه کارگر وجود دارد. بر پایه ی آموزش لنین، "دموکراتیسم خصلت حزب مارکسیستی است". آیا واقعاً و وجداناً دموکراتیسم، خصلت حزب توده ایرانست؟ اگر قرار باشد در این رابطه وضع کنونی حزب توده ایران را مشخص بسازیم، آیا نامی جز همان سائترالیسم بوروکراتیک که رفیق زاگلادین با اشاره میکند، میتوان بر آن نهاد؟ رابطه دیالکتیکی میان مرکزیت و دموکراسی دائماً تحت شرایط مبارزاتی و در زمان و مکان در حال تغییر و تحول است.

رفقای "هیأت سیاسی" یکبار در اطلاعیه ۱۳ صفحه ای خود، مطالب نامربوطی در باره نظریات مادر رابطه با دموکراتیزه کردن حیات حزبی در خارج از کشور بیان کردند. در پاسخ بان، در جزوه "پاسخ به تهمت نامه" منتشر در شهریور ۱۳۶۴ صفحات ۹ تا ۱۲ به تفصیل نظرات خود را بیان کردیم. عزیزم آن "هیأت سیاسی" بار دیگر در نامه مردم شماره ۷۸ (آذر ۶۴) همان مسائل را کمی شسته رفته تکرار کرد. برای اجتناب از اطاله کلام رفقا را به قرائت پاسخ فوق الذکر خود دعوت میکنیم. اینک فقط به توضیحاتی در رابطه با مطالب تازه ای که عنوان نموده اند، اکتفا میکنیم.

رفقای "هیأت سیاسی" در برابر استدلال ما واز جمله استناد به اساسنامه حزب توده ایران، مبنی بر اعمال دموکراسی حزبی واز جمله انتخاب ارگانها از پائین تا بالا، به بخش مربوط به مقررات کار مخفی متوسل میشوند که قید کرده است که "در شرایط کار مخفی و در اثر ضرورت های آن میتواند در اجراء مقررات و موازین مند رجه در اساسنامه، در برخی از عرصه ها فعالیت حزبی مانند... تغییراتی پدید آید". این ماده صراحت دارد که:

اولاً - باید شرایط کار مخفی باشند. و در سازمانهای حزبی خارج از کشور (سرمایه داری و سوسیالیستی) بهیچوجه شرایط کار مخفی نیست. والا نمیایستی اینهمه گرد همائی های غلنی و فعالیت های غلنی مجاز می بود. "هیأت سیاسی" نه تنها در تمام این دو سال کوچکترین قدمی در راه محدود کردن آنها برنداشته است، بلکه برعکس با فرستادن پیامهای ویژه و چاپ عکس و تفضیلات مراسم در نامه مردم، آشکارا اینگونه فعالیتها را تشویق هم میکند. نمونه شرایط کار مخفی و سازمان مخفی در خارج از کشور در حزب ما در سالهای پنجاه متداول بود، که آنهم ناشی از تلاش حزب در داخل کشور بدینال فاش شدن خیانت عباس شهریار و ضرورت تمرکز نیروهای نسبتاً محدود خارج از کشور در جهت سازماندهی کار در ایران بود. بهمین مناسبت رفقای حزبی از فعالیت در کفند راسیون دانشجویان منع شدند تا شناسائی نشوند. تربیت این افراد برای کار در ایران و مراجعت به کشور برای شرکت در فعالیتها ی زیرزمینی، عمده ترین مشغله رهبری برای خارج از کشور بود. زیرا در آن سالها کار سازماندهی در ایران از صفر شروع میشد.

بعد ها برای پیشبرد فعالیتها ی غلنی حزب میان جوانان و دانشجویان، سازمان نیمه غلنی اودسی (سازمان جوانان و دانشجویان موقت) بوجود آمد.

اگر ندانم کارها و بی‌خیالیهای رهبری کنونی حزب نبود میبایستی از همان ابتدا که موج مهاجرت آغاز شد، رفقای تازه وارد را در تشکیلات مخفی سازماندهی میکردند. بویژه بخشی از آنها که برای کار در ایران ضروری تر بودند، میبایستی از مدار معمولی تشکیلات جدا نگه میداشتند.

اما اینک در اثر سیاست تشکیلاتی غلط "هیات سیاسی" همگی تریک تشکیلات و در کنار هم هستند و در اثر دهمها و دهمها جلسات و نشستها و برگذاری مراسم مختلف کاملاً شناسائی شده اند.

حرف ما اینست که حلالا که چنین کار غلطی صورت گرفته است. پس با اعمال دموکراسی حزبی، کیفیت کار جمعی و شرکت واقعی در زندگی حزبی را بالا ببریم.

ثانیا - چنانچه از لحن ماده‌ی استنادی آشکار است، در اساسنامه‌ی حزب آنچه که توصیه شده است وارد کردن تغییراتی در برخی از عرصه‌ها منظور بوده است، که هدف، نسبی بودن و مشروط بودن آنرا نشان میدهد.

جالب توجه آنست که "هیات سیاسی" و در جمله از همان مقررات کار مخفی را که به نفعش نیست حذف کرده است. در همان ماده ۲۶ اساسنامه از جمله چنین آمده است: "در هر موردی که مقررات کار مخفی وجود نداشته باشد، موازین و مقررات فدرال در این اساسنامه معتبر است". تردیدی نیست که سازمانها ی خارج از کشور در غرب و کشورهای سوسیالیستی در وضع حاضر و با شیوه‌های متداول کار، شامل مقررات کار مخفی نمیشوند. لذا باید اجرای اصول دموکراتیک اساسنامه در اینگونه سازمانها مرعی شود.

و این همان چارچوب محدودیست که ما خواستار آنیم، نه چیزی بیشتر از آن.

رفقای "هیات سیاسی" کوشیده اند نقل قولی از لنین برای توجیه رفتار و عملکرد غیر اصولی و ضد حزبی خود دست و پا بکنند. و بار دیگر مطالب "چه باید کرد" را که در اطلاعیه ۱۳ صفحه‌ای آورده - بودند، با تغییراتی تکرار میکنند. باین معنی که "لنین ویژگی و خصلت اصلی سازمانهای انقلابی استوار و پایدار را از نظر شکل خود در کشوری که رژیم استبدادی بر آن چیره است سازمان پنهانکار می‌نامید". (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۴)

به تفصیل در "پاسخ به تهمت‌نامه" توضیح داده شده است که هدف ما از اعمال دموکراسی بویژه در مسئله انتخاب ارگانها، مربوط به داخل کشور نیست که واقعا تحت شرایط رژیم استبدادی عمل میکند. زیرا ناچارا بعدی از اعمال دموکراسی بویژه در بخش مربوط به انتخاب ارگانها و مسئولین محدودیت‌های جدی بوجود میآید. اما وظیفه یک رهبری واقعی حزب اینست که حتی در سخت‌ترین شرایط داخلی اشکال ویژه حیات دموکراتیک حزبی را بنحویکه سازمانهای داخل کشور بتوانند فعالانه در زندگی حزب شرکت کنند، نظریات و عقاید آنها در نظر گرفته شود، مشورت‌های سازمان یافته صورت بگیرد، جلسات، کنفرانسها با شرکت نمایندگان داخل و خارج کشور تشکیل گردد، و از هر "روزنه موقت" برای گسترش دامنه حیات دموکراتیک حزب در داخل بهره برداری شود. ما در "پاسخ به تهمت‌نامه" نشان دادیم که "هیات سیاسی" کنونی در دادن رهنمودهای تشکیلاتی غلط و حزب شکنانه خود کوچکترین مشورتی با سازمان داخل کشور بعمل نیاورد و بیخشنامه‌های اداری برای تجزیه حزب که با محال و انفعال و عدم تحریک گروههای کوچک حزب انجامید، متوسل شد. منتهی "هیات سیاسی" برای ادامه شیوه توتالیترستی حزب مداری، شرایط خفقان سیاسی داخل کشور را بهانه قرار میدهد و اعمال دموکراسی حزبی را حتی در خارج از کشور قدغن میکند، تا هر جور که دلش خواست به عزل و نصب مسئولین و به امر و نهی بپردازد و از آن مهتران هر گونه فعل و انفعال دموکراتیک در رهبری حزب جلوگیری بنماید. و اگر تغییراتی هم ضرورتا پیش بیاید، آنچنان تحت کنترل بگیرد که به تسلط گروهی شان لطمه‌ای وارد نگردد.

طبیعی است که "هیات سیاسی" حقیقت تلخی را که فوقاً افشاء نمودیم، هرگز بزبان نخواهد آورد. برعکس برای پیشبرد نقشه اهریمنی خود، اینجا و آنجا جملاتی و اشاراتی از لنین دست و پا میکند تا در پشت سزا اعتبار معنوی وی، نیات واقعی خود را پنهان سازد و به نظریات خود وزن و اعتبار بدهد. به همین منظور "هیات سیاسی"، بیک اشاره‌ی گذرا از لنین در ۱۹۰۱ در "چه باید کرد" کفایت

کرده و آنرا بمثابة کلید حل مشکلات خود در مسئله اجرای دموکراسی حزبی در خارج از کشور عرضه میکند. این اثر لنین قبل از تشکیل کنگره دوم و متعلق بدوران نیست که لنین در فکر و ذکر ایجاد یک

سازمان متمرکز سرتاسری در روسیه است و هنوز سوسیال دموکراتها در خارج جامعه ی کوچکی را تشکیل میدهند و مهاجرت نسبتا مهم سوسیال دموکراتها به خارج بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ صورت نگرفته است.

لنن در جریان گسترش طرح خود برای ایجاد چنین سازمان مبارز مخفی سرتاسری در روسیه برپایه یک انضباط آگاهانه و رهبری متمرکز با انتقادات اکتونومیست "ها" روبرو میشود، که در برابر نظریه سازمندی ندهی لنین از تعارض آن با "اصل دموکراسی" سخن میگفتند. لنین در مقایسه ی روسیه تزاری با آلمان که امکانات فعالیت طنی و قانونی در آن وجود داشته است، بد رستی تاکید مینمود که اعمال "دموکراسی گسترده" در چارچوب رژیم سلطنت مستبد روسیه امکان ناپذیر است و در جریان استدلال خود و دریک جا، آنها را بدو آنکه فکر خود را گسترش بدهد این جمله را ادا میکند که "بازی دموکراتیسم فقط در خارج که غالباً افراد ی در آنجا گرد هم می آیند که امکان یافتن کار حسابی و زنده برای خود ندارند، میتواندست اینجا و آنجا غصه در میان انواع گروههای خرد و ریز گسترش یابد" (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۵).

"هیات سیاسی" با استفاده از این نقل قول لنین، آنرا تعمیم میدهد و میخواهد چنین وانمود بکند که لنین مخالف اعمال دموکراسی حزبی حتی در خارج از روسیه هم بوده است! تجربه مستعربلشویکها در میان سالهای ۱۹۱۷-۱۹۰۳ در خارج به روشنی نشان میدهد که سازمانهای بلشویکی و سوسیال دموکراتهای روسیه در همین فاصله زمانی در تشکیل کنگره ها، کنفرانسها، جلسات مشورتی، پلنومها نمونه برجسته یک سازمان انقلابی با عملکرد دموکراتیک بوده اند. در همین فاصله زمانی کوتاه ۶ کنگره و ۷ کنفرانس و نشستهای متعدد کمیته مرکزی، با شرکت فعال و وسیع نمایندگان و سازمانهای حزبی از داخل و خارج، در خارج از روسیه تشکیل شده است.

کرویسکایا، همسر و همزمزن لنین در خاطرات خود نمونه های فراوانی میدهد. اینک ما با اشاره ای از آن میگردیم. کرویسکایا مینویسد: "در مورد ایلچ، مبارزه و مطالعه و تحقیق، همیشه شدیداً بهم مربوط میشود. ابتدای سال ۱۹۱۵ شاهد ادامه کار فعالانه و شدید در جهت استحکام بخشیدن به گروههای بلشویک در خارج بود. درک روشنی از مسائل بدست آمده بود، ولی روزگار آنچنان بود که بیش از هر موقع دیگری بهم بستگی نیاز داشتیم. قبل از جنگ مرکز گروه بلشویکها بنام کمیته تشکیلات خارج در پاریس قرار داشت. حالا مجبور بود به یک کشور بیطرف انتقال پیدا بکند؛ به سوئیس بهرین همانجائی که دفتر ارگان مرکزی نیز قرار داشت. در فوریه کنفرانسی از گروههای خارج فرا خوانده شد. با اضافه ی گروههای سوئیس گروهی نیز از پاریس آمده بود. . . . لندنی ها نتوانسته بودند بپایند و به وسیله وکالت شرکت کردند. اعضاء گروه باگی . . . او آخر کنفرانس در آن شرکت کردند. بهمراه آنها "ژاپنی" ها آمدند (ژاپنی ها بگروه بلشویکی اطلاق میشدند که به هنگام تبعید در سیبری از طریق ژاپن فرار کرده بودند) کنفرانس خط مشی در باره جنگ گذراند. . . . خصوصیات کار گروهها را در خارج مشخص کرد. تصمیم به انتشار یک روزنامه گرفته و یک کمیته جدید تشکیلات خارج مشکل از رفقای برن، شکوفسکی، کاسپروف، اینسا آرماند، لیلینا و کرویسکایا را انتخاب کرد" (از خاطرات کرویسکایا، ترجمه فارسی از زاسعد صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵).

چنانچه رفقای هیات سیاسی ملاحظه میکنند، بلشویکها هم تشکیلات خارج از کشور داشتند. هم کنفرانس چندین کشوری (با اصطلاح تمسخرآمیز "هیات سیاسی"، کنفرانس جهانی) تشکیل میدادند و هم انتخاب میکردند و هم دارای مقررات ویژه خارج از کشور بوده اند. اینست واقعیت. اینست آن "پاسخ دندان شکن" به تشبیهات مبتذل و عامیانه "هیات سیاسی" در رابطه با یک مسئله ساده ی تشکیلاتی.

" هیات سیاسی " که برای مقاومت و مخالفت با خواست بخش مهمی از سازمانهای حزبی برای اجرای اساسنامه در رابطه با تأمین حیات دموکراتیک داخل حزبی در هر جا که ممکنست تا حدی که مقدور است، به اشاره فوق الذکر از لنین در " چه باید کرد " متشبت میشود، در عین حال بهمه رفقای حزبی مقیم خارج از کشور توهین میکند. لاقلاً بخشی از حزب را که خواستار اعمال دموکراسی در حیات حزبی هستند، در چلچوپ افراد بیکاره‌ای که " امکان یافتن کار حسابی و زنده برای خود ندارند " بحساب می‌آورد. البته چون به خطای فاحش خود پی میبرد، با رندی اضافه میکند که " گروههای خرده ریز لنین در خارج در مورد مشخص بحث ما نظیر همین گروه سه نفری است!! " آمد ابرویش را در دست بکند چشمش را هم کور کرد! " هیات سیاسی " با این تصحیح نه موضوع توهین با اعضا، حزب را حل نمود؛ و نه با توهین به سه نفر از اعضا، کمیته مرکزی بمثابه تنها افرادی بیکاره که " امکان یافتن کار حسابی و زنده برای خود ندارند " میتواند اعتبار و احترامی برای خود کسب کند. صدها رفیق توده‌ای که سه نفر از اعضا کمیته مرکزی را در جریان مبارزات حزبی و زندگی از نزدیک می‌شناسند، از اینگونه فحاشی‌های " هیات سیاسی " فقط به فقر اخلاقی و فقدان تربیت واقعی حزبی نویسندگان این مقالات آگاهی بیشتری می‌یابند.

کوشش خواهیم کرد بهمت رفقای حزبی، تجربیات گرانبهای بلشویکها را در زمینه‌ی عملکرد دموکراتیک و همچنین تجربیات گرانبهای سایر احزاب کمونیستی و کارگری نظیر حزب کمونیست پرتغال، شیلی، اسپانیا، ایتالیا، عراق، هندوستان و غیره را در اختیار رفقای حزبی بگذاریم. یکی از رفقا (ر. طاهر) در رابطه با تجربیات حزب سوسیال دموکرات روسیه و شیوه کار لنین، برای آگاهی بیشتر از موضوع مورد بحث سندی تنظیم کرده است که در اختیار رفقای کمیته مرکزی و اعضا، حزب قرار میدهم.

امید ما اینستکه عناصر سالم و زنده‌ی کمیته مرکزی حزب توده ایران، به مبارزه ایکه اینک در حزب ما برای احیاء اصول دموکراسی حزبی آغاز شده است، یاری رسانند.

در دورانی که از همه احزاب کارگری قریاد دموکراسی حزبی و رهبری جمعی بلند شده است، " هیات سیاسی " کنونی به شیوه‌ها و متدهای متروک گذشته چسبیده و در خواب و خیال دوران میرجعفر باقروف است.

رفیق علی اوف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی و عضو مشاور بوری سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در توضیح اهمیت و توجه ویژه به توسعه دموکراسی حزبی و اشاره به تجربیات دوران استبداد روسیه چنین مینویسد: " سخن بر سر سالهای فعالیت پنهانی حزب در شرایط رژیم استبدادی حکومت مطلقه تزاری است. بدون شك در چنین شرایطی مبنای دموکراتیسم رشد و توسعه نیافت. اما این مطلب بهیچوجه بدان معنی نیستکه در صورت تغییر شرایط، حزب قادر نبود متناسب سانترالیسم و دموکراتیسم را پسود دویی تغییر دهد. در همان دوره نخستین انقلاب روسیه، حزب لنین قبل از همه از " روزنه موقت آزادی " برای تحقق نظام دموکراتیک سازمان‌علنی باسیستم انتخاباتی و شرکت نمایندگان درکنگه‌ها برحسب شماره‌ی اعضای متشکل حزب استفاده کرد. "

آیا شرایط خارج از کشور برای ما باندازه آن " روزنه موقت آزادی " که رفیق علی اوف از آن سخن میراند قابل استفاده نیست؟

بسیار آموزنده و افشاگرانه است که نویسنده نامه مردم که در تنظیم مقالات خود از همین نوشته رفیق علی اوف استفاده کرده است و جملاتی را عیناً ولی بدون ذکر ماخذ کپی‌نموده است، معصداً عالم و غامداً تمام بخشها و نظریات رفیق علی اوف را در باره دموکراتیسم در حزب بر پایه تجربیات بلشویکها و شیوه کار لنین سانسور کرده است.

آیا وجود دو خط مشی در رهبری حزب گناه است؟

سفسطه ایکه نویسنده‌ی سلسله مقالات " نامه مردم " در رابطه با برخورد عقاید در حزب و امکان وجود خط مشی متفاوت در رهبری یا قدغن بودن آن بکار میبرد از نظر اهمیتی که برای رشد سالم و پرباریات حزب دارد، قابل تأمل است. ذیلاً تذکر چند نکته را ضروری میدانیم:

اولاً - اگر فقط به مطالب مطروحه در صفحات ۵۴ - ۵۸ از نامه توضیحی توجه کنند ملاحظه خواهند کرد که نویسنده مقاله نامه مردم طبق شیوه‌ی متداول در نوشته‌های قبلی "هیات سیاسی" برآی رسیدن به مقصود، جزئی را از یک کل جدا میکند و سپس به پلمیک دلخواه می‌پردازد:

آنچه که ما نوشته‌ایم اینست: "اساساً فی نفسه وجود دو خط مشی متفاوت در رهبری گناه نیست. تا وقتی که خط مشی ای از چارچوب ایدئولوژی طبقه کارگر خارج نشده و نافی اصول اساسی مندرجه در برنامه حزب نباشد، کاملاً قانونیت داشته و با موازین حزب طبقه کارگر سازگار است" (نامه توضیحی، صفحه ۵۴)

برای هر خواننده‌ای روشن است که وجود اختلاف نظر، مشی، تحلیل را در رهبری در چه محدوده‌ای "گناه نمیدانیم" - بهمین مناسبت تصادفی نبوده است که ما در چند نمونه‌ای که از تاریخ حزب توده ایران شاهده آوردیم آگاهانه بیکی از مهمترین آن که به انشعاب بزرگی انجامید، یعنی خط مشی مائوئیستی قاسمی، فروتن و سخنائی اشاره نکردیم. و اتفاقاً در اشاره‌ای هم که بمناسبت دیگری به مورد قاسمی و فروتن در زیر نویس صفحات ۵۶ - ۵۷ شده است، تذکر داده‌ایم که "خط مشی متفاوت مورد نظر پلنوم یازدهم ۰۰۰ یک خط مشی اعلان شده‌ی مائوئیستی از سوی افراد فوق‌الذکر بوده است" که در آن دوره واقعاً هم با اصول تفکر و خط مشی و برنامه حزب توده ایران مغایرت داشته است."

بنابراین اگر ما از نمونه‌های بارز تاریخی در "رابطه با د و نظریه د و خط مشی د و تحلیل د رهبری حزب" (نامه توضیحی صفحه ۵۵) سخن گفته‌ایم، آشکار است که چه محدوده‌ای را در نظر داشته‌ایم. منتهم "هیات سیاسی" که در جستجوی حقیقت و راه حل مشکلات حزب نیست، به سفسطه و مغلطه کاری متوسل میشود.

لذا باریگر مصرانه از "هیات سیاسی" میخواهیم تا توضیح روشنی بدهند، بچه مناسبت در اطلاعیه ۴ صفحه‌ای تعلیق سه عضو کمیته مرکزی در توضیح علل تعلیق این ادله را آورده اند که "وجود دو خط مشی متفاوت در رهبری حزب طراز نوین طبقه کارگر با وحدت سازمان حزب مغایرت دارد!"

همانگونه که در نامه توضیحی "آمده است، اگر چنین واقعیت وجود داشته است که "دو خط مشی متفاوت و مانع‌الجمع در رهبری حزب وجود دارد و بنا براین "هیات سیاسی" رفتاری سه گانه از یک خط مشی انحرافی و مغایر با برنامه و اساسنامه حزب پیروی میکند، و این تضاد بحدی است که طرد هواداران چنین خط مشی را از رهبری اجتنابناپذیر کرده است، در آن صورت رفتاری "هیات سیاسی بجای چهار صفحه وصله پینه‌زدنها و کلی‌گوییها و تهمت‌زدنها، از همان آغاز وظیفه داشتند تزه‌های اساسی را که بیانگر وجود د و خط مشی متفاوت است، برابر هم قرار بدهند. و جنبه‌های انحرافی و مغایر با برنامه و اساسنامه حزب و آرمانهای کمونیستی بودن یکی از خط مشی‌ها را بر ملا کنند. و مسلماً در صورت صحت و قانع‌کننده بودن همه رفتاری حزبی هم تأیید میکردند. (نامه توضیحی صفحه ۵۴)

نویسنده مقاله نامه مردم، شماره ۷۸ صفحه ۵ بدون احساس ذره‌ای شرم یک واقعه بزرگ در رهبری حزب را در آستانه انقلاب (چند ماه قبل از انقلاب) منکر میشود و بیان چنین اختلاف مشی را که سبب آن از یک طرف ر. فقید اسکندری بود و در طرف دیگر ر. کیانوری قرار داشت، "ساخته و پرداخته" ذهن ما قلمداد میکنند! چنین ادعای دروغی را در حضور شما و در حیات شما رفتاری کمیته مرکزی میگویند، که کاملاً در جریان و بطن این اختلاف نظرهای پایه‌ای بوده‌اید. اساساً آیا در حزب ما کسی هست که مختصر آگاهی از مسائل داخلی حزب داشته باشد و از اختلاف مشی و جهت‌فکری این دو رفیق در آستانه انقلاب پی‌خبر باشد؟

ر. کیانوری در نامه مورخ ژانویه ۱۹۷۸ خود به هیات اجرائیه وقت با اشاره به نوشته‌های ر. اسکندری در مارس ۷۷ و ژوئیه ۷۷ مینویسد که "رفیق ایرج پیشنهاد کرده است که شعار عمده حزب یعنی سرنگون کردن رژیم استبدادی شاه بمثابة نخستین هدف همه نیروهای ملی و ترقیخواه ایران را برداریم و بجای آن شعار زیر را بعنوان شعار عمده‌ی سیاسی حزب در دوران کنونی برگزینیم:

یا "متحد کردن همه نیروها و مبارزه متفق برای تحصیل آزادی‌های دموکراتیک و پایان دادن به

رژیم دیکتاتوری " ویا " کوشش در تشکیل جبهه وسیع ضد دیکتاتوری بمنظور مبارزه مشترک برای استقرار آزادیهای دموکراتیک " .

ر - کیانوری پس از توضیح نظریات خود و نقل قولهای مکرر از نین چن این ادامه میدهد " استدلالات ر - ایرج برای این تخمینات پیشنهادی اش چنین است :

الف - " فرمول سرنگون کردن این گمان را بوجود میآورد که گویا حزب فقط راه قهرآمیز را در این مورد اختیار کرده است و یا لاقلاً آنرا برهمهای دیگر ترجیح میدهد " .

ب - " در شرایط کنونی پراکندگی نیروهای دموکراتیک و بویژه محدودیت سازمان حزب ، طرح شعار سرنگونی رژیم استبدادی شاه به تنهایی نه فقط شعار واقعی نیست بلکه میتواند ما را از مبارزه ایسکه برای تحصیل آزادیهای دموکراتیک که اکنون در کشور جریان دارد ، جدا سازد " .

ر - اسکندری در برخورد به این نامه ر - کیانوری در نامه ۲۸ فوریه ۱۹۷۸ خود به هیات اجرایی عبارتهی فکر تصحیح شده خود را بدین صورت در اختیار ه - ا - وقت میگذارد : " پیشنهاد میکنم کسه طرح سند جامعی از جانب ه - ا - تهیه بشود که در عین نشان دادن هدفهای حزب ، نخستین وظیفه استراتژیک آن که عبارت از سرنگون کردن رژیم استبدادی محمد رضا شاه برای انجام انقلاب ملی - دموکراتیک است لزوم مبارزه پیگیر و بیدریخ در راه تحصیل آزادیهای دموکراتیک بویژه در لحظه کنونی برای آزادی بیان و قلم و اجتماعات و تظاهرات و عهد بودن آنها در شرایط کنونی تصریح شده ، آمادگی حزب توده ایران را برای همکاری ، وحدت عمل ، اتحاد برابین مبنی با نیروهای ملی و دموکراتیک اعلام دارد " .
آیا واقعا اینست آن " فقط یک مشی سیاسی " که در پلنوم شانزدهم تصویب شد ؟ مسئله ضرورت دادن شعار سرنگونی رژیم شاه نه فقط در داخل هیات اجرایی ، بلکه در خارج از آن ، از سوی سایر اعضا کمیته مرکزی ، برخی از سازمانهای حزبی و از جمله سازمان نوید و سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات مسرانه درخواست میشود . (بعنوان نمونه نامه ر - بابک به هیات اجرایی ، مورخ ۲۸/۸/۷۸ در ضمیمه میکنیم) .

تاخیر چند ماهه در دادن شعار سرنگونی اساسا ناشی از همین اختلاف نظرها و تقابل دوخط مشی و دوازیایی از اوضاع کشور در تعیین تاکتیک مبارزاتی بوده است . اختلاف نظرها با شدت وحدت تا آستانه انقلاب ادامه داشت ، که همرا با زمینه های قبلی و سنتی اختلافات بین رفقا اسکندری و کیانوری بیک بحران جدی در داخل هیات اجرایی مبدل شده و صف بندی ایجاد نموده بود .
آیا رفقای " هیات سیاسی " نقل قولهای فوق الذکر را از نامه های رفقا اسکندری و کیانوری تکذیب مینمایند ؟ اینهم " جعل سند " است ؟ و یا " ساخته و پرداخته ذهن نویسندگان آنست " ؟ ما مصرانه میخواهیم که " هیات سیاسی " باین مسئله پاسخ روشنی بدهد .
نویسنده ۶ نامه مردم در تائید استدلال خود به پلنوم شانزدهم اشاره میکند و از آنجا شاهد میآورد ، که در پلنوم " فقط یک خط مشی وجود داشت و بتصویب رسید " ! جل الخالق ! ما از قبل از انقلاب صحبت میکنیمو " هیات سیاسی " از پلنوم شانزدهم شاهد میآورد که یکماه بعد از پیروزی انقلاب تشکیل میشود ! که آنوقت دیگر همه چیز حل شده بود . انقلاب بهمن ۵۷ باقیام ۲۲ بهمن سلطنت را سرنگون کرده بود و بهتر از هرکس به اختلافات نظری قبل از پلنوم پاسخ داده بود . در پلنوم ۱۱۶م معلوم بود که دیگر یک خط مشی وجود دارد . شما اگر حرف و استدلال درست و واقعی دارید بپزای دوره قبل از آن مطرح بکنید x .

x " هیات سیاسی " طبق معمول هر جا که جوابی ندارد ، برای پوشاندن ضعف خود ، عجا به جاتهمت میزند و بخیال خود میخواهد سه رفیق کمیته مرکزی را در انتظار اعضا جوان حزب که از گذشته ها اطلاعات درستی ندارند ، بی اعتبار سازد . در همین جهت (نامه مردم شما ره ۷۸ صفحه ۵) بدون هیچ ارتباطی بقیه زیر نویسنده سردرص بعد

اگر ما از تقلب کاری و دغلیازی ها صحبت کرده ایم، منظورمان همین شیوه ها و برخورد هاست. "هیات سیاسی" آشکارا دروغ میگوید و سفسطه میکند و با جسارت کم نظیری آنرا روی کاغذ میآورد، در حالی که خود بهتر از هر کسی از واقعیت مطلع است. و بعضی از اعضا فعلی آن نظیر لاهرودی و صفری از بازیگران صحنه های رقت آور تغییر و تحولات تشکیلاتی همین دوره بوده اند. در رابطه با این اختلاف نظرها، کیانوری در پرسش و پاسخها بطور سر پوشیده مطالب و اشاراتی آورده است. اسکندری در مصاحبه خود با تهران: صوربان پرداخته است.

از همین قماش است افکار این رفقا که گویا در "پلنوم چهارم ۱۴ پلانفرم وجود" نداشته است. و آن را "تحریف حقایق" مینامند! کافی بود که نویسنده مقاله لااقل از تنها عضو "هیات سیاسی" که در پلنوم چهارم حضور داشت و همانجا هم همراه با رفقا آذرنور و بابک امیرخسروی به کمیته مرکزی گمارده شد، می پرسید که آیا حرف ما حقیقت دارد یا نه؟ طوری که گفته ایم اساساً نظریات و دیدگاههای هر يك از رفقای کمیته مرکزی که به پلنوم ارائه کردند، به پلانفرم همان رفیق معروف بود. تاکید کرده بودیم، که "رفقای کمیته مرکزی در پلانفرمهای خود از مواضع یکلی متفاوت و با ارزیابیهای از اساس متضاد به تحلیل سیاست حزب در گذشته و چه در مسائل سیاسی و تشکیلاتی چه در تاکتیک های مبارزاتی، ارائه مینمودند" (صفحه ۵۶ ناه توضیحی). رفقای "هیات سیاسی" صرفاً برای مجادله نظری با ما اختلافات جدی و بنیادی موجود بین رفقای کمیته مرکزی را در پلنوم چهارم کم اهمیت جلوه میدهند و میگویند "در پلنوم چهارم نیز مانند دیگر پلنومهای حزب نظرات گوناگونی وجود داشت که کاملاً طبیعی است" !!

بقیه از زیر نویس ص قبل

یکبار گزین میزنند که "بابک امیرخسروی که در آن ایام در پاریس به کار شخصی مشغول بود، فقط برای چند روزی در پلنوم شانزد هم شرکت کرد و در آنجا هم به عضویت کمیته مرکزی گمارده شد" راستی اگر "بابک در پاریس مشغول کار شخصی بوده چطور در پلنوم بعدی (شانزد هم) از عضو مشاوره اصلی کمیته مرکزی ارتقا یافته است؟ آیا "بابک در این پلنوم شمره کار شخصی خود را دریافت نمود" است؟

بهمان اندازه و ترتیبی که مسائل مطروحه در رابطه با وجود اختلافات در روشی سیاسی رفقا اسکندری و کیانوری را بدروغ جعل سند "و ساخته و پرداخته ذهن نویسندگان" ناه توضیحی قلمداد میکند، که خلاف بودن آنرا فوقاً نشان دادیم. آنچه را هم که در باره "بابک امیرخسروی می نویسند اقترا زنی است" دهن کچی آدم فلولکی است که حرف حسابی برای گفتن ندارد و لذا بد و بیراهه میگوید.

پرونده فعالیتها و مبارزات "بابک در مدت ۲۲ سال مهاجرت، چه در کشورهای سوسیالیستی و چه در کشورهای سرمایه داری قطور است و اگر حمل بر خود ستائی نمیشد، شرح مختصری میدادیم.

هم شما رفقای کمیته مرکزی و هم بسیاری از فعالین حزبی در کشورهای سوسیالیستی از همان آغاز فعالیت وی بعنوان دبیر اتحادیه بین المللی دانشجویان در پلنوم وسیع چهارم به بعد از نزد يك شاهد آن بوده اید. بین سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۷۰ هم که "بابک مقیم فرانسه بود یکسال اول آنرا درگیر پرونده استرداد خود بدولت ایران بود، که از سوی ساواک تنظیم شده بود و دادگستری فرانسه بآن رسیدگی مینمود و اما پس از مخالفت دادگستری فرانسه با تحویل دادن وی بدولت ایران، همیشه در جهت ایران و سازماندهی فعالیتشهای حزبی در فرانسه، در تربیت کادرهای مخفی و یا در چارچوب سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات (اودیسی) فعال بوده است، و به وظایف عضویت در کمیته مرکزی با نوشتن مستمر نظریات و پیشنهادات خود، شرکت منظم در پلنومها، ملاقاتهای دوره ای با هیات اجرائیه ادامه میداده است. برای نشان دادن شرکت فعال و مستمر در کارهای رهبری حزب چند ناه نسبتاً مهمی را که تصادفاً نسخه ای از آنها وجود دارد و اصل آنها در آرشیو کمیته مرکزی است، ضمیمه میکنیم که خود پاسخ دندان شکنی به یاوه سرزنی های "هیات سیاسی" است (ضمیمه های اول، سوم و چهارم).

متاسفانه آرشيو حزب در اختيار " هيات سياسى " است والا با ارائه خلاصه بعضى از پلا تفرمهاى اعضا " كميته مركزى " ، ابعاد ژرف اختلافات اعضا " كميته مركزى " را نشان ميداديم . البته قطعنامه هاى پلنوم چهارم تا حدى شاهد آنست . اساساً اگر مسئله در حد وجود " نظرات گوناگون " بود كه " كاملاً طبيعى " مى بود ، در آنصورت چرا در قطعنامه " خروج از بحران " تاكيد ميشود كه " در اين بحران ، ضعف دستگاه رهبرى اختلافات غير اصولى موجود در آن ، عدم رعايت اصل مركزيت و مكراتيك و شيوه رهبرى جمعى و تسلط اسلوبهاى خرده بورژوازى در كار ، نقش تعيين كننده اى داشته است " ؟ و مصرانه در همان قطعنامه خواسته ميشود كه " يكبار براى هميشه از تمام افراد رهبرى بخصوص اعضا " كميته مركزى جداً طلب ميكنند از ادامه جدل و مناقشه در پرونده هاى گذشته تاكنگره سوم خود دارى شود " (رفقا بخاطر دارند كه در همان قطعنامه خروج از بحران قيد شده بود كه كنگره سوم حداكثر تا دو سال ديگر تشكيل پشود . متاسفانه نشد كه نشد) .

بچه مناسب قطعنامه عريض و طويلى تحت عنوان " اختلافات در دستگاه رهبرى " در پلنوم وسيع چهارم تصويب شد ؟ در همين قطعنامه پلنوم در ماده ۴ قيد شده است كه " در داخل كميته مركزى دو جهت اختلاف وجود دارد كه در مبارزات خود شيوه هاى يكلى غير اصولى و ناسالم بكار ميرند . تهمت ، پرونده سازى ، سوءظن بيجا ، عدم رعايت اصوليت تشكيلاتى ، ناسازگارى با كلكتيو ، تك روى ، خضونت ، لجاج و كيوته توى - چنين است نمونه هاى ناشى از اين شيوه ها " . پلنوم وسيع كميته مسركسى اين روشهاى نادرست را شديداً و قويا محكوم ميكند و مجريان آنرا به انتقاد از خود صريح و بى خدشه و رعايت اصول دعوت مينمايد !

در همان قطعنامه در رابطه با توضيح " علل بروز اختلافات و توسعه آن " چنين آمده است :
الف - اختلافات در داخل رهبرى حزب ما ، قبل از هر چيز نتيجه نقوذ ايدئولوژى خرده بورژوازى بجاى ايدئولوژى پرولترى در اسلوب مبارزات درون حزبى است .
ب - دستگاه رهبرى بر اثر ضعف كلى يحنى سطح نازل ثئوريك و ضعف كاراكثر انقلابى خود در مجموع نه تنها قادر به حل اختلافات نبوده ، بلكه غالباً آنرا تشديد كرده است .
ج - فقدان دموكراسى داخل حزبى مانع دخالت توده هاى حزبى در حل اختلافات گرديده است .
پلنوم وسيع معتقد است كه اگر دموكراسى در حزب حاكم بود ، اين اختلافات در صورت تظاهرها دخالت توده هاى حزبى در نطفه خفه ميشود .

در قطعنامه خروج از بحران (كه نويسنده آن ر . بابك است) در ماده ۳ از جمله چنين آمده است :
" با توجه به فقدان دموكراسى داخل حزبى ، عدم كنترول جدى ارگانهاى بالا از پائين و با در نظر گرفتن شيوه هاى غلطى كه در حزب ما بطور كلى و در سالهاى اخير بطور اخص از طرف كميته مركزى براى سركوب انتقاد در ارگانهاى حزبى بكار برده ميشود ، بسط دموكراسى داخل حزب با توجه بشرايط مشخص ما رزم را جز " وظيفه اساسى كميته مركزى قرار ميدهد و پيشگرفتن بهترين شيوه هاى استقرار كنترول ارگانهاى بالا از پائين در رعايت اصل گزارشدهى راتوصيه مينمايد !"

چنانچه ملاحظه ميشود بدبختانه بعد از گذشت سى سال ، اين انتقادات مسئله روز شده است .
رفقا كسيه گانه مدت هاى طولانى است كه هم عليه شيوه هاى غلط موجود در رهبرى حزب و هم براى تا مين دموكراسى حزبى مبارزه ميكردند . عبرت انگيز است كه رفقا فريدون آذرنور و بابك امير خسروى كه آنوقت در كسوت كادرهاى جوان حزب توده ايران ، همرا با ساير كادرها ، فعلاً از اين قطعنامه ها و محكوم ساختن خصلت هاى غير انقلابى مسلط در رهبرى ، نظير تهمت زدن ها ، پرونده سازى و عدم رعايت اصوليت تشكيلاتى مبارزه ميكردند و از فقدان دموكراسى داخل حزبى مى ناليدند ، اينك بعد از گذشت سى سال ، همراه با نسل جوان امروزين حزب باز هم با همان پديده هاى منفى در رهبرى كنونى حزب مفتى بشكل كاملاً مهذل آن روبرو هستند . شما رفقاى كميته مركزى ميدانيد و شاهد بوده ايد ، اما نسل جوان امروزى نميداند كه اگر امروز رفقاى سه گانه براى بسط دموكراسى ، استقرار شيوه هاى سالم

و سالم سازی حزب مبارزه میکنند، کشف امروزی نیست و در افکار و مبارزات آنها استمرار داشته است - شما رفقای کمیته مرکزی شاهد بوده‌اید که ما چگونه در تمام پلنومها به سهم خود حتی بیش از حد و امکان خود بطور صادقانه با شیوه‌های ناسالم مبارزه کرده ایم - مواضع ما بویژه در پلنومهای حساسی نظیر پلنوم دهم، یازدهم، چهاردهم و پانزدهم و اخیراً در "پلنوم هیجدهم" روشن است - منتهی بررسی تک تک آنها احتیاج به دسترسی به آرشیوهای حزب دارد - و پرداختن بهسه آنها ما را از موضوع اصلی دور میکند - بهر حال بر میگردیم به بحث خود در باره وجود خط مشی متفاوت در پلنوم چهارم - ما از رفقای کمیته مرکزی بویژه از آن دو سه نفری که بجز رفقا آذرنور و بابک امیر خسروی در پلنوم چهارم حضور داشتند و همچنین سایر کادرهای حزبی که در پلنوم چهارم بودند ولی در کمیته مرکزی کنونی نیستند، سوال میکنیم که چه کسی در صدد "تحریف حقایق" است؟ ما رفقای سه گانه یا این هیئت سیاسی؟ اختلافات تا این حد جدی و تهدید کننده در رهبری را تا سطح وجود "نظریات گونا گونی" که "کاملا طبیعی" است، جلوه گر ساختن اگر "تقلب کاری و دغلکاری" نیست پس چیست؟ کسانیکه شدت اختلافات و شیوه‌های ناپسند مبارزات داخل حزبی در رهبری را، که پلنوم وسیع چهارم با قاطعیت، چنانچه فوقاً نشان دادیم، محکوم کرد، "کاملا طبیعی" جلوه گر میسازند معلوم نیست با رهبری حزب طراز نوین چه سختی دارند؟ شاید با همین درک و فهم و تلقی است که بهمان شیوه مذموم گذشته، هتمت و افترا میزنند و پرونده سازی میکنند؟ زیرا آنرا "کاملا طبیعی" میدانند! واقعا وای بر ما و وای بر حزب توده ای ما!

از اینها گذشته، تازه باین دو مورد تاریخی اعتراض میکنید، پس بقیه موارد را چه میگوئید؟

اختلاف مشی ر. اسکندری و ر. کیانوری را در قبل از انقلاب منکر میشوید، در باره اختلاف مشی ر. اسکندری عضو هیات سیاسی وقت با مشی عمومی، که این بار یکی در محتوا و قالب دیگری مطرح بوده است، و در مصاحبه مطبوعاتی اش در تهران تصور منکس شد چه میگوئید؟ اگر اینهم جعل است، پس به چه مناسبتی همین رهخاوری همراه با ... بنام هیات سیاسی از ر. اسکندری خواستند که از کشور خارج بشود و از هیات سیاسی هم کنار برود و همین کار هم صورت گرفت. آیا همه این اتفاقات هم "ساخته و پرداخته ذهن ماست"؟

ناه ر. اسکندری به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را به ضمیمه منتشر میسازیم که خطوط کلی اختلاف مشا و را با مشی عمومی روز حزب نشان میدهد. آیا اینهم "جعل سند" است؟ (ضمیمه پنجم). در مورد وجود دو خط مشی در جریان ملی شدن نفت با نمونه‌هایی که در صفحات ۵۵ و ۵۶ "ناه توضیحی" نقل کرده ایم چه میگوئید؟

خود ر. صفری علت عدم مراجعت خود را بایران اختلاف خود شریا خط مشی حزب قلمداد میکند و مدعی است که ناه ای هم در این باره نوشته است. اینهم "جعل سند" است؟ حتی همین "بیانیه مشترک" که خط مشی متفاوت و متضادی را با خط مشی مصوبه "پلنوم هیجدهم" ترسیم میکند که ما در صفحات ۴۱ تا ۴۳ از "ناه توضیحی" خود بیان کرده ایم. * این نمونه ایست که بدست و بابتکار خود رفقای "هیات سیاسی" صورت گرفته است. تزه‌های مندرج در "بیانیه مشترک" که یک شبه نازل نشده اند - لاید در چارچوب "هیات سیاسی" بحثها و اختلاف نظر پیر سر مسئله تجدید نظر و رد تزه‌های اساسی مصوب در "پلنوم ۱۸" وجود داشته است و مدت‌ها هزیمستی داشته اند. مگر یک بام و دو هواست؟ چگونه میشود که وجود دو خط مشی سیاسی در بین شما قانونیت دارد و اما در مورد دیگران گناه و جرم محسوب میشود؟ ما در "ناه توضیحی" (زیر نویس صفحه ۵۵) به جزوه "کتاب قصاص خیمینی عدالت یا بربریت" نوشته یکی از اعضا "هیات سیاسی" اشاره کردیم. چگونه است که انتشارات این چنینی و مغایر با مشی رسمی حزب عیبی ندارد و زیر سیلی رد میشود، ولی کوچکترین عمل سه عضو کمیته مرکزی زیر ذره بین شما قرار میگیرد؟

* در انتقاد از "بیانیه مشترک" نوشته رفیق بهریز توصیه میشود در باره ارزیابی از ناه‌های مردم نوشته رفیق الوتد را توصیه می‌کنیم.

بنابراین اگر کسی معنای خط مشی متفاوت را تفهیمد است بخود نویسنندگان ناه مردم و گردانندگان
" هیات سیاسی " کنونی هستند .

گردانندگان " هیات سیاسی " درك " ولایت فقیهی " از رهبری حزب طراز نوین طبقه کارگردارند .
همانطوریکه " خط امام " آنچیزست که در لحظه ، آیت‌المخینف میگوید و مخالفت با آن ، مخالفت با
ولی امر است . از نظر گردانندگان " هیات سیاسی " هم خط مشی حزب همان چیزی است که در لحظه
" هیات سیاسی " بیان میکند . مخالفت با آن ، مخالفت با خط مشی حزب ، مخالفت با مارکسیسم -
لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است . يك روز خط مشی حزب مصوبات " پلنوم ۱۸ " است ، باید برای
آن سینه زد . یکروز بیانیه مشترک است بماید برای آن تبلیغ نمود . و اینك برنامه جدید حزب است !
باش تا صبح دولت‌شدهد !

تلقی و درك نویسندگان ناه مردم از " انتقاد و انتقاد از خود " !

لنین می‌آموزد: حزب ، اگر از انتقاد و انتقاد از خود نترسد ، اشتباهات و نواقص خود را ماستمالی
نکند و توانائی آنرا داشته باشد که اشتباهات خود را بموقع به بیند و آنها را اصلاح نماید ،
شکست ناپذیر خواهد بود . حزب اگر اشتباهات خود را از توده ها مخفی سازد ، کمبوسودها و
تنگناها را پرده پوشی نماید ، ناگامیهای خود را با تظاهر دروغین به موفقیت‌ها ببوشاند ، به
انتقاد و انتقاد از خود تن در ندهد ، اسیر خود پسندی گردد و در بستر افتخارات گدشته
بیارامد ، اعتبار و نفوذ خود را از دست میدهد .

تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی - جلد دوم (صفحه ۵۲۳)

شما این آموزش و بیند دهی مولفان تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی را که عصاره سخنان لنین را بر
محک تجربیات غنی حزب در عرصه عمل ، در جملات سنجدیه فوق‌عرضه کرده است ، با بخش مربوط به
انتقاد و انتقاد از خود ناه مردم شماره ۷۸ صفحات ۶۵ و ۶۰ مقایسه بکنید ، تا به بینند " هیات سیاسی "
کنونی تا چه حد از مرحله پرت است ، و چه دره‌ی عمیقی میان خصوصیات رهبری يك حزب واقعی طراز نوین
با این غاصبان رهبری حزب توده ا ایران وجود دارد .

بخش انتقاد و انتقاد از خود ناه مردم ، بیشتر به بحر طویل شباهت دارد . تا يك نوشته‌ی منطقی ،
معلوم نیست رابطه نوشته با انتقاد از خود در کجاست ؟ يك مورد در نوشته از کله انتقاد از خود سخن
میرود که آنهم ، انتقاد از ماست ! معلوم نیست مسئله انتقاد و انتقاد از خود چه ربطی به خاطرات ر .
اسکندری دارد ؟ و در این میان مند رجات يك نشریه " معلوم الحال " چه ارتباطی به مواضع ر . بابك
امیر خسروی دارد ؟ از نشریه " فصلی در گل‌سرخ " و مقدمه ای که نویسنده اش معلوم نیست نقل میکند که
بابك امیر خسروی در جلسه یاد بود ر . اسکندری " قسمتی از نوار را پخش کرد " - است " و بلافاصله اضافه
میکند " چنین است معنی " انتقاد " در قاموس گروه سه نفری ، امیر خسروی و فرجاد اینگونه اعمال
آشکارا ضد حزبی را (کدام اعمال آشکارا ضد حزبی را ؟) " انتقاد میخوانند " ! و بعد هم بادبسه
غیب‌انداخته ، نتیجه میگیرند که " آیا اعتراض یا انتشار انواع " خاطرات " و نقل قولهای بی پایه و اساس به
قصد تحریف تاریخ حزب ، تهمت و افتراست " ؟

لطفاً بار دیگر این بخش از ناه مردم را بخوانید . ربط جملات و موضوعات آنچنان درهم و آشفته و بی
منطق است که بدون افتراق به هذیان شباهت دارد . اسم اینرا هم گذاشته اند " انتقاد و انتقاد از خود "
معهذاً از آنجا که در مقطع این جملات نامربوط و بی منطق ، طبق معمول افتراها نیز علم کرده اند ،
برای جلوگیری از سوء تفاهات از روی ناچاری ، توضیحاتی را لازم میبینیم .

قبل از هر چیز رسماً و صراحتاً اعلان میکنیم نه مند رجات مجله در رابطه با خاطرات ر . اسکندری بما
مربوط است و نه اینکه مقدمه آنرا ما نوشته ایم . از کم و کیف قضیه مدت‌ها بعد از انتشار مجله‌ی " فصلی
در گل‌سرخ " آگاهی پیدا کردیم . در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۸۵ ناه انتقاد ی به مجله نامبرده نوشتیم که امید -
و اریم چاپ بکنند تا جلولین افترا زنی های نا جوان مردانه گرفته شود . ر . بابك در ناه خود به سردبیر

مجله از جمله قید کرده است " من شهادت میدهم و میتوانم گفته های ر. اسکندری را که پیش ما ثبت است شاهد بیاورم که پخشهایی از مطالب مندرجه در مجله شما و بویژه مسائل خانوادگی و اخلاقی را ایشان با اکراه بزیان میآوردند و هرگز قبلا به کسی و جایی نگفته بودند و از پخش آنها و رسیدن آن به گوش این و آن، خصوصا خانواده ی ر. طبری قویا اکراه داشته اند. لذا برای ما سؤال انگیز است که کسانیکه مطالب این نوار را در اختیار مجله شما گذاشته اند چه قصدی را دنبال میکرده اند! "

برای "هیات سیاسی" که قصد پرونده سازی علیه ما دارد، تا نقشه شیطانی خود را برای "تصفیه" رهبری عملی سازد، اینگونه کارها، ولو اینکه بدست اشخاص ناشناسی صورت بگیرد یک هدیه ی آسمانی است. انسان وقتی اخلاق را زیر پا گذاشت از هرگونه تهمت و افترا زدن شرم نمیکند. هر خواننده ی منصفی که مقدمه ی نوشته "مجله" فصلی در گلبرخ " را بخواند می فهمد که خاطرات را ما پخش کرده ایم."

در مقدمه ی استنادی " هیات سیاسی " بعد از اشاره به نوارهاییکه پیش ر. بابک است، بطور صریحی قند شده است که " از جمله نوارهای دیگری که در دست است، نوارها نیست که در ۱۷ آبان ۱۳۶۳ در خانه یکی از دوستان پر شده است. در این نوار اسکندری پسولات چند تن از دوستان جواب میدهد. مطالب زیر جواب اسکندری به سوالی است که در مورد علل ضعف زهیبران حزب توده پس از دستگیری در این جلسه از او شده است."

با وجود چنین صراحتی، رفقای " هیات سیاسی " با وقاحت کم نظیری به افترا زنی خود ادامه میدهند: " امیر خسروی و فرجاد که سطور زیادی را در " ناه توضیحی " به جلسه یادبود در پاریس اختصاص داده اند، درباره این حقایق سکوت کرده اند. آنها مینوسند رفیق اسکندری پشت تبیمار بود، چگونه، خاطرات سیاسی " بیماری را بعنوان تاریخ حزب منتشر و در اختیار دشمنان آن قرار می دهند! "

"تقلب کاری ها و دغلیازیها" که ما اینهمه از آن صحبت کرده ایم و میگوئیم دیگر بیس است! همین کارها و همین شیوه هاست، که بدبختانه " هیات سیاسی " کنونی نمایندگان بی همای آن در کمیته مرکزی و در تاریخ ۴۴ ساله حزب هستند. از یکطرف مجله " فصلی در گلبرخ " را که فقط شماره اول آن منتشر شده است، " معلوم الحال " ارزیابی میکنند، از سوی دیگر مندرجات همانرا، تحریف کرده و بسا تقلب کاری، سند قرار داده و پایه افترا گوئی و تهمت زنی طیه ما قرار میدهند! شما اسم این کارها را چه میگذارید؟

بخش " انتقاد و انتقاد از خود " ناه مردم شماره ۷۸ صفحه ۶ " با شیرینکاری بی مزه ای پایان مییابد. رفقا مینویسند: " جالب ترین بخش " ناه توضیحی " بخش " انتقاد از خود " نویسندگان آنست. سپس برای توضیح استدلال خود یک جمله ی ناقص و طبق معمول با حذف مقدمه و علت طرح مسئله نقل میکنند: " ر. بابک در سازماندهی بسیاری از استانهای مهم ایران ... نقش فعالی داشته است، مسئول دایره پژوهش بوده است، " ر. فرجاد چه در کمیسیون مرکزی تبلیغات کل کمیته مرکزی و چه در جریان مسافرتها متعدد برای برگزاری جلسات کنفرانس و بحث ... " بعد از این نقل قول ناقص حکم صادر میکنند: " پس بنابراین تنها آنها هستند که از عهده وظایف سنگین برمیآیند! " بعد هم شروع میکنند به توهین کردن که: " خود محوری، فرد گرایی بجای تواضع ویژه توده ایها در این گفتار به روشنی دیده میشود! " و برای حسن ختام و تحریک رفقای حزبی اضافه میکنند: " باید پرسید، هزاران کادر و عضو و هواداران حزب ... مشغول چه کاری بوده اند "؟ و برای آنکه گفته شان رنگ و لعابی هم داشته باشد یک نقل قول هم از لنین بآن اضافه میکنند!

کافیست رفقا صفحه ۳۵ از " ناه توضیحی " را بار دیگر مرور بکنند تا بانوع تحریفات نویسنده ناه مردم آشنا تر بشوند. جمله ای که " هیات سیاسی " فقط قسمتی از آنرا نقل کرده است بقرار زیر است: " اصولاً مثل اینکه رفقای " هیات سیاسی " از اینکه ما با کادرها و رفقای حزبی صحبت میکنیم و فقط گوشه هائی

از حقیقت را میگوئیم سخت تاراحت اند . رفقا فراموش میکنند که ما برخلاف اکثر رفقای " هیات سیاسی " کنونی که ماندن در مهاجرت را به کار در ایران ترجیح دادند ، از همان آغاز انقلاب ، در جویبارها سبس در نهرها و در شطهای خروشان حزب توده ایران ، در کنار رفقا و هواداران حزب بوده ایم و در شادی و غم آنها شرکت داشته ایم " پس از این مقدمه است که به فعالیت های رفقا بابک و فرجاد اشاره می کنیم ، تا نشان دهیم که چگونه در جریان این فعالیتها با صدها کادر و عضو فعال حزب در ایران آشنا شده ایم و نتیجه میگیریم " طبیعی است که امروز که صدها نفر از اعضا و مسئولین و کادرهای حزبی در مهاجرت بسر میبرند ، در برابر ندانم کاریها و بی توجهی ها و بی خیالیهای رفقای " هیات سیاسی " و خصوصا نداشتن دسترسی بشما ، برای درد دل و پاسخ به دهها سوال بی جواب مانده بما مراجعه میکنند و مراجعه هم خواهند کرد . شما از ما چه انتظاری دارید ؟ میخواهید ما هم مثل شما برفقا دروغ بگوئیم ، آنها را فریب بدیم یا تسکین شان بدیم که آسوده بخوابید که " هیات سیاسی لنینی " تان بیدار است !

اولا کجای این نوشته ما انتقاد از خود است؟ ثانيا - بچه مناسبت مطالب مطروحه ، حمل بر خود - محور بینی و فرد گرایی است ؟ مثل اینکه ما هیم و مقوله های مارکسیستی برای گردانندگان " هیات سیاسی " معنای خاصی دارد که فقط خودشان از آن سردر میآوردند ! ثالثا بچه مناسبت نوشته فوق الذکر ما بمعنی کم بها دادن به کار و فعالیت هزاران کادر و عضو و هواداران کادر حزب است؟ گفته شده است که مثلا " ر " بابک در سازماندهی بسیاری از استانهای مهم ایران و سپس سرکشی ها و تجدید سازمان سایر ایالات نقش فعالی داشته است " و یا اینکه " ر - فرجاد چه در کمیسیون مرکزی تبلیغات کل کمیته مرکزی و چه در جریان مسافرتها ی متعدد ... با صدها کادر و رفقای مسئول حزبی آشنائی متقابل پیدا کرده بود " . کجای اینها بمعنای نفی فعالیت هزاران کادر و عضو حزب است؟ هدف اصلی از نگارش این مطالب ، چنانچه آشکارا بر میآید ، توجه دادن بهین امتیاز داشتن امکان تماس و آشنائی رفقا بابک و فرهاد با همین کادرها و اعضا و مسئولین حزب بوده است و لا غیر . اساسا اینها چه ارتباطی بسا " انتقاد از خود " دارد که نویسندگان " نامه مردم " با آب و تاب از آن یاد میکنند . همان طوریکه قبلا تذکر دادیم ، در تنها موردیکه نویسندگان نامه مردم از " انتقاد از خود " صحبت میکنند ، همین مورد " انتقاد به دیگران " است !

ولی واقعیت چیز دیگریست . چون گردانندگان " هیات سیاسی " در برابر استدلال ما و انتقاد اتیکه ما به " هیات سیاسی " کنونی ، در جملات نقل شده در بالا میکنیم پاسخی ندارند ، و گفته های ما را نمیتوانند منکر بشوند . لذا خلط بحث میکنند . با دستکاری و انواع تقلبات و در مورد فوق الذکر با حذف قسم اول و آخر حرف ما و با یک حمله روانشناسی به ما ، که خود محورین و فزکرا هستیم کار دیگران را نفی میکنیم ، میدوشند تا با اغوا و گمراهی خوانندگان و ایجاد انحراف فکری در میان رفقا ، از پرداختن آنها به مسائل اساسی مطروحه از سوی ما جلوگیری نمایند .

" هیات سیاسی " در پلمیک ، کار را با بنذال می کشانند و کودکانه نیش میزنند . مثلا : " آیا شمه پژوهش های بابک امیر خسروی که با افتخار از آن یاد میکند جز همین جزوات و اوراق است که امروز مورد بهره برداری دشمنان طبقه کارگر و دوستان ناآگاه قرار میگیرد ؟ ! اینقدر بر خورد مغرضانه و بیگانه است که با ذکر یک نکته از آن میگذریم . و آن اینست که تا بحال هیچکس جزوات و نوشته های ما را جز خود " هیات سیاسی " مورد بهره برداری قرار نداده است " . با وجود این ما گردانندگان " هیات سیاسی " را جزو دشمنان طبقه کارگر حساب نمیکنیم . توصیه رفیقانه ما به آنان ، اینست که توهین و دشنام کمتر بدهند و اگر حرف حساسی دارند با منطق آنها بیان بکنند .

"کلیه احزاب انقلابی که تاکنون ناپود شده اند، باین خاطر بوده است که در دام خود بینگی افتاده و قادر به تامین منبع قدرت خود نگردیده و از بحث روی ضعف هایشان هراس داشته اند. لیکن ما ناپود نخواهیم شد زیرا از بحث روی ضعف های خود هراسی نداریم و راه غلبه بر آنها را خواهیم یافت." (لنین مجموعه آثار جلد ۲۳ صفحه ۳۱۱)

برخورد " هیات سیاسی " باین مسئله خیلی آموزنده و در عین حال شگفت آور است. در همین برخورد بار دیگر خصوصیات و کیفیت و ضعف های بنیادی وی، عیان میگردد.

می نویسند: " گروه سه نفری اصرار دارد تا که هیات سیاسی بنویسد که سیاست حزب در گذشته نادرست بوده است " این هراسی که لنین از آن سخن میگویی و آنرا نشانه ی ناپودی احزاب انقلابی بی میداند، با چه عمقی در همین اظهار نظر " هیات سیاسی " متجسم میشود. حال آنکه مسأله اصرار نداریم " که هیات سیاسی " بنویسد که سیاست حزب در گذشته نادرست بوده است." آنچه که ما میخواهیم یک بررسی نقادانه و انقلابی از سیاست و مشی گذشته حزب است.

آنچه که بخشی از رفقای کمیته مرکزی در " نامه برفقا " و یا از سوی رفقای سه گانه در " نامه باعضای کمیته مرکزی " و سایر نوشتجات امضا شده مطرح کرده اند. این تقاضای ساده است: بنظر ما نجات حزب از این مصیبت عظیم (غرض عواقب یورش بحزب و دستگیریها و پیگرد ها و بی خانمانیها و شکست حزب است) تنها از راه بررسی صادقانه و عینی و نقادانه سیاست حزب در این دوره امکان پذیر است. تا از تجربیات گذشته عبرت گرفته شود. " (نامه برفقا صفحات ۱ و ۲) و یا: بدون یک بررسی نقادانه صریح و شرافتمندانه از سیاست گذشته حزب و روابط ما با سایر نیروها و احزاب و سایر زمانها، بدون پذیرفتن هر انتقاد درستی که به مشی و کار ما وارد بوده است. و بهمین ترتیب از سوی سایر نیروها و رزمندگان،

بدون تهنید صادقانه در برابر خلق، برای اصلاح اشتباهات و عدم تکرار آنها، حزب ما در انزوا مانده و خواهد پوسید. طبیعی است که یک چنین بررسی نقادانه، صریح و شرافتمندانه باید متقابلا از سوی سایر احزاب و سازمانهای سیاسی هم بحاصل آید. تا بهترین شرایط برای تشکیل جبهه واحدی از همه نیروهای سیاسی که خواهان استقلال و آزادی و ترقی ایران هستند بوجود آید. تا مردم ایران یکبار برای همیشه از شر دیواستبداد و اسارت شیطان بزرگ خلاصی یابند. (نامه برفقا صفحات ۵۵ و ۵۶)

اشکار است که بخشی از اعضا کمیته مرکزی همراه با کادرها و اعضا حزب توده ایران خواهان یک بررسی جدی و صادقانه از سیاست حزب هستند. این طبیعی ترین و قانونی ترین خواستی است که افراد رهبری حزب و اعضا حزب که دلسوزی به حال و آینده حزب دارند و در برابر وجدان خود احساس مسئولیت میکنند، به دنبال یک شکست فاجعه آمیز می بایست خواهان آن باشند. اگر غیر این باشد عجیب است. و بهمین علت موضع " هیات سیاسی " عجیب می نماید و با موازین لنینی مطابقت ندارد.

یک چنین بررسی انتقادی را که اینک ما طلب می کنیم رهبری وقت حزب بدنبال شکست ۲۸ مرداد انجام داد و از انتقاد از خود و بررسی و ریشه یابی اشتباهات و نواقص کار حزب و رهبری بر خلاف " هیات سیاسی " کتونی نهراسید.

اینک در جلو چشمان ما سند بسیار جالب و آموزنده ای از هیات اجرایی حزب تحت عنوان " حزب ما، و جنبش انقلابی سالهای اخیر " بتاریخ شهریور ۱۳۳۴ قرار دارد که نشان میدهد، رهبری آنوقت در جریان مبارزاتی بسیار دشوار با چه قدرت و شهامتی از خود انتقاد کرده است و انتقادات را در جزوه ای در اختیار رفقای حزبی و همه مردم ایران قرار داده است. این جزوه را در آینده ی نزدیکی منتشر کرده و در اختیار عموم قرار خواهیم داد. اما اینک جماعات کوتاهی از آنها که مربوط

به بخش "ضعف ایدئولوژیک" و "عدم رعایت اصول تشکیلاتی حزب طراز نوین" است برای عبرت اند-
وزی نقل می کنیم:

"آموزش تئوریک تا حد ود زیادی سطحی و مجرد بود و این نقرها هنوز هم بطور جدی وجود دارد. توجه ما باین اصل اساسی مارکسیسم که احکام مارکسیستی راهنمای عمل اند و باید در هر مورد مشخص با شرایط منجر تاریخی و اجتماعی تطبیق داده شوند و بکار بسته شوند کافی نبود. بهمین علت در قضاوت و اتخاذ تصمیم، مهمترین مسئله برای ما تحلیل عمیق اجتماع خود مان و پدیده های آن انصاف صحیح اصول مارکسیسم با شرایط زنده و در حال تکامل زندگی روزمره کشور خود نبود و برعکس اللو سازی از روی تجربیات سایر کشورها نقش مهمی را در قضاوت ما ایفا میکرد" (ص ۳۱)

در صحبت از عدم رعایت اصول تشکیلاتی چنین تاکید شده است: "رعایت اصول تشکیلاتی حزب طراز نوین بموازات سیاست صحیح رهبری عامل تعیین کننده وحدت و هماهنگی و پیشرفت حزب بشمار میروید. عدم رعایت این اصول بخصوص اگر از طرف دستگاه رهبری حزب باشد ضررهای جبران ناپذیری به زندگی و فعالیت سیاسی حزب وارد میسازد و وحدت حزب را متزلزل میکند." "اصول تشکیلاتی حزب ما مانند هر حزب طراز نوین طبقه کارگر بر پایه مرکزیت دموکراتیک استوار است. ما این اصول را پذیرفته ایم و قبول داریم که انتقاد و انتقاد از خود مارکسیستی برنده ترین سلاح تکامل حزب ما است. ولی متأسفانه باید اعتراف کنیم که در عمل نتوانسته ایم همیشه از این اصول پیروی نمائیم. مسلماً در شرایط کار مخفی امکان استفاده از دموکراسی حزبی بآنصورت که در دوران فعالیت علنی میسر است وجود ندارد و خیلی محدود میشود. ولی در حزب ما محدودیتی که برای اعمال دموکراسی حزبی وجود داشته است پیش از محدودیت بود که ضرورت کار مخفی ایجاد میکرد. است. حقوق انتقاد افراد حزبی نسبت بکار ارگانهای بالاتر و از آن جمله نسبت به کار هیات اجرایی کمیته مرکزی پیش از حد محدود بوده، درباره مسائل مهم سیاست حزب در دایره بسیار کوچکی اتخاذ تصمیم حمل میآمد. رهبری دسته جمعی بطرز ضعیفی اعمال میشد و شیوه های کار فردی رواج داشت. به انتقاد افراد پائین تر توجه عمیق نمیشد. نظریات کلکتیو کادرها در حل مسائل بفرنج و با اهمیت سیاسی در نظر گرفته نمیشد. هیات اجرایی خود را موظف به دادن گزارش بحزب نمیدانست. پلنومهای تصمیم گیرنده مشورتی وجود نداشت. این وضع نمیتوانست تمام زندگی و تمام فعالیت های ما را تحت تأثیر منفی خود قرار نهد. بروکراتیسم بر پیگر حزب تسلط یافت. فرماندهی و عدم توجه به انتقادات و نظریات افراد پائین نمود کرد."

چگونه است که "هیات سیاسی" کنونی حزب از بررسی گذشته حزب هراس دارد؟ و رفقای کمیته مرکزی را که پیشقدم شده اند مجازات می کند. و با لطایف الحیل از پرداختن بان دوری می جوید؟
لنین می آموزد که "نحوه برخورد یک حزب سیاسی نسبت بخطاهای خود، یکی از مهمترین و مطمئن ترین طرق قضاوت در مورد جدی بودن حزب و چگونگی انجام وظایقش در عمل نسبت به طبقه حویش و زحمتکشان می باشد. اعتراف صریح به خطا و مشخص کردن دلایل آن، تحلیل شرایطی که منجر بان گشت و یافتن راههای جبران آن توسط مباحثات، اینست محک جدی بودن حزب، اینست که نشان خواهد داد که حزبلایف خود را چگونه بجا خواهد آورد و این چنین است راه تربیت و تحلیم طبقه و سپس توده" (لنین - مجموعه آثار جلد ۳۱ صفحه ۵۷).

چطور است که "هیات سیاسی" هر جا که گفته ای و اشاره ای از لنین می یابند که در جهت تحکیم انضباط و اطاعت از بالا و "مرکزیت تام الاختیار" و "تن در دادن بر رهبری" و "امثالهم است، زود می قاید، اما از آموزشهای لنین هنگامی که از "انتقاد و انتقاد از خود" صحبت میکند، و اهمیت رهبری جمعی و رعایت شیوه اقتاع را بجای چماق تذکر میدهد وحشت می کنند و آلرژوی دارد؟
آن بخش از کمیته مرکزی که در تنظیم "نامه برفقا" سهمی داشته اند، حساب خود را از دیگران سوا نکرده اند. و صریحاً نوشته اند که "همگی ما بدرجات مختلف مسئولیت داریم. لذا تنها یک

انتقاد از خود صادقانه و عبرت‌گیری از این تجربیات زهرآلود است که بکمک آن می‌توانیم وجدان کنا-
هکار خود را آرامش بدیم" (نامه برفقا صفحه ۴۹)

اما عکس‌العمل "هیات سیاسی" در پاسخ به مطالب "نامه برفقا" چوب و چماق، تهمت زنی،
افترا کوئی و بر پایه آنها تعلیق سه عضو کمیته مرکزی بود.

در اطلاعیه تعلیق همین تم "اصرار دارند تا هیات سیاسی بنویسد که سیاست حزب در گذشته
نادرست بود"، "بشکل تحریک آمیز زیر آمده است": "تمام کوشش گروه سه نفری متوجه آنست تا اعضا و
هواداران حزب را غرق در گذشته کنند و از تفکر و اندیشیدن به آینده باز دارند"

منتهی چون تلاششان بجائی نرسید و اعلام تعلیق ما هم بستگی وسیعی از رفقا و مسئولین طراز
اول سازمانهای مهم حزبی را بدنبال آورد، در کمتر از سه ماه، در اطلاعیه ۱۲ صفحه ای، که این
بار ادامه لجام کسخته و مبتذل "اطلاعیهی تعلیق" بود متصل به ما نور شدند و برای آرام کردن
صدای فزاینده‌ی معترضان یکباره لحن خود را عوض نمودند و چنین موعظه کردند: "ما معتقد یسم
بررسی تاریخ جنبش‌کاری و کمونیستی ایران و از جمله بررسی تاریخ حزب توده ایران که سهم عمده‌ای
در جنبش داشته است، برای جمع‌بندی تجارب، جنبش، آموختن از شکستها و خطاها و بهره‌جویی
از دستاوردهای آن و بکار بستن تجربه‌های سودمند در جهت پیشبرد موفقیت آمیز مبارزات حال و
آینده حائز اهمیت جدی است". این وظیفه مهم و در عین حال دشوار و بغرنجی است که می‌باید
انجام گیرد و حزب ما در انجام آن پیشگام بوده است"، "می‌بینید ظاهراً درست ۱۸۰ درجه عکس
نظرات چند ماه قبل هیات سیاسی است."

نویسنده اطلاعیه ۱۲ صفحه‌ای حتی خطوط پنجگانه انتقادات سیاست گذشته حزب را، ولود و

پهلوی و نیچ بند فرمول بندی میکند. حتی به مسئولان سازمانهای حزبی اطلاع میدهند که بررسی
انتقادی آماده است! ماههاست که رفقای حزبی چشم‌براهند و معلوم نیست تا کی باید انتظار بکشند.
اینک با مندرجات نامه مردم آب پاک روی دست همه "مشتاقان" دریافت بررسی انتقادی "هیات
سیاسی" ریخته اند اما و ولی‌ها از چپ و راست سرازیر میشوند. "باید در کمال خونریزی و با
نهایت دقت پیکاری کرد". باید واضح حزب و همچنین دیگر نیروها را در هر مرحله مشخص بررسی
کرد و برای این بررسی حتماً دقیق‌ترین اسناد بجا برسیده‌ای را که از تمام جوانب قابل تحقیق باشد
مطالعه کرد". (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۶)

خلاصه سنگ بزرگ علامت نزدن است. این همه، تازه برای آرام کردن رفقا و خنثی کردن فشار
ما و رفقای حزبی است. والا اصلاً حرفش را هم نمیزند. کسی نیست از اینها بپرسد پس در این
دو سال چه کاری میکردید؟ چه قدمی برداشته‌اید؟

اما از همه مضحک‌تر دلیلی است که برای توجیه اینهمه "احتیاط" و "دقت و صبر و حوصله"
مطرح میسازند. دلیل اینستکه؟ در غیر اینصورت بهمان نتیجه‌ای خواهیم رسید که مولفان در
"نامه توضیحی" رسیده‌اند! این نتیجه هولناک چیست؟ اینستکه نویسندگان "نامه توضیحی" به
غلط نوشته‌اند که "ولایت فقیه" زیربنای صورت‌بندی اجتماعی - سیاسی ایران را تشکیل داده
است!

ما در صفحات بعدی نظر خود را درباره این ایراد گیری بیان خواهیم کرد. اما بدو از این
رفقای هیات سیاسی "سوال میکنیم که آیا واقعاً رفقای حزبی و خوانندگان نامه مردم را ابله تصویری -
کنید، که با اینگونه بهانه‌گیریهای کودکانه میخواهید سرشان شیره بمالید و دنبال نخود سیاهشان
بفرستید؟ میخواهید بخوانندگان خود بقبولانید که اگر زیر قولتان زده‌اید و فعلاً آن بررسی انتقادی
را که در اطلاعیه ۱۲ صفحه‌ای وعده داده بودید و از مزده رسیدنش دو ماه است که میگذرد، بتأخیر
افتاده است باین جهت است که از نوع "اشتباهات" ما اجتناب بشود!

بدانند که این حرفها را دیگر کسی از شما نمی‌پذیرد. این شرکدها و بازیگرها تا حدی و در
اوایل نقشی داشت. اینک با افشاگریهایی که صورت گرفته است و بویژه اعمال و کردار و شیوه‌ی کسار

شما در برخورد با رفقای سه دانه کمیته مرکزی و سایر کارها، رهبا و اعضا، حزب و برابر با شدن دست شما و اینهمه فریب کاریها در نوشته هایتان، حناى شما دیگر رنگی ندارد. دلیل های این چنینی شما فقط با نیشخند ها و تمسخر ها روبرو میشود.

مفهوم زیر بنا و فهم هیات سیاسی از آن

همانگونه که بارها در این نوشته و نوشته های قبلی ننان دادیم، از شتردهای رفقای " هیات سیاسی " اینستکه به طرح پامیک های نازل و رقت آوری پرداخته و با حمله متقابل، بحثها را از مسیر اصلی و واقعی خارج ساخته و به کوره راه کشانده و مالا موجب سردردی و سردردانی خواننده میشوند دست آخر چیزی هم طلبکار میشوند.

اصل مسئله ایکه ما در " نامه توضیحی " و در برخورد به " بیانیه مشترک " مطرح کرده بودیم این سوال اساسی بوده است: " آن نکته اصلی که ما مطرح کرده ایم و اینک بعد از " بیانیه مشترک " شدت از سوی همگان مطرح میشود، پاسخ باین مسئله است که آیا رژیم ولایت فقیه مربوط به حالاست، یا ایکه دو سال پیش هم بوده است؟ مربوط به حالاست، یا ایکه از همان اوایل انقلاب و یا فرانسدم قانون اساسی، رسماً زیر بنای صورت بندی اجتماعی - سیاسی ایران را تشکیل داده است؟ در چنین صورتی آیا معقول این نیست بدانیم و بررسی نمائیم که از چه تاریخی نقطه های اشتباه خطاهای جدی و بنیادی در مشی و سیاست حزب ما جان گرفته است؟ این خطاها و اشتباهات احتمالی چه تاثیری در سیاست کلی ما نسبت به جبهه متحد خلق و در روابط ما با سایر نیروهای ملی - دیمکراتیک داشته است؟ و از همه بالاتر چه پیامد هائی در ضربه پذیری و در نهایت در شکست حزب ما داشته است. میدویند گذشته چراغ راه آینده است در این صورت این رفقا چگونه میخوانند راه آینده را در تاریکی به پیمایند!

ملاحظه میکنید که اینها همه سئوالی جدی و قابل تعمق اند که مطرح شده اند. اما " هیات سیاسی " در آغاز مقاله ای نامه مردم (شماره ۷۸ صفحه ۳ ستون اول) باین بهانه که نوشته ها " فاقد اصلت است و جز تحریف آشکار و نقل و قولهای غیر مستند و اتهامات بی پایه و اساس نبوده و نیست. " و " وارد شدن در اینگونه مسائل در شان ارکان مرکزی حزب نیست و نمیتواند باند " از پرداختن بآنها طفره میرود. زیرا در حقیقت جوابی ندارد. اما اینها در شان خود شما میدانند که به مجرد ایکه احساس میکند گویا خطائی در بکار بردن کلمه زیر بنا صورت گرفته است. * از نقل مهم و

* از نمونه های دیگر ایراد گیریهای لغوی مبتذل و تهوع آور نویسندگان نامه مردم، از جمله این مورد است که چون در " نامه توضیحی " جلوا اسم قاسمی و فروتن کلمه رفیق گذاشته ایم، بلافاصله سوء استفاده کرده و حکم میدهند که " بدینسان مولفان " نامه توضیحی " آشکارا دفاع از واژگان سیاسی را که بعلت خیانت به حزب از صفوف آن اخراج شدند بعهده میگیرند و دانسته یا ندانسته در صف واحدی (منظورشان در صف خائنین به حزب) قرار میگیرند. " صرفنظر از نیت کودکانه بودن اینگونه استدلالات و شدت غرض ورزی هیات سیاسی " لازم به تذکر است که در " نامه توضیحی " در صفحات ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، نامهای

فروتن و قاسمی و سخائی بمناسبات مختلف تکرار شده اند که از جمله آنها اعلامیه کمیته مرکزی حزب در آذرماه ۱۳۴۴ در رابطه با انشعاب آنانست. از مجموع آنها یازده بار نام آنها بدون پیشوند رفیق آمده است. یکبار رفیق سخائی گفته شده است و آنهم موردیست که هنوز عضو کمیته مرکزی است. فقط در مجموع دو بار کلمه رفقا بکار رفته است که بصورت شخص سوم و برای اجتناب از ردیف کردن نام آنها بوده است. صرفنظر از حقیر و مسکین بودن انتقاد " هیئت سیاسی " سئوال ما این است که با وجود آنکه یازده بار نام آنها بدون ذکر کلمه رفیق آمده است و علیرغم آنکه از نوشته های ما پیداست که با انشعاب ما موافقیستی آنها موافق نبوده ایم، آیا شایسته است که مسئله اینقدر جزئی را چنین سبحدی بدهند و به بهانه آن سه عضو کمیته مرکزی را در ردیف خائنین به حزب قرار بدهند؟

آموزنده این نکته است که کمیته مرکزی حزب (که سه نفر از همین " هیات سیاسی " کنونی عضو آن بودند در آذرماه سال ۱۳۴۴ که قسمتی از آن در همان نامه توضیحی " نقل شده است) در اعلامیه خود که عمل انشعاب آنها را محکوم میسازد و در آن بحیوحه تشنج و عصیانیت همدا به آنان رفیق خطاب

یکپارچه بالا قسمت کوچکی را که زیر آن فوق خط کشیده ایم، جدا کرده، یک ستون نامه مردم را صرف آن کند که ثابت کند نویسندگان "نامه توضیحی" بجای رومنا، زیرنا نوشته اند!

و به این ترتیب هم از پرداختن و پاسخگویی به مطالب اساسی مطرح در "نامه توضیحی" طفره برد، هم از نویسندگان آن خرد مگیری کرده و به آنها انگ بی دانشی بزند و از سوی دیگر به این بهانه کودکانه عقب انداختن بررسی وعده داده شده از مشی حزب را توجیه نمایند.

گردندگان "هیئت سیاسی" واقعا اذخلاق کمونیستی داشتند یا حتی از متانت و منش یک انسان متعارف برخوردار بودند، در آنصورت حتی بفرض آنکه اشتباهی در بکارگیری کلمه زیر بنا رخ داده بود به جای تلف کردن وقت خوانندگان نامه مردم، نیرو و وقت خود را صرف پاسخگویی به مسائل اساسی که از سوی ما و قاطبه رفقای حزبی مطرح شده، مینمودند و به روشنگری می پرداختند.

نویسندگان "نامه مردم" تعلیم میدهند که "صورت بندی یا فورماسیون عبارت از نظام اجتماعی - اقتصادی معین تاریخی بر شالوده شیوه تولید معین و رومنا متناسب آن است".

لازم به تذکر است که نوشته های نامه مردم و اسناد منتشره از سوی "هیئت سیاسی" غلطهای فاحش و جدی زیادی وجود دارند که ما هرگز به آنها نپرداخته ایم. زیرا مسائل اساسی و بنیادی زیادی وجود دارد که پرداختن به آنها از اهمیت اولیه برخوردار است. و اینگونه مباحثات روی مفاهم و مقوله ها، غلطگیریها، مسج گرفتارها، هم کودکانه است و هم جنبه فضل فروشی دارد، که ما از آن بیزاریم. اما استثنا چون اینبار رفقای "هیئت سیاسی" خواسته اند تعلیمات بدهند و دست به تعاریف مقوله ها زده اند تا بگویند "آیا چنین پژوهشگرانی می توانند رویدا ده های بفرنج را بررسی کنند"، ما را مجبوره عمل متقابل کرده اند.

اول - صورت بندی یا فورماسیون به تنهایی بیانگر یک مقوله ماتریالیسم تاریخی نیست. اصطلاحی که مارکس و مارکسیستها با دقت علمی مطرح کرده اند، صورت بندی اجتماعی - اقتصادی است. زیرا اصطلاح صورت بندی یا فورماسیون به تنهایی بمثابه یک مقوله علمی در زمین شناسی توسط لایل سه کار گرفته شده است و برای توضیح پروسه تکوین قشر زمین و رسوبات دریاها و اقیانوسها در گذر از دوره های مختلف، وارد دنیای علم شد. مارکس هم با بکار گرفتن اصطلاح صورت بندی اجتماعی - اقتصادی، قصدش نشان دادن حرکت عمیق تاریخی بود که بنا به گفته وی "بصورت دوره های متوالی پیشروند، صورت بندی اجتماعی - اقتصادی ظاهر میشود". در نوشته های مختلف مارکس و لنیسن اصطلاح صورت بندی اجتماعی - اقتصادی، یا صورت بندی اقتصادی و یا صورت بندی اجتماعی، بنا مفهوم واحدی آمده است، اما اصطلاح صورت بندی به تنهایی، وقتیکه صحبت از تعریف و بیان این مقوله است، معمولاً بکار نبرده اند. زیرا برای مقصود مارکس با دقت ویژه علمی خود در نظر داشت رسا نبود.

در دیباچه کاپیتال مارکس آمده است: "نظر من عبارت از آنستکه به تکامل صورت بند یهای اجتماعی و اقتصادی جامعه همچون یک پروسه تاریخ طبیعی منبگرم". منظور مارکس از پروسه تاریخ طبیعی این است که تکامل اجتماعی تابع قوانینی است که نه فقط مستقل از اراده و شعور و نیت افراد است، بلکه بر عکس مشخص اراده، شعور و نیت آنان می باشد. ثانیاً نظام یا دقت نظام اجتماعی در ادبیات ما - رکیستی به معنای سیستمهای بزرگ اجتماعی اطلاق می شود. مانند نظام قنودالی، نظام سرمایه داری نظام برده داری، نظام سوسیالیستی و ... هر نظام اجتماعی (برده داری، قنودالی و ...) صورت بندی اجتماعی - اقتصادی معینی است. یعنی درست عکس آنچه که نویسندگان نامه مردم مطرح کرده اند.

زیرا مقوله صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بیانگر یک روند تاریخی با قانومند یهای ویژه آنست. حال آن که نظامات مختلف بمثابه اشکال تاریخی معین صورت بندی اجتماعی - اقتصادی جلوه گر می شود.

می کند (رجوع شود به اسناد و دیدگاهها صفحات ۵۴۸-۵۵۸) آیا بر مبنای استدلال کودکانه "هیئت سیاسی" کنونی، میتوان گفت که کمیته مرکزی آنوقت آشکارا به دفاع از کسانی برخاسته است که به علت خیانت به حزب از صفوف آن اخراج شده بودند؟

مارکس در پیشگفتار " درباره انتقاد از علم اقتصاد " می‌آموزد: " نظامات تولید آسیایی، عهد عتیق، نشو و نما و تازه ترین نظامات، تولید بورژوازی را بطور کلی می‌توان بمثابه ادوار تکامل در تاریخ صورتبندی اقتصاد جامعه نریست " . ویا لنین در ترویج، دفاع از نظریات مارکس تاکید می‌کند: " تجزیه و تحلیل مناسبات مادی امکان داد که این تکرار و نظم و ترتیب دیده شود و نظامات کشورهای مختلف بصورت مفهوم کلی صورتبندی های اجتماعی تعمیم داده شود " (از مقاله دوستان خلق کیانند و ... منتخب آثار بفارسی، صفحه ۱۲۰) .

لذا بیان اینکه صورتبندی ... عبارت از نظام اجتماعی اقتصاد می‌تواند تاریخی ... است، غلط فاحش است. زیرا همانگونه که گفتیم و از نقل قولهای فوق الذکر از مارکس و لنین هم پیداست، نظامهای اجتماعی در مفهوم مارکسیستی آن، بمعنای سیستمهای اجتماعی بزرگ (برده داری، سرمایه داری) است. حال آنکه مفهوم صورتبندی اجتماعی اقتصادی (و نه صورتبندی به تنهایی) همانطوریکه فوقاً آمد عبارتست از شیوه تولید نعم مادی همراه با افکار و نهاد های متناسب با همان شیوه تولید است (که اصطلاحا رومنا نامیده میشود) .

بنابراین طبیعی است که فقط پس از آنکه خواسته باشیم، مقوله صورتبندی اجتماعی - اقتصادی را برای یک نظام اجتماعی معین انطباق بدیم آنگاه صورتبندی اجتماعی - اقتصادی عبارت خواهد بود از شیوه تولید معین نعم مادی همراه با افکار و نهاد های متناسب با همان شیوه تولید معین (یعنی رومنا) .

ثالثاً - اصطلاح زیربنای معادل: (structure, infrastructure, base)

که قصد رفتاری " هیئت سیاسی " در پلیمیک شان با ماست، باز هم محموله به تنهایی بکار نمرود کافست شما یک فرهنگ لغات مارکسیستی را باز کنید خواهید دید که معمولاً اصطلاح زیربنای اقتصادی (structure economique) بکار گرفته میشود .

متأسفانه زبان فارسی در زمانیکه واژه زیربنای بعنوان برگردان استرکتور متداول شد، پیشرفت لازم را برای انطباق مقوله های پیچیده و نوین را در علوم نکرده بود. اصطلاح زیربنای که در آغاز بکار رفت بعد ها با کلمات دقیقتر مانند ساخت و ساختار (بجای structure) جای نشین شد. احتمالاً رفیق طبری اولین کسی است که این واژه را متداول کرده است. اکنون در ادبیات معاصر مارکسیستی هر جا صحبت از ساختار اقتصادی میشود مراد همان معادل استرکتور اقتصادی است. نکته شایان توجه در صحبت از ساختار اقتصادی اینست که مارکس در هر شیوه نعم مادی (که ترکیب و وحدت و عنصر نیروهای مولده و روابط تولیدی است)، برای بیان ساختار اقتصادی فقط روابط تولیدی را ملحوظ میکند. اگر اصطلاح ساختار اقتصادی و رومنا تصور یک ساختمان یا شکل معماری از جامعه میدهد که در آن ساختار اقتصادی بمثابه پایه و بنیه ساختمان و رومنا بخشی از ساختمان جامعه است که بر روی همان پایه ساخته میشود، در رابطه واقعی و دیالکتیکی، این دو مفهوم در وابستگی متقابل و اساساً بمثابه اشکال مختلف رابطه ای انسانها متظاهر میشود .

بعنوان نمونه بعضی از نوشته های لنین را ذکر میکنیم: " نهادها (یا مؤسسات) سیاسی، رومنا نیست که بر زیربنای اقتصادی قرار گرفته است " . (سه منبع و سه جزء مارکسیسم، آثار منتخب چنبار جلدی فارسی، جلد اول قسمت اول صفحه ۸۴) .

در صحبت از شوریه های مارکس متذکر میشود: " بجای تفاوت گذاشتن میان آنچه که مهم است و آنچه که مهم نمی باشد، تئوری مارکس یک تمایزی بین ساختار اقتصادی جامعه، که محتوی آنست، با شکل سیاسی ایدئولوژیکی آن برقرار نمود " . (محتوی اقتصاد پوپولیسیم، آثار کامل بفرانسه، جلد اول صفحه ۴۵) و یا " برای مشخص کردن دوره معین از تکامل اقتصادی ... ترسیم یک طرح رژیم های سیاسی، روابط خانوادگی، جریانهای اصلی نظریات اجتماعی، نام ارتباطشان با خطوط اصلی ساختار اقتصادی مربوطه ضرورت دارد " (از مقاله گزارش درباره کتاب بوکد انف، آثار کامل جلد ۴ صفحه ۴۷)

اما آنچه که به نوشته‌ی ما در "نامه‌ی توضیحی" مربوط میشود، بر خلاف تصور "هیات سیاسی" و بمناسبت توضیحاتی که دادیم، ما کلمه زیر بنا را بهیچوجه بمعنای مقوله "ساختار اقتصادی یکساز" نبرده ایم. والا با توجه به درکی که ما از این مقوله داریم و فوقاً بآن اشاره کردیم مسلماً اصطلاح ساختار اقتصادی را که دقیق و درست است و در زبان اقتصادی معاصر ایران جا افتاده است^۱ در جمله ای که در نامه توضیحی "آمده است" کلمه زیر بنا را به مفهوم مصطلح و عادی آن، یعنی بمعنی پایه و اساس آورده ایم. منظور ما این بوده است که ولایت فقیه رسماً و بعد از تصویب قانون اساسی پایه و اساس رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفت. روح نوشته‌ی "نامه توضیحی" برای فهم مقصود ما برای هر آدمی که مغرض نباشد و در پی بهانه جوئی نباشد، روشن است.

اتفاقاً در همان "نامه توضیحی" در صفحه ۴۶ در صحبت از خصوصیات "هیات سیاسی" کلمه زیر بنا را بهمان مفهوم پایه و اساس بکار گرفته ایم که اینک چون وصف حال "هیات سیاسی" است بار دیگر تکرار میکنیم: "خلاصه ریا و تزویر، ابراز کار، شرط بقا" و زیر بنا و خیر ما به تربیت سیاسی گردانندگان اصلی "هیات سیاسی" کنونی است! آیا بنظر خرده گران "هیات سیاسی" اینجا هم منظور ما از زیر بنا، ساختار اقتصادی "هیات سیاسی" بوده است؟

بارها در نوشته‌های لنین اصطلاح زیر بنا، بمعنای غیر از مفهوم ساختار اقتصادی آمده است. که بعنوان نمونه یک مورد را از "چه باید کرد" لنین که بنظر میرسد رفقای "هیات سیاسی" و یا "مشاورین ویژه" آنها برای پلیمیک با ما اخیراً مطالعه کرده اند، نقل می‌کنیم و از آن میکذریم. اینست جمله لنین: "فعالیت انقلابی در قیاس با زیر بنا یکمترده خود اندیخته جنبش، چارچوب بسیار تنگی دارد" (ترجمه فارسی - انتشارات پرورگرس صفحه ۱۵۸) برای نشان دادن اینکه کلمه زیر بنا به مفاهیمی غیر از ساختار اقتصادی بکار می‌رود، جمله زیر را از مقاله‌ی پروفیسور اولیانوفسکی که کلمه زیر بنا را با مفهومی خیلی مشابه آنچه که ما بکار گرفته ایم، بکار برده است، نقل می‌کنیم: "زیر بنای فرهنگی کشور فرمهای اسلام ۱۴۰۰ سال پیش قرار داده شده هرچیز دیگر کفر و ارتداد شناخته میشود" (مجله کمونیست شماره ۸ سال ۱۹۸۵).

آیا سزاوار است که بشیوه "هیات سیاسی"، ملانقطی، خرده گیری کرده و یقه پروفیسور اولیانوفسکی را بکیریم که چرا فرمهای اسلام ۱۴۰۰ سال پیش را که خود از عناصر روحانی است، به غلط زیر بنا تلقی کرده است! آیا روشن نیست که اولیانوفسکی هم زیر بنا را به همان مفهوم پایه و اساس که نویسندگان "نامه توضیحی" بکار گرفته اند استعمال کرده است؟

سال پیش کتابی در ایران تحت عنوان "ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطه مشروعه" منتشر شده است، که همان بکار گیری اصطلاح زیر بنا به مفهوم مصطلح پایه و اساس در زبان فارسی میباشد. از این نمونه -ها فراوانست.

در توضیحات اجمالی فوق نشان دادیم که چگونه "هیات سیاسی" در یک جمله و تعریف کوتاه، مرتکب چند خطا و غلط فاحش شده است. حال آیا شایسته است که ما هم به سبب نویسندگان "نامه مردم" به آنان توهین کرده و بگوئیم که "قادر به بیان نظر خویش نیستند"؟ و یا بخاطر توضیحاتی که اجباراً دادیم به روش آنان نقل قول لنین را تکرار بکنیم که "شکفت آور است که انسان باز مجبور باشد به مسائل چنین مقدّماتی و الفبائی بپردازد"؟

انتر ناسیونالیسم پرولتری
هیات سیاسی
موضوع انتر ناسیونالیسم پرولتری معطوف ساخته است. اگر در شماره ۷۹ نامه مردم، بشیوه تحریف و افترا زنی متداول گردانندگان "هیات سیاسی" با نوشته‌های ما برخورد شده است، در مقاله ۸۰ صرفاً به توضیح و توصیف انتر ناسیونالیسم در کلیات آن پرداخته و تعلیمات داده اند.

بسیاری از رفقا از ما سوال میکنند که قصد "هیات سیاسی" از بزرگ و عمدۀ کردن این مقوله

و بویژه ارتباط دادن آن با رفقای سه گانه چیست؟

بنظر ما مقصد روشن است. در نوشته های قبلی خود و هم در این نوشته، جا به جا با نمونه های مشخص، هدف " هیات سیاسی " را نشان داده ایم. و اینک بار دیگر تکرار میکنیم که رفقای " هیات سیاسی " از پاسخ دادن به انبوه سوالات اساسی که ما مطرح ساخته ایم عاجزند. در نوشته های خود، ما نتوانی و بی کفایتی گردانندگان هیات سیاسی را فاش ساخته ایم و روی نقائص بنیادی در شیوه رهبری این رفقا انکشت گذاشته ایم و قانونیت و مشروعیت آنها را زیر سوال برده ایم.

این افشاگرهای ما و دیگر افراد کمیته مرکزی، همراه با تجربیات و مشاهدات و تحقق خود رفقای حزبی و کادرهای مسئول، موج بزرگی از اعتراضات و سوالات را در سطوح مختلف سازمانهای حزبی برانگیخته است. " راه حل " " هیئت سیاسی " توسل به شیوه های مبتذل تبعیت و افترا زدن، ایجاد شك و تردید کردن در بین رفقای حزبی نسبت به حقانیت مطالبی است که ما مطرح میکنیم و بالاتر از آن ایجاد شك و تردید در سلامت ایدئولوژیک سه نفر از اعضا، کمیته مرکزی است. که بهر صورت در سطح رهبری از پیشگامان حرکت سالم سازی و احیاء حزب شناخته شده اند.

" هیات سیاسی " قادر به درك بحران عمیقی که حزب را فرا گرفته است نیست. شیوه ی حزب داری آنها هم در این دو سال نشان داد که اعتقادی به توده حزبی ندارند. همانطوریکه در نوشته های قبلی تذکر دادیم، به آنان بصورت افراد چشم و گوش بسته نگاه می کنند. و این تصور باطل را دارند که هر چه " رهبری تام الاختیار " بگوید، اعضا، حزب هم بر اساس " انضباط آهنین " و همچون " تن واحد " فرمانبرداری خواهند کرد. بنابر این نقشه در عالم تخیلات آنها روشن است. باید این " گروه انکشت شمار سه نفری " را منزوی کرد، بی آبرویشان نمود و برای رسیدن باین هدف از هر وسیله ای از جمله تبعیت زدن، پرورده سازی، ایجاد شك در اذهان رفقای حزبی نسبت به سلامت ایدئولوژیک آنها، استفاده نمود. مگر نه اینستکه هدف وسیله را توجیه میکند؟

موضوع انتر ناسیونالیسم پرولتری یکی از همین پهنا هاست. با شیوه وارد شدن شان هم در مسئله آشنائی دارید. اول کلیاتی درباره موضوع و خطراتی که از هر سه حزب توده ایران را تهدید میکنند و بعد نقل قولهایی از اینجا و آنجا و اگر شد چه بهتر از لنین و سپس جمله به رفقای سه گانه.

مقاله نامه مردم شماره ۷۹ نمونه ای افشاکند های از همین سبک کار و شیوه های غیر اصولی متداول گردانندگان " هیات سیاسی " است. بدوایک صفحه کامل در اهمیت مبارزه ایدئولوژیک در عرصه جهانی و داخلی، سپس اشاره به یورش بحزب و نقشه های دشمنان طبقاتی برای نابودی حزب. بعد ستایش از اقدامات " هیات سیاسی " در احیاء سریع سازمانها و راه انداختن امور حزب که چون خاری در چشم دشمنان طبقاتی فرو میرود. و اینک دشمنان بجز حرکت آمده و " جبهه واحد ضد تود " ای و ضد کمونیستی از سران جمهوری اسلامی گرفته تا انواع گروههای سلطنت طلب و دیگر عمال امپریالیسم گرد آمده اند و هر يك بطریقی ولی با مضمون واحد حزب را آماج سخیف ترین اتهامات و افترا ها قرار داده اند " که

البته باین ارکستر " برخی از سازمانهای مترقی و حتی آنها که خود را پیروان سوسیالیسم علمی میدانند، پیوسته اند ! " خلاصه تمام جهان علیه حزب توده ایران (بخوان " هیات سیاسی ") تبعیت و افترا میزنند. بعد از این مقدمات و جوسازی و زمین سازست که نویسند های نامه مردم، باصل موضوع می پردازد. بهر حال اتهامات افرادی که عناصری مانند هزارخانی ها در زمره آنهاند و گفته های مبلغین امپریالیستی را تکرار میکنند ارزش آنها را ندارد تا درباره آنها پیش از این سخن گفته شود. (البته ایشان فراموش میکنند که همین چند ی پیشریک صفحه از نامه مردم صرف پلمیک با هزارخانی شده بود.)

اما اینک جان کلام ! " آنچه که بنظر ما حائز اهمیت است و باید روی آن بمانم مقابله کرد، وجود حاملین اندک شمار اینگونه نظرات در درون حزب است که میکوشد با استفاده از انواع کلمات قصار اتهامات مشابهی بما وارد سازند ! "

ملاحظه میکنید که با چه طرفندی و مود یگرانه بعد از آن مقدمه چینی ها و آماده کردن اذهان سه

نفر از اعضاء کمیته مرکزی را در داخل "جبهه واحد ضد توده" ای ضد کمونیستی، از سران ج ۱۰ گرفته تا انواع گروههای سلطنت طلب و دیگر عمال امپریالیسم" قرار میدهد!

تاسف آنجاست که یک چنین گستاخی و تجاوز اخلاقی به حیثیت تعدادی از اعضاء کمیته مرکزی و انتشار وسیع آن در نامه مردم، از سوی چند نفری که با دوز و کلک سکان رهبری را بدست گرفته اند، صورت میگیرد و عادی تلقی میشود!

ما از شما رفقای کمیته مرکزی خواستاریم که قدم به پیش گذاشته، جلو این تجاوزات بی سابقه را که علیه قانونیت کمیته مرکزی و حیثیت تعدادی از اعضاء سابقه دار حزب و کمیته مرکزی صورت میگیرد، بگیریید. حال که گردانندگان غیر قانونی "هیات سیاسی" رسوائی را تا صفحات نامه مردم کشانده اند شما هم صدای خود تانرا لااقل در سطح اعضاء حزب توده ایران برسانید. سکوت شما را، "هیات سیاس سی" بحساب خود واریز میکند.

"هیات سیاسی" تحریف ها را از همان آغاز حتی در شرح مسئله آغاز میکند؛ "اخیرا نامه دیگری به امضای امیر خسروی، آذرنور، اسکندری باز هم از کانال غیر حزبی به مقیاس وسیع پخش شده است." این نامه، استنادی "هیات سیاسی" در حقیقت چیزی جز "نامه باعضاء کمیته مرکزی" مورخ ۱۹ مارس ۱۹۸۵ نمیباشد، که جزو ضمیمه های "نامه توضیحی" است. (ضمیمه شماره ۲). این نامه اساسا حتی قبل از تعلیق ما در دست اعضاء هیات سیاسی بوده است. شرح واقعه و چگونگی آنرا ما در همان "نامه توضیحی" در صفحه ۶ قید کرده ایم. مضافا آنکه قبل از انتشار اطلاعیه تعلیق، در جلسه مشترکی که با نمایندگان "هیات سیاسی" داشتیم یکبار دیگر چگونگی این نامه را با آنها تذکر داده بودیم. مهندس چون قصد اصلی آنان در آن لحظه استفاده از اعضاء سه رفیق تعلیق شده بود و مسئله تعلیق را - از آنجهت که دبیر اول اسبقی و از پایه گذاران اصلی حزب توده ایران و از نادر بازماندگان منتخب کنکره دوم حزب بود - به صرفه خود نیافتند، و لذا "نامه باعضاء کمیته مرکزی" مورخ ۱۹ مارس ۱۹۸۵ را که امضا ر اسکندری هم زیر آن بود کان لم یکن تلقی کردند!

اما چون حالا موضوع دیگری مطرح است. این بار میخواهند از نوشته های ر اسکندری علیه رفقای سه گانه استفاده میکنند، لذا نامه باعضای وی در دستور روز قرار میگیرد! میخواهند به ترتیبی از مجلس یاد بود فوت آنرفیق و همچنین از مقاله منتشره وی در کیهان لندن علیه ما سوء استفاده بکنند. لذا نه عنوان کامل نامه را ذکر میکنند و نه تاریخ آنرا میگویند و یک دروغ هم اضافه میکنند که اخیرا پخش شده است! غرض ورزی و صحنه سازی این رفقا وقتی آشکارتر میشود که توجه میشود که نقل قولی که از آن میکنند، خاص آن نامه نیست و عینا در نامه باعضاء کمیته مرکزی "باعضای رفقا آذرنور، امیر-خسروی و فرجاد هم آمده است و در اطلاعیه تعلیق نقل قولهایی هم از آن شده بود.

اگر ما این همه در توضیح مسائل بدقت باریک می شویم از آن روست که فکر میکنیم رفقاییکه هنوز بسا امید و خوشبینی باین گردانندگان "هیات سیاسی" نگاه میکنند، با همین افشاگریها و با مکت روی آنها، سرنخی برای شناخت ماهیت این اشخاص و اخلاق غیر کمونیستی آنها بدست خواهند آورد. اما عملکرد و خلفاگریهای "هیات سیاسی" با اینجا و بهمین تحریفات خاتمه نمی یابد. پس از آنکه خبر تحریف شده فوق صادر میشود، چنین ادامه میدهند: "در این نامه اصول مورد پذیرش حزب صریحا نفی میشود" حال میخواهند روشن بکنند کدام اصول و چگونه نفی میشود؟ برای اینکار اول و آخر یک نظریه را از نوشته های ما برید، جمله ای را از وسط آن جدا کرد و از قول ما نقل میکنند: "بسیاری از ارزشهای مقدس سابق ازها افتاده و از میان رفته است!" و بلافاصله خود اضافه میکنند: "لا بد باید ارزشهای جدیدی را جایگزین ارزشهای مقدس سابق" کرد." (نامه مردم شماره ۷۹ صفحه ۵ ستون دوم)

قبل از ادامه تحلیل آنچه که رفقای "هیات سیاسی" نوشته اند لازم میدانم قبلا کل جمله خود مان

را ، با مضمون واقعی آن از " نامه‌بعضا " کمیته مرکزی " بیاوریم ، تا عمق تحریفات نویسندگان " نامه مردم " را بر ملا سازیم :

" امروز که همه اسرار حزب و مسائل پشت پرد و معضلات داخل کمیته مرکزی ، حتی در جزئیات آن بازخواست میکنند که چرا در مقابل اینهمه خلافکارها و تجاوزات به حقوق حزبساکت مانده بودیم . چرا به مقاومت و طغیان برخاستیم . حزب ما دیگر آن حزب در بسته و اسطوره ای سابق نیست . بت ها همه شکسته است . بسیاری از ارزشهای مقدس سابق از بها افتاده و از میان رفته اند . سکوت پیش از این جاہ یز نیست " رفقا ! ادامه این وضع به گسیختگی ها و گسیختگی ها بانسحاب و تلاش ی حزب توده ایران خواهد انجامید . بیائید تا دیر نشتد " است دست بدست هم بدهیم تا بلکه حزب از این پرتگاه خلاصی یابد " (نامه توضیحی صفحه)

چنانچه ملاحظه میکنید ، درد دلی که ما با اعضا کمیته مرکزی میکنیم ، بکلی محتوای دیگری غیر از آن چیزی دارد که نویسنده نامه مردم خواسته است با وصله پینه زدنها بخوانندگان خود القا بکند . از قرائت جمله ما آشکار است که منظور ما اینستکه دیگر عمر زمانی که رفقای حزبی برهبران حزبی بمطایبت نگاه میکردند و بانان لقب " تهمتن در زنجیر " داده بودند سرآمده است . برای رفقای حزبی سوالات زیادی مطرح شده است . دیگر در برابر رهبری حزب که وقتی چهره ای مقدس داشت ، مبهوت و بیبدانه نمی ایستند . رفقای حزبی احساس میکنند که در کار رهبری نقش های اساسی وجود داشته است و دیگر اسطوره نیست .

با وجود روشن بودن نقطه نظرهای ما در جمله فوق الذکر ، گردانندگان " هیئت سیاسی " قلم را در مسیر نیا تها ریعنی خود به چرخش در آورده ، چنین ادامه میدهند : " همه میدانند ارزشهای مقدس حزب ما جز مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری نبوده و نیست و آنها نیز زمین ارزشها را در نظر دارند ! " (نامه مردم شماره ۷۹ ص ۵)

ما از رفقای کمیته مرکزی و همه رفقای حزبی وجداناً سوال میکنیم ، آیا موقع خواندن جملات " نامه باعضا " کمیته مرکزی " ، که فوقاً کاملآ آنرا نقل کردیم ، شما هم چنین استنباطی را داشتید که " هیات سیاسی " میخواهد قالب بکند ؟ آیا شما هم اینطور دستگیرتان شده بود که منظور ما از بت و اسطوره و ارزش مقدس مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بوده است که بمطایبت شکسته و از ارزش افتاده است ؟ ما که در آن نامه شما رو آورده ایم ، که بیائید دست بدست هم بدهیم تا بلکه حزب توده ایران را از این پرتگاه خلاص نمائیم ، چگونه میتوانستیم با چنین زبان و فکر معیوب که " هیات سیاسی " میخواهد القا بکند ، به سراغ بیائیم ؟ گذشته از آن مطالبی که ما در " نامه بر رفقای کمیته مرکزی " نوشته ایم ، روشن است و جای تردیدی باقی نمیگذارد . بهمین مناسبت هم هست که " هیات سیاسی " راهی جز سفسطه و تحریف ندارد .

نویسنده مقاله " نامه مردم " ، برای اینکه نشان بدهد خیلی منطقی و علمی برخورد میکند و خیلی مستند حرف میزند چنین ادعا میکند : " برای اینکه گروه سه نفری " نامه مردم " را به تحریف مواضع خود متهم نکند ، به نوشته های امضا کنندگان جزوات و اوراق ضد حزبی مراجعه میکنیم " این ادعا را داشته باشید تا به بنییم بخوان سند از کدامین جزوات و اوراق امضا شده ای ما شاهد میآورند ؟ اینک مدرک ادعائی امضا شده از سوی ما ، نامه مردم ادامه میدهد : " در سند توضیحی هیات سیاسی پیرامون اطلاعیه تحلیق گروه سه نفری از عضویت کمیته مرکزی گفته میشود که بابک امیز خسروی در مجلس ترجیحی که بسا شرکت ... تشکیل شده بود ، پس از یخسار نواری از رفیق اسکندر ریگت که راه وی را ادامه خواهد داد " (نامه مردم شماره ۷۹ صفحه ۳) این سند توضیحی " هیات سیاسی " ، همان اطلاعیه گذائی ۱۳ صفحه ای است ، که نه امضا دارد و نه تاریخ و بحق از سوی رفقای حزبی " تهمت نامه " لقب گرفته است . محتویات آن چنگک است از تحریف و تهمت و افترا و مطالبی که از مجلس ترجیح نقل میکنند برپای سر هم بند پهای گزارش " ویژه " هیات سیاسی است که با نیت پروند " سازی علیه " ما تنظیم شده است و مسلماً

نویسنده " سند توضیحی هیئت سیاسی " هم بهر شکلی که میخواستند است، گزارش مجلس ترجمیم را دست کاری کرده است .

چنانچه ملاحظه می کنید " سند " از همان آغاز بدست خودشان تنظیم شد " است و اسم آنرا میگذرانند . مراجعه به " نوشته های امضا کنندگان جزوات و اوراق " . . . !
در پاسخ بهمان اطلاعیه ۱۳ صفحه ای بی امضا و بی تاریخ ، که اینک عنوان دهن پرکن " سند توضیحی هیئت سیاسی پیرامون اطلاعیه تعلیق گروه سه نفری " پیدا کرده است ، در صفحات ۱۵ و ۱۶ به تفصیل جریان مجلس ترجمیم را اسکندری توضیح داده شده است . که شما را بهر مورد آن دعوت میکنیم .

در این نقل قولی هم که در نامه مردم آوردند از یک متن کامل دو کلمه " راه وی " را جدا کرده و بشیوه ی معمول خود و بر پایه آن بحثهای " سند " علیه ما تفتین میکنند . . . بار دیگر جمله ای را از سخنرانی ر . بابک کدر آن " راه وی " آمده است بهمان نحو که از نور پیاده شده است نقل میکنیم .
ر . بابک در صحبت خود پس از شرح مختصری از زندگی سیاسی ر . اسکندری چنین ادامه میدهد " پس از آزادی از زندان رضا شاه برای تأسیس حزب توده ایران همت گذاشت " و پس از ذکر اینکه زندگی سیاسی او با تاریخ حزب توده ایران گره خورده است ، چنین ادامه میدهد " پس ابرج نمد " است ، ابرج در میان ماست ، بگوئیم تا راه او را تا سرحد پیروزی برای تأمین استقلال و آزادی میهن مان تا پایان بختید " بظلم و بیعدالتیهای اجتماع در کشورمان با استواری تمام ادامه دهید " . اینست واقعیت آنچه که در رابطه با ادامه راه رفیق فقید گفته شده است . نویسنده اطلاعیه ۱۳ صفحه ای و اینک نامه مردم ، که بنظر ما مولف هر دو یک نفر میباشد ، موزیانه وسط جمله را حذف میکند ، دو کلمه را از ابتدا و آخر جمله بهم میزد که میشود " راه او را ادامه خواهد داد " و سپس با آسمان و ریسمان بهم بافتن ها نتیجه میگیرد که منظور ر . بابک هم از راه او فلان چیز است ! و در نامه مردم صراحتاً قید میکنند که قصد شان از " راه وی " همان نفی مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است !
ر . بابک گفته است راه تو را برای تأمین استقلال و آزادی میهن مان و تا پایاب بخشیدن به ظلم و بیعدالتیهای اجتماعی در کشورمان ادامه خواهیم داد . " هیات سیاسی " میگوید نخیر منظور تو راه نفی مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است ! با این نوع آدمها چه میشود کرد ؟ اگر ما میگوئیم به تقلب کاریها و دغل بازیها پایان بدهیم ، منظورمان همین شیوه ها و همین نوع کارهاست . آیا باز هم روشن نیست ؟ باز هم دلیل میخواهید ؟ برای اینکار لازمست از رفقای " هیات سیاسی " استند . عا کرد که به پلمیک خود با ما ادامه بدهند . زیرا هیچ سند و منطقی باندازه نوشته های خود رفقا افشاگر نیست . زیرا :

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد !

رفقای " هیات سیاسی " در ادامه ارائه " اسناد " علیه رفقای سه گانه تعلیق شده به نامه ی ر . اسکندری به کیهان که آنهم یکماه بعد از فوت ایشان چاپ شده است استناد میکنند ! برای کسی پنهان نیست که ر . اسکندری شخصیت ویژه ی خود را داشت و درس و سالی هم کمبود از هیچکس حرفشوی نداشت . لذا حساب ایشان و شخصیت آرتفیک و مسئولیت اعمال و کردار ایشانهم با خود آن فقید است . ما مسئول اسنادی هستیم که متفقاً امضا کرده ایم . در روز ۱۰ آن هر کدام از ما سه نفر شخصیت حزبی و سیاسی خود را داریم . بودن ما سه نفر با هم ناشی از اوضاع و احوال مشخص لحظه است و تا حدودی تضاد فی است . میتوانست ترکیب دیگری باشد . این حرکت میشد از سوی رفقای دیگر کمیته مرکزی آغاز گردد . ما در زیر نویس صفحات ۵ و ۶ از " نامه توضیحی " گفته ایم که چرا " نامه باغضا " کمیته مرکزی " را که بشما فرستادیم بدون امضا ر . اسکندری بوده است . و نامه مشترک با امضا ایشان که هیات سیاسی بعنوان نامه ای که اخیراً پخش شد " است از آن یاد کرده است اصلاً رسمیت ندارد .

" هیئت سیاسی " با شناخت سوابق ما و آگاهی از مطالبی که در همان نامه توضیحی نوشته ایم ، باز برای

پرونده سازی و تهمت زنی بیک مقاله ر. اسکندری برای پرونده سازی علیه ما استناد میکند. باینهم اکتفا نکرد و با پرویی نوشتن مطالب مطروحه در آنرا نتیجه القا از سوی ما قلمداد مینماید!

برای آینده خیال همه را راحت کنیم صادقانه اعلان می‌کنیم که با آن جمله ای که از مقاله ر. اسکندری نقل کرده اند موافق نیستیم. زیرا حزب توده ایران را امروز بر پایه‌ی مشارکت شخصیت های ملی گسرا در رهبری آن ننسود تجدید حیات کرد. باین دلیل ساده که ایدئولوژی حزب توده ایران مارکسیستی-لنینیستی است و اساسا خود این شخصیت های ملی گرا آنرا نمی پذیرند. و در آن جایی ندارند. حزب توده ایران، جبهه متحد خلق نیست.

درست است که حزب توده ایران در آغاز یک حزب دموکراتیک انقلابی و ضد فاشیستی پا به ظهور گذاشت که در آن هسته‌ی کمونیستی نقش رهبری کنند های داشت. اما حزب توده ایران در جریان سیر تکاملی خود بسوی طبقه کارگر متحول شد. مارکسیسم-لنینیسم را بنیاده ایدئولوژی حزب، رسماً بعد از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در اسناد خود منعکس ساخت. برخی از شخصیت های برجسته کمونیست ایرانی، نظیر اردشیر آوانسیان از همان آغاز معتقد به تشکیل حزب کمونیست مخفی ایران بود. و تا مدتی هم خواستار آن بود که عناصر کمونیست بصورت فراکسیون و پیشاهنگ در داخل حزب توده ایران جلسات منظم داشته باشند. معبداً حزب توده ایران عملاً بشکل حزب صیقات و اقشار زحمتکش (کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران) پا به عرصه ظهور گذاشت و بسوی حزب طبقه کارگر رشد و تکامل پیدا کرد.

امروز برگشت به ۴۵ سال پیش غیر ممکن است. برخلاف یاوه سزائی های شعا، قصد ما این نیست که برای "خوش آیند ملی گرایان" سازش ایدئولوژیک را به حزب طبقه کارگر تحمیل نمائیم. (نامه مردم شماره ۷۹ ص ۶) نویسندگان نامه مردم بهتر از همه میدانند که حاصلین نظریات سوسیال دموکراتیک پیش از همه در خود همین "هیات سیاسی" لانه کرده اند.

تذکر این نکته هم ضرورت دارد که برخلاف تقلب معمول در نوشته های "هیات سیاسی" که از قول ما نقل میکنند که گویا نوشته ایم ر. اسکندری بشدت بیمار بود آنچه که ما در زیر نویس "نامه توضیحی" صفحه ۶ قید کرده ایم "شدت بیماری" است که دارای معنا و محتوای متفاوتی است. از سوی دیگر شدت بیماری ایشان که ما بآن اشاره کردیم مربوط به اسفند ۱۳۶۳ میباشد که در اردیبهشت ۱۳۶۴ منجر به درگذشت ایشان میشود.

حال آنکه "خطرات سیاسی" ر. اسکندری که پیش ما ضبط شده است، به دسامبر ۱۹۸۳ و درست پس از مراجعت از پلنوم هیجدهم بر میگردد. حتماً رفقای کمیته مرکزی بخاطر دارند که ر. اسکندری در زمان برگزاری پلنوم کلاً سر حال بود و در "پلنوم" فعالانه شرکت نمود. لذا یاوه سزا-ئیهای گردانندگان "هیات سیاسی" درباره عدم سلامت روانی ر. اسکندری بکلی مغرضانه و ناجوانمردانه است.

در رابطه با بقیه مطالب این چنینی در نامه مردم شماره ۷۹ و صله پینه زدنهای متداول "هیات سیاسی" در جزوه‌ی "پاسخ به تهمت نامه" بویژه در صفحه ۱۷ پاسخ داده شده است. و رفقا را به قرائت آن دعوت میکنیم.

رفقای گرامی! واقعیت در رابطه با مسئله انترناسیونالیسم پرولتری که "هیات سیاسی" اینهمه در اطراف آن سر و صدا و تبلیغات میکند، همانست که در "نامه توضیحی" صفحات ۲۵ و ۲۶ روی آن تأکید کرده ایم. و اینک برای بیان مجدد مواضع خود و خنثی کردن تحریکاتی که در سلسله مقالات نامه مردم آغاز کرده اند بخشهایی را تکرار میکنیم:

"هیات سیاسی توضیحی در رابطه با مسائل اساسی مطروحه در "جزوه ۶۳ صفحه‌ای" و "نامه باعضا" کمیته مرکزی" (و اینک باید اضافه کرد و نامه توضیحی و "پاسخ به تهمت نامه") ندارند. لذا برای اجتناب از وارد شدن در کنه مطلب، بررسی واقعی و انتقادی سیاست و شی حزب در چهار سال انقلاب و خصوصاً مشی نادرست و فرقیستی همین "هیات سیاسی" در این دو سال اخیر میخواهند

با پیش کشیدن مسائلی نظیر انتر ناسیونالیسم پرولتری و طرح اتهامات ناجوانمردانه ضد شوروی بودن به رفقای سه گانه، افکار رفقای حزبی را از توجه و تمرکز روی مسائل اساسی مطروحه از سوی ما منحرف سازند و پیر محور هواداری از شوروی و ضدیت با شوروی خلاصه نمایند.

آنها خود را پشت پرچم هواداران بی قید و شرط شوروی پنهان کرده اند تا هرگونه انتقادی به بی کفایتی و غرض ورزی و عدم صلاحیت شان را بحساب انتقاد بشوروی قلمداد کرده، منتقدان را باین طریق خنثی و خلع سلاح نمایند.

"مسائلی که ما مطرح کرده ایم صرفا مربوط بانقلاب ایران و مشی حزب توده ایران و مسائل داخلی و تشکیلاتی آن میباشد. معلوم نیست برای چه رفقای "هیات سیاسی" وعده ای سپای احزاب برادر خصوصا اتحاد شوروی را بمیان می کشند."

"آنچه ما میخواهیم و میگوئیم عبارت است از اصلاح و احیاء حزب توده ایران به کمک جدی و فعال و مستقیم کادرهای حزب و دخالت دادن دموکراتیک آنان بطور چشمگیر در حیات و رهبری حزب. خواست صمیمانه و انقلابی ما اینست که حزب توده ایران احیاء و اصلاح شده و بتواند نقش فعال و درخوری را در جامعه احزاب کارگری و کمونیستی و در حوضی را در جامعه احزاب دارگری و کمونیستی و در استحکام بین المللی زحمتکشان ایفا نماید. ما بدون تردید خواهان روابط سالم دوستی و رفاقت و برادری با تمام احزاب کمونیستی و کارگری جهان و ویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی و طبیعتا خواستار دوستی و تفاهم با کشور شورواها هستیم."

اضافه بر آن در جزوه " پاسخ به تهمت نامه هیات سیاسی " صفحات ۱۷ و ۱۸ بار دیگر نظر خود را در مورد انتر ناسیونالیسم پرولتری مشروحا بیان کرده ایم و صریحا اعلام کرده ایم که اصول مربوط به انتر ناسیونالیسم پرولتری را آنچنان که در اسناد مربوطه اجلاسهای ۱۹۵۷، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ در کنفرانسهای احزاب کمونیستی و کارگری آمده است قبول داریم. در همان صفحات بخشهایی از اسناد سال ۱۹۶۹ را منعکس کرده و موافقت خود را با مندرجات آن صادقانه اعلام کرده ایم. اگر ما ملهم از اسناد کنفرانس جهانی، قویا معتقد هستیم که " هر حزبی سیاست خود را بر پایه مارکسیسم - لنینیسم و در نظر گرفتن شرایط مشخص ملی کاملا مستقلانه تنظیم میکند " چرا رفقای " هیات سیاسی " از تاکید ما روی کلهی مستقل میخواهند وانمود بکنند که منظور ما " چیزی جز زیر علامت سوال خصلت انتر ناسیونالیستی حزب " نمیشد؟

رفقای عزیز! شما که ما را میشناسید، بهتر از همه میدانید که ما ضد شوروی نیستیم. هیچ کمونیست ایرانی، حتی هیچ دموکرات واقعی ایرانی نمیتواند ضد شوروی باشد. انسان باید کور باشد تا نقش اتحاد شوروی را در تائین صلح جهانی، در مهار کردن تجاوزات امپریالیستی در جهان و بویژه در خاورمیانه نبیند و لذا با وی به معاوضه و ضدیت بپردازد.

شما رفقای کمیته مرکزی میدانید که هر کدام از ما با تفاوت هایی دارای نظریاتی هستیم و در عرض این سی، چهل سال، شاهد جریانات و حوادث کوناگون ای بوده ایم. و روی این یا آن مسئله و حادثه انتقادات معین و مشخصی داریم. شما شاهد بوده اید که هر کدام از ما (بویژه رفقا آذر نور و بابک امیر خسروی که سالیان طولانی در کمیته مرکزی بوده اند) در موارد معینی، به شیوه های نادرست و روابط نادرستی که پیش میآید است معترض بودیم. ولی اعتراضات خود را از چهارچوب انتقاد در داخل کمیته مرکزی خارج نساختم.

در آنچه که مربوط به روابط ما با احزاب برادر و همبستگی با آنانست، اعتقاد ما اینست که از یکسو حلقه هائیکه حزب ما را با احزاب برادر و بویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی پیوند میزند، آنچنان اهمیت دارد که انتقادات ما باین یا آن حادثه هر قدر هم مهم باشد نبایستی آنچنان عمده گردد که حزب توده ایران را از خانواده می احزاب برادر دور سازد.

و از سوی دیگر، دوستی و همبستگی ما با احزاب برادر نباید مانع از آن گردد که از اظهار نظر مستقل و نقادانه، بویژه روی مسائلی که با سرنوشت جنبش و انقلاب ایران ارتباط دارد، محود داری گردد.

وظیفه کمونیستهای ایرانی تعیین صحیح ترین حد فاصل بین آند و و پیدا کردن راه حل درست در هر لحظه و در مورد هر مسئله مطروحه و مشخص می باشد ، تا بتوانند رهنمود اجلاسیه های احزاب کارگری و کمونیستی جهان را در این رابطه که ؛ " بزرگترین خدمتی که احزاب کمونیستی در کشورهای سرمایه داری به امر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری میکنند به قدرت رساندن طبقه کارگر و متحدین اوست " ، با سر بلندی و به بهترین نحوی بانجام رسانند .

از نظر ما آنچه که گذشته است باید راهنمای ما برای آینده باشد . لذا توصیه ما نیز بهمه رفقای حزبی ، که در راه سالم سازی و احیای حزب کوشا هستند این بود ، است که عمده توجه خود را متوجه مسائل مثل انقلاب ایران و جریانات مربوط به جنبش در کشور و مسائل داخلی و ویژه حزب توده ایران بنمایند . تلاش عمده و اساسی ما باید احیای سالم سازمانهای حزبی در داخل باشد . زیرا انتقال مرکز نقل مبارزه بداخل ، بسیاری از مشکلات کنونی ما را حل خواهد کرد . بسیاری از این مدعیان رهبری و پهلوان پنبه های مهاجرت ، به سباق جهل سال گذشته ماندن در مهاجرت را ترجیح خواهند داد .

رفقای گرامی ! اینها بودند نظریات ما در باره بعضی مسائل عمده ای که در نامه های مردم ، مستقیما علیه سه عضو کمیته مرکزی اما در عین حال بطور غیر مستقیم علیه صدها کادر و فعالین حزبی که اینک در مبارزه برای سالم سازی و احیای حزب تلاش میکنند ، مطرح شده اند .

تلاش ما این بود ، است که در نهایت صداقت و صراحت عقاید خود را بیان کنیم و شیوه های مبتذل هیئت سیاسی را در پنهان شدن پشت سر انترناسیونالیسم پرولتری و ادعای واهی اینکه گویا رفقای سه گانه مخالف آن هستند ، بر ملا سازیم .

رفقای گرامی !

متأسفانه موزیکریهای نویسندگان سلسله مقالات ، بهمین موارد محدود نمیشود . اگر نقل قولهای لنین و سایرین را استثنا بکنیم ، بحق میتوان گفت که جمله ای نیست که در آن تحریف و تحریک و تهمت زنی صورت نگرفته باشد . پرداختن بهمه آنها بسیار طولانی و برای خوانندگان ملال آور خواهد بود . چون نامه مردم اینک در دسترس عموم از دست تا دشمن قرار گرفته و خطر آنست که سوء تفاهماتی و تردیدهای در اذهان دوستان و رفقا بوجود آورد . لذا ناچاریم ذیلا ولو بطور اجمال ، به چند نکته و تحریفی که شده است پاسخ دهیم .

۱- آیا رهبری طبقه کارگر ارثیه است ؟

در نامه مردم شماره ۷۹ صفحه وستون اول مینویسند ؛ " امضا کنندگان نامه مورخ ۱۹ اسفند ماه این نظر خود را صریحتر بیان میکنند و می نویسند که " رهبری طبقه کارگر و انجام وظایف کمونیستی قبائی نیست که فقط به قامت حزب تود ایران دخته باشند " . چنانچه ملاحظه میکنید در اینجا آماج این یا آن فرد نیست . بلکه حزب تود ایران بمقابله یک گردان پای بند به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است !

گرداننگان " هیات سیاسی " چنان در انزوا بسر میرند و در عالم تخیلات خود سیر کرده و دور از واقعیت قرار گرفته اند که اصلا توانائی درک هیچ پیمای را ندارند . برای توضیح بیشتر و قابل فهم تر کردن موضوع ، جمله کامل از نامه به امضا کمیته مرکزی مورخ ۱۹ اسفند ۶۳ را ذیلا نقل میکنیم ؛

" توجه داشته باشید که رهبری طبقه کارگر و انجام وظایف کمونیستی ، قبائی نیست که فقط به قامت حزب توده ایران دخته باشند و یا در انحصار آن باشد . تا طبقه کارگر و زحمتکشان در ایران هستند ، ایدئولوژی او هم زند است و سازمان یا سازمانهای سیاسی خود را هم بوجود خواهد آورد . اگر ما از انجام وظایف تاریخی خود غافل بمانیم ، هستند نیروهائیکه بجای ما عمل خواهند کرد و مسلما پرچم را از دستهای لرزان و بی رمق کسانی که هم اکنون رهبری حزب تود ایران را غصب کرده اند خواهند گرفت و باقیمانده های حزب توده ایران را هم بدنبال خود خواهند کشید " . (نامه توضیحی ص ۹۶)

نویسندگان " نامه اعضا کمیته مرکزی " با سایر اعضا کمیته مرکزی به درد دل نشسته و توجه آنها

را به يك مسئله مهم ، یعنی: عجز و ناتوانی و ندانم کاریها و غرض ورزیهای " هیات سیاسی " که اینک موجودیت حزب توده ایران را بخطر انداخته است، جلب نموده اند . ما گفته ایم نه بقای رهبری طبقه کارگر ایران ، فقط به تن ما داخته شده و نه رهبری آن در انحصار ماست . يك حزب پیشاهنگ برای آنکه اعتماد توده های زحمتکش را بخود جلب نماید و واقعا بحزب توده ها و زحمتکشان مبدل گردد ، باید بتواند به وظایف سیاسی ، تشکیلاتی ، ایدئولوژیکی و مبارزاتی روزمره آنان پاسخگو باشد و پیشاپیش آنان قرار بگیرد .

شناسائی حزب توده ایران از نظر تاریخی ، سنتی از سوی احزاب برادر و در راس آنها حزبکومونیست شوروی ، قبل از هر چیز اساسا مرهون مبارزات حزب توده ایران در ایران در طول سالین دراز و بمتابیه تنها سازمان کومونیستی ایران بوده است . اما این وضعیت يك حق انحصاری و یا ارثیه نمی باشد . گردانندگان " هیات سیاسی " نمی فهمند که اینک نامزد های زیادی وجود دارند و همی کدام به نحوی خود را شایسته ترین سازمان برای رهبری طبقه کارگر ایران میدانند . باید با جشمان باز و واقع بین واقعیت ها را نظاره کرد .

ما اطمینان داریم که احزاب برادر قبل از هر چیز خواستار يك جنبش کومونیستی و کارگری پرتوان و پرنفوذ در میان زحمتکشان ایراب هستند . حزبی که بتواند وسیعترین توده های زحمتکش را دور خود جمع نماید و در حرکات ملی - دموکراتیک ایران نفوذ چشمگیری داشته باشد . اساس برای احزاب برادر پرتوان ایرانی آزاد و صلحدست و ضد امپریالیست است . این هدف بدون وجود يك سازمان پراعتبار و متفلسذ کومونیستی در ایران هرگز تامین و پایدار نخواهد بود . تجربه انقلاب بهمن ۵۷ در جلو چشم همگان قرار دارد .

ما میذویم باید جنبید . در راه سالم سازی و احیاء حزب تلاش واقعی کرد . حزب را از لجن - ها پاک ساخت . تمام نیرو را برای احیاء سازمانهای داخل کشور بر پایه يك برنامه انقلابی و مبارزهجویانه سازماندهی کرد . بر اساس يك بررسی صادقانه و قاطعانه از سیاست و مشی حزب در چهار سال اول انقلاب و ریشه یابی اشتباهات اساسی حزب در جمهوری اسلامی ، پایه های مطمئن و نوینی برای جلب اعتماد اعضا و هواداران و مردم زحمتکش بوجود آورد ، تا بار دیگر " جای واقعی و نوین حزب توده ایران را در میان همه نیروهای مترقی و دموکراتیک - ملی باز یافت "

راهی که " هیات سیاسی " پیش گرفته است ، راه " اضحلال و تلاشی تدریجی حزب ماست . " هیات

سیاسی " با لجاجت در مقاومت برای بررسی سیاست و مشی گذشته ، در یافتاری در ادامه " سانترالیسم بوروکراتیک و انضباط نظامی و دزدمانعت از حیات دموکراتیک حزب و اعمال رهبری جمعی ، خفه کردن هر نظر انتقادی ، ادامه شیوه های مضرود و مذموم پرونده سازی و تهمت زنی ، که نوشته های همسین " نامه مردم " ها بهترین گواه آنست . بطور فزاینده ای در کاوش اعتبار تاریخی و معنوی حزب توده ایران عمل میکند . کار را به سستی ها و کسبختگی ها می کشاند . بحدی که امروز خطر انفعال و بیبستن اعضا حزب به سازمانهای دیگر بیش از هر لحظه وحدت و یکپارچگی حزب توده ایران را تهدید میکند . باعتماد راسخ ما " هیات سیاسی " کنونی نه اعتباری میان توده های حزبی دارد ، نه توانائی رهبری حزب توده ایرانرا . چه رسد به رهبری طبقه کارگر و جنبش انقلابی ایران . ناتوانی و ضعف های " هیات سیاسی " حجت از سوی سازمانهای سیاسی داخل و خارج هم احساس شده است . دو سال ندانم کاریها ، جب و راست رفتن ها و بی خیالیهای شگفت آور اخیر ، به ویژه رفتارشان با سه عضو کمیته مرکزی و کمیته های کشوری ناراضی و منتقد ، چشم و گوش همه را باز کرده است .

ما واقعا نمی فهمیم در برابر چنین وضعی و بمناسبت تکیه روی وضع فاجعه آمیز حزب و دعوت رفقای کمیته مرکزی برای اقدام ب " احیاء " حزب ، که در نقل قول فوق از " نامه باعضا " کمیته مرکزی " مشهود است . بچه دلیل و منطقی " هیات سیاسی " میخواهد چنین وانمود بکند که رفقای سه گانه " موضع انترناسیو - نالیستی حزب را نشان گرفته اند ؟ واقعا این طرز برخورد و تلقی " هیات سیاسی " از موضوع احتیاج بتوضیح جدی دارد . گردانندگان " هیات سیاسی " خواست درک شان را از " موضع انترناسیونالیستی

حزب " به نحویکه خود می‌فهمند و با نظریات حقوق الذکر ما تباین دارد توضیح بدهند . تا هم ما و هم سایر علاقمندان را روشن سازند .

هم اکنون شعار بسیاری از سازمانهای چپ مارکسیستی ، " پیشروی تشکیل حزب طبقه کارگر ایرانست ، آیا شما این نشریات را نمیخوانید و اینهمه فریاد را نمی‌شنوید ؟ همه را دشمن خطب کردن و چشم را روی واقعیت ها بستن که کار را حل نمیکند ! در میان جریانات متعدد و کوچک و بزرگ چپ مارکسیستی ، که هر کدام بخشی از کمونیستهای ایران را بدور خود جمع کرده اند ، نیروهای سالم و انقلابی بسیاریند . ایجاد زمینه های همکاری و هنگام و حرکت بسوی وحدت خانوادگی چپ مارکسیستی ایران بطور اخص مبرم ترین وظیفه در راه تشکیل جبهه متحد با سایر نیروهای ملی - دموکراتیک است .

احیاء و سالم سازی حزب شرط لازم آنست - تا حزب ما بتواند با سایر نیروها د یالوگ داشته باشد . در حال حاضر و بویژه بمناسبت سیاست و مناسبتی نادست حزب در چهار سال اول انقلاب ، و نیز در سالهای پس از یورش حزب ، هیچ نیروی سیاسی چپ انقلابی با ما نزدیک نمیشود . تمام تلاشها و التماسهای " هیات سیاسی " برای تماس با این سازمانها از جمله با حزب دموکرات کردستان ، راه کارگر ، مجاهدین با سردی رد شده است . حزب توده ایران در انزوای کامل بسر میرود و مقصر اصلی آن همین " هیات سیاسی " از دنیا بیخبر است . آنهاهی هم که روزی با ما نزدیکیهائی داشته دارند بتدریج از ما فاصله میگیرند . آنچه که ما در " نامه به اعضا " کمیته مرکزی (۱۹ اسفند ۶۳) بر آن تاکید داشته ایم و هشدار داده ایم که " رهبری طبقه کارگر و انجام وظایف کمونیستی قباثل نیست که فقط به قامت حزب توده ایران د وخته باشند " یک ندا بود . ه . س . بجای توجه به عمق مطلب ، ناشیانه چنین عسکر العمل نشان میدهد که قصد ما از بیان این مطلب آماج حمله قرار دادن حزب توده ایران بمنابۀ یک کردان پای بند به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است !

شاهد پیشبینی های ما از جمله همین پیام اخیر سازمان فدائیان خلق (اکثریت) است . کسه نزد یکتترین سازمان سیاسی به حزب توده ایران است . رفقای فدائی (اکثریت) در پیام خود نوشته اند که : " فقدان سازمان پیشاهنگی که با تکیه بر نفوذ کسترده توده ای در راسبازر اتان قرار گیرد آشکارا محسوس است . در پاسخ باین خلأ است که معرفی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیشاهنگ کمونیست کارگران و زنجیران کشور ما به توده های وسیع مردم به وظیفه انقلابی مبرم ما مبدل شده است " (نشریه کار - ارگان ک . م . سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شماره ۲۲ سرمقاله) در جای دیگر از همان پیام آمده است : " فدائیان خلق ، پیشتازان طبقه کارگر ایران ، فعال ترین و پیکر ترین نیروی حاضر در سننر های مقاومت سراسر کشور علیه رژیم قرون وسطائی خمینی هستند " . رفقای " هیات سیاسی " بجای پلمیک های مبتذل با ما و متمرکز ساختن تمام زرادخانه خود برای آنکه بلکه بتوانند سه نفر از اعضا سابقه دار حزب و کمیته مرکزی را از راه تهمت زدن ، توطئه گرانه از رهبری حزب کنار بگذارند ، بهتر است از خواب خرگوشی بدر آیند و کمی دور و بر خود رانگاه بکنند . یک حرف پس است !

در خانه اگر کس است

تا ساف آنجاست که تنگ نظریه ها و کوتله بینی های گردانندگان " هیات سیاسی " اجازه نمیدهد که بسا حقایق و واقعیت ها بطور درست و منطقی برخورد کنند . والا هدف ما برخلاف تصور آنها نابودی " حزب توده " ایران بمنابۀ یک کردان پای بند به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری " نیست . هدف ما احیاء و سالم سازی و نجات حزب و تأمین مجدد جای واقعی آن در میان نیروهای چپ مارکسیستی است . راهی که " هیات سیاسی " میرود سوق دادن حزب به نابودی است .

مبتذل تر از مطالب مطروحه ی بالا در نامه مردم ، شماره ۷۹ ، جمله بعدی آنست . میگویند چون رفقای سه گانه نوشته اند " انجام وظایف کمونیستی " ، اما نوشته اند مثلا " انجام وظایف مارکسیستی لنینیستی و انترناسیونالیسم پرولتری " پس قصدشان این بود که است که جایی هم برای تروتسکیستها و مائونیستها و چپ مستقل باز نمایند ! " هیات سیاسی " با اینگونه نوشته ها و استدلالات فقط مایسه سرافکنندگی و یاس توده مایهها میشود .

"وظایف کمونیستی" در د و کله ساده، بیانگر وظایف کمونیستهاست. یعنی وظایف اعضا، آن حزب سیاسی که ایدئولوژی آن بر پایه مارکسیسم - لنینیسم قرار دارد و هوادار انترناسیونالیسم پرولتری به مفهوم همبستگی طبقاتی بین احزاب کارگری و کمونیستی است. وگرنه در دروانیکه سالهاست مائوئیسم دفن شده است، کدام دیوانه است که بخواهد جای پائی برای آنان دست و پا بکند؟

۳- آیا معیار کمونیست بودن فاکتور جغرافیائی دارد؟

نویسنده نامه مردم از "نامه باعضا" کمیته مرکزی" چنین نقل میکند: "بعضی از اعضا کمیته مرکزی مدتهای طولانی از ایران و جامعه خود و میدان مبارزه بدورمانده و در محیطهای دیگر و جوامع دیگر مستحیل شده اند و اساسا هویت ایرانی خود را از دست داده اند." سپس از رفقای سه گانه سوال می کند: "هدف چیست؟"

هدف ما از نوشتن این مطالب بطور صاف و ساده بیان یک واقعیت درباره کیفیت بعضی از گردانندگان "هیات سیاسی" کنونی و برخی از مدعیان عضویت در کمیته مرکزی حزب است، نه کمتر و نه بیشتر. نویسندگان "نامه مردم" بسیاق قبلی که در این نوشته بارها. افشاء نمودیم، اینجا هم اول قسمتی از نوشته ما را از بطن موضوع خارج میکنند، تا بتوانند بهمان پلیمیک های بی مقدار و هدفمند خود که به قصد تحریک اذهان و انحراف فکری رفقای حزبی است، بپردازند. اینک جمله ما بطور کامل:

"ما برای غم انگیز پنوم هجدهم" بآنجا رسید که اینک امور حزب بدست عده های افتاده است که هیچکدام سازمان حزبی و کادرهای حزبی را نمی شناسند. بعضی ها مدتهای طولانی از ایران و جامعه خود و میدان مبارزه دورمانده و در محیطهای و جوامع دیگر مستحیل شده اند و اساسا هویت ایرانی خود را از دست داده اند. آنوقت چنین افرادی، وقتی که بطور پراکنده و با هزاران کیلومتر فاصله از یکدیگر قرار دارند و از تماسهای منظم و روزانه محروم اند، اساسا چگونه میتوانند از عهده رهبری سیاسی و تشکیلاتی حزبیکه در جامعه پس بخرنچ کنونی ایران مبارزه میکند برآیند." (نامه توضیحی - صفحات ۸۹ و ۹۰).

ملاحظه میکنید که نویسندگان نامه مردم از میان اینهمه مطلب، که چیزی جز بیان واقعیتها نیست، و توهین و تحقیر باین و آن نمیشد و آنهاهم فقط درباره بعضی ها مطرح شده است، معجزا باز هم بطور بچگانه، اما هدفمند به مسئله شرق و غرب کریز میزنند. رفقای "هیات سیاسی" میگویند: "آیا معیار کمونیست" مبارز بودن برای آنها (منظور رفقای سه گانه است) هر چه دورتر از شرق بودن نیست؟" (نامه مردم شماره ۷۹ ص ۱ ستون دوم). صرفنظر از موزیگری در طرح مسئله، در واقع قصد رفقا باز هم با پیشرکشیدن مسائل انحرافی و تحریک آمیز، طفره رفتن و امتناع از پاسخ دادن به مسائل اساسی است، که ما در اظهار نظر فوق مطرح ساخته ایم.

هم رفیق آذرنور و هم رفیق بابک امیر خسروی هر کد ۱۰۲۱ تا ۱۵ سال در کشورهای سوسیالیستی زندگی کرده اند و در این کشورها تحصیل کرده و آموزش دیده اند و از میهمان نوازی آنان بهره مند شده اند. هر دو پیشان سالها قبل از اقامت در کشورهای سوسیالیستی (و نه شرق آنطوریکه هیات سیاسی میکسید) کمونیست بوده اند و در آن کشورها کمونیست مانده اند و در الجزایر و فرانسه هم کمونیست ماندند، و سایر رفقای کمیته مرکزی هم که پس از سالیان بس طولانی اقامت در مهاجرت سوسیالیستی بعد از انقلاب به صفوف مبارزین انقلابی در کشور پیوستند. بهیچوجه طرف صحبت ما نیستند. رفقا بهتر است خلط مبحث نکنند.

"هیات سیاسی" در ستایش از این "بعضی اعضا" کمیته مرکزی" مینویسد، که این رفقا: "سالها در مهاجرت زندگی کرده اند و در همه این دوران در بطن مبارزه حزب قرار داشته اند و با تمام توان هر یک به نفعی در راه پیشبرد اهداف حزب در زمینه تبلیغ و ترویج کوشیده و در راه تحقق آرمانهای طبقه کارگر و زحمتکشان مبارزه کرده اند. اما این حقیقت را نه درباره امیر خسروی و نه درباره آذرنور نمیتوان گفت." (نامه مردم شماره ۷۹ صفحه ۶ ستون ۲).

اگر حالت کودکانه نیکرگوت ما از فعالیت های خود در سالهای قبل از انقلابیه تفصیل و بیش از

اشاراتی در زیر نویس صفحه ۱۸ صحبت میکردیم. اینرا میگذاریم به وقت دیگر. بویژه آنکه شما رفقای کمیته مرکزی کم و بیش از فعالیت های فرد فرد ما آگاهی دارید.

فقط بذکر این حقیقت بسند^۱ میکنیم که رفقا آذرنور و بابک امیر خسروی و فرهاد فرجاد با نزدیک شدن انقلاب و تامین حداقل شرایط مراجعت کشور و بویژه پراز تصویب هیات اجراییه دایر بر مراجعت رهبری بایران، جزو اولین کسانی بودند که همه چیز زندگی خود را گذاشته و بمردم و انقلاب پیوستند. اما این " بعضی از اعضا " کمیته مرکزی " ترجیح دادند که برای ماندن " در بطن مبارزه حزب " براری پیشبرد " اهداف حزب در زمینه تبلیغ و ترویج " و همچنین " تحقق آرمانهای طبقه کارگر و همه زحمتکشان ایران " که در نامه مردم باسر بلندی از آن یاد کرده اند، بهمان سیاق چهل ساله، به فعالیت خود در مهاجرت ادامه بدهند و هنوز هم ادامه میدهند و مسلماً اگر انقلاب دیگری هم صورت گیرد، باز هم بروال سابق " تحقق آرمانهای طبقه کارگر و زحمتکشان ایران " را در مهاجرت ادامه خواهند داد. اینست فرق اساسی میان ما و " بعضی " از اعضا " کمیته مرکزی طرف انتقاد ما.

۳- دفع يك تفتين

رفقای " هیات سیاسی " با سو^۲ نیت و بقصد تحریک رفقای کمیته مرکزی علیه ما نوشته اند که " در نامه برفقا تک تک افراد کمیته مرکزی را (باستثنا^۳ خویش) به انحرافات و آلودگیها متهم " ساخته اند " از آنجائیکه ما دفاع از محتوی " نامه برفقا " را بعهدہ لرفته ایم و بویژه آنکه قصد " هیات سیاسی " از این نوشته و کنایه فعلا رفقای سه گانه است، لذا برای جلوگیری از سو^۴ تفاهم و بویژه از سوی رفقای شریف کمیته مرکزی توضیحات مختصر زیر را ضروری میدانیم. بدوا جمله ایرا که بنحوی این سر هم بندی توأمها سو^۵ نیت را موجب شده است نقل میکنیم^۶ " ما تدوینکنندگان این سند که بخشی و کاملاً از اوضاع و احوال کمیته مرکزی و ظرفیت و ضعفها و انحرافات و آلودگیهای تک تک افراد و اعضا^۷ آن مطلع هستیم و در کنار و در میان آنها زندگی کرده ایم، وظیفه وجدانی خود میدانیم که بشما اعلام کنیم که " انتظار معجزه از این امامزاده " نداشته باشید. ترکیب غیر متجانس و ناهمگون کمیته مرکزی خارج از کشور، پراکندهی جغرافیائی اعضا^۸ آن که کار جمعی منظم را از آنان سلب نموده است عدم امکاناته عملی برای فعالیت روز مره حزبی آنان عدم صلاحیت حزبی تعدادی از آنان (که برخی بیش از چهل سالست که از کشور خارج شده و حتی بعد از انقلاب هم تمایل و هوس مراجعت بکشور از خود نشان ندادند و کاملاً به جوامعی که در آن عمر خود را گذرانده اند جذب و مستحیل شد^۹ اند) از جمله عواملی هستند که هر گونه امیدی را سلب می نماید. و وظیفه^{۱۰} کادرهای جوان و باتجربه حزب را برای بدست گرفتن سرنوشت حزب و وجدان مینماید " .

هدف از این نوشته نشان دادن وضع عمومی کمیته مرکزی است. اوضاع و احوال آن ظرفیت آن، ضعفهای آن و از جمله انحرافات و آلودگیهای بعضی از آنهاست. از جمله فوق روشن است که قیید کلمه^{۱۱} " تک تک " فقط به انحرافات و آلودگیها بر نمیگردد. به ظرفیت آنها به ضعف بعضی هم بر میگردد. شکر د معمولی " هیات سیاسی " اینست که با انگشت گذاشتن روی چند کلمه، روح جمله و نظریه مطروحه را که همان ناتوانی عمومی کمیته مرکزی حزب توده ایرانست، در سایه قرار بدهد. تا اصل مسئله مطروحه مخدوش بشود. در نامه ما روی این ضعف و ناتوانی عمومی باقیمانده کمیته مرکزی تکیه شده است تا کادرهای جوان و باتجربه حزب را متوجه مسئولیت خطیرشان کرده و آنها را برای بدست گرفتن سرنوشت حزب تشویق نماید. اینست روح اصلی جمله و نظریه " رفقای " هیات سیاسی " يك کلمه در باره این مسئله گرهی برای سرنوشت حزب مطلبی نمیکویند " و وارد شدن در اینگونه مسائل را در شان ارکان مرکزی حزب^{۱۲} نمیدانند، ولی برای سو^{۱۳} استفاده از يك کلمه تفتین، قلم زنی میکنند.

برای آشنائی بیشتر با مواضع ما، نامه ر. بابک به هیات اجراییه که بتاريخ ۲۸/۸/۷۸ تنظیم شده است، ضمیمه میکنیم. در این نامه هم ملاحظه میشود که ما در بطن فعال کارهای حزب و مبارزات مردم بودیم و هم بویژه با پیشهاداتی وی برای انتقال افرادی از رهبری که خود وی هم داوطلب بود آشنا میشوید. صحبتها و قرار مدارهائیکه در همین رابطه صورت گرفته است، اهمیت ویژه ای دارد که از نظر رازداری از بیان آن خوددای میشود.

ما در عین اعتقاد راسخ به انحرافات و ضعفهای گاه بس جدی بعضی از اعضا، کمینه مرکزی که همین تهمت زنی ها، پرونده سازها، جعلها و دروغ گفتن ها نمونه های آن هستند، حساب این عده را از حساب رهبران قدیمی حزب نظیر رفقا اردشیر آوانسیان و اکبر شاند رمنی که از پیشکسوتان جنبش کمونیستی ایران و از پایه گذاران حزب توده ایران هستند، جدا میدانیم و احترام فوق العاده ای برای آنان قائل هستیم. این مبارزان کهنسال کمیته سرکسزی، عمیقاً مورد احترام اند. گردانندگان "هیات سیاسی" و "بعضی اعضا" کمیته مرکزی "بهبوده" خود شانرا در اعداد این آخرین یادگارهای جنبش کمونیستی و توده ای ایران نیاروند. بجز اینها البته رفقای شریف و مورد احترام دیگری هم هستند که ما برای جلوگیری از سوء تفاهم از ذکر نام آنها خودداری میکنیم. بویژه در میان افراد جوان کمیته مرکزی امیدهای فراوانی میدرخشند. تلاشهای شما برای ایجاد سوء تفاهم میان ما و این عناصر سالم تلاش بیهوده ای است.

۴- استناد به اساسنامه.

اینک به پایان این نوشته که هدف آن بررسی سلسله مقالات نامه مردم بوده است میرسیم، خالی از لطف نخواهد بود که بر مطلبی که در آغاز مقالات نامه مردم آمده است نیز درنگی بنمائیم. "هیات سیاسی" چنین میگوید: "گرچه مضمون و محتوای این جزوات و اوراق که تعداد آنها روز بروز افزایش میابد، تحریف بی پرده تاریخ پر افتخار حزب توده ایران، نفی آشکار اصول مورد پذیرش همه اعضا و همه هواداران حزب و نیز لجن مال کردن نهضت ملی و دمکراتیک خلقهای میهن ما و بدینسان ایجاد نفاق و تفرقه در حزب است، با این وجود هیات سیاسی کمیته مرکزی برای جلوگیری از هرگونه سوء تعبیری پیرامون اظهار نظر آزاد، روی نقض صریح اساسنامه تکیه کرد." (تکیه از ماست) (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۳)

تذکر اجمالی چند نکته ضرورت دارد:

اول- این سوال اساسی برای چندمین بار مطرح میشود که چرا "هیات سیاسی" که اینهمه صفحات "نامه مردم" را درباره کلی گوییها سیاه میکند، و حتی ستوهائی از نامه مردم را وقف پلیمیک با "اشتباهات" روی الفاظ و اصطلاحات مینماید (که مواردی از آنرا در همین نوشته نشان دادیم)، ضرورتی برای اثبات ادعاهای خود که در بالا ردیف کرده نمی بیند و باب یک بحث واقعی در حوزه ها و در میان رفقای حزبی بر سر این مسائل باز نمیکند؟ تا در صورت صحت تزها و نظریات خود، رفقای سه گانه را افشا نماید؟ مگر "تحریف بی پروای تاریخ پر افتخار حزب توده ایران" مسئله کوچکی است؟ مگر "لجن مال کردن نهضت ملی و دمکراتیک خلقهای میهن ما" گذشت پذیر است؟

مقد ولوژی برخورد نشین در چنین مواردی چه میاشد؟ نشین در مقاله "بحران در حزب" در مواردی که اختلاف نظرهای حیاتی در حزب پیش میآید و بحران حزب را فرا میگیرد، میآموزد که باید تمام اعضا با نهایت خونسردی و حداکثر دقت بمطالعه نکات زیرین بپردازند: ۱- ماهیت اختلاف ۲- رشد مبارزه حزبی. نشین میآموزد هر دو این نکات ضروری است. زیرا در جریان مبارزه ماهیت اختلاف بسط می یابد و روشنتر میشود. نشین میآموزد برای اینکه تمامی این نکات رسیدگی شود باید اسناد و مدارک دقیق و قابل اعتماد در اختیار داشت. اسنادیکه صحت آنها قابل تکذیب نباشد.

شما این رهنمودهای عمیق نشین را با آنچه که "هیات سیاسی" عمل میکند مقایسه بکنید تا ملاحظه بکنید که چه فاصله زیادی با نشینیم واقعی دارد. "اسناد" هیات سیاسی گزارشهای ناص ایادی اش و سپس تحریف و سرهم بندی کردن این گزارشها و یا کلی گوییها و اتهام زنی هاست.

"هیات سیاسی" میخواهد با اقدامات سرکویکرانه و تهمت زدنها و شعار دادنها و عوام فریبها، از راه خفه کردن و سرپیوستن گذاشتن روی مسائل اساسی، بحران را لاپوشانی نماید. شیوه ایکه تازه در صورت موفقیت، جنبه موقتی و صوری خواهد داشت و مسلماً مجدداً و با عمق بیشتری از جای دیگری فوران خواهد کرد. راه حل حزبی و نشینی آنستکه مسائل اساسی مورد اختلاف طبقه بندی شده، اشکال

مناسب سازمانی برای بحث و جمع بندی آنها بوجود باید . که در آن همه رفقای صاحب نظر بتوانند آزادانه نظریات خود را مطرح نمایند ، تا بر اساس آنها جمع بندی دموکراتیک و واقعی این نظریات در پلنوم وسیعی که بر پایه کمیته تدارک معتبری دعوت خواهد شد به تصویب نهائی برسد . بنظر ما این است تنها راه حل حزبی و واقعی بحران کنونی حزب .

ثانیاً - از سوی دیگر چرا لااقل نقل نمی کنند که کجا بطور مشخص و با چه جملات ، احکام فوق در

نوشته های ما مطرح و منعکس شده است ؟

واقعیت اینستکه آنچه که " هیات سیاسی " مطرح میکند عبارتست از ادعاها و احکامی خود ساخته و اساساً بی محتوا است . والا اگر واقعاً خطائی از ما در این رابطه ها سرزده بود تا بحال کتابها نوشته بودند . کافیسیت بهمین سلسله مقالات نامه مردم نظری بیافکنید نه چگونه روی کوچکترین مسئله و حتی نوشتن یا ننوشتن کلمه " رفیق " جلواسمی ، ستونها صرف کرده اند . آنوقت چنین اشخاص خرده گیر و بهانه جو ، چگونه مسأله نظیر " تحریف تاریخ پرافتخار حزب " و یا " لجن مال کردن نهضت ملی و دموکراتیک خلقهای میهن " سکوب کرده اند ؟ آنهم باین بهانه که مبادا " سوء تعبیر " شود که " هیات سیاسی " مخالف " اظهار نظر آزاد " در حزب میباشد !!! رفقای " هیات سیاسی " چیزی برای گفتن ندارند . کار آنها تیر انداختن در تاریکی ، است .

ثالثاً - نقض مواد اساسنامه بعبانه تنها پایهی استنادی " هیات سیاسی " برای تعلیق سه عضو کمیته مرکزی ، که بهانه آن در لحظه تعلیق انتشار داخلی جزوه " نامه برقفا " بوده است ، چنانچه به تفصیل در نامه توضیحی " بیان کرده ایم ، در شرایط و اوضاع و احوال کنونی حزب توده ایران : نبودن جلسات منظم کمیته مرکزی " فقدان هرگونه مشورت با اعضا " کمیته مرکزی " اساساً عدم فونکسیون کمیته مرکزی بنبانه عالیترین ارکان حزب ، ضعف عمومی آن " پراکندگی فلج کننده آن که این شامل " هیات سیاسی " هم میشود ، و بویژه وجود يك " هیات سیاسی " که نه تنها قانونیت و مشروعیت آن که حتی وضع عضویت برخی از افراد آن در کمیته مرکزی ، شیوه انتخاب غیر دموکراتیک و ضد اساسنامه آن مورد انتقاد عده قابل توجهی از اعضا و کمیته مرکزی است ، و بالاتر از همه سلطه يك مشی غلط و اپورتونیستی و غیر انقلابی ، که حتی بنا بکمیته ی خود نمایندگان " هیات سیاسی " در جلسه مشترک با ما ، اگر دو ماه دیگر دوام میکرد به تلاشی حزب میانجامید ، همه اینها و مشکلات دیگر وظایف ، مسئولیت بزرگی در برابر فرد فرد اعضا " کمیته مرکزی قرار میدهد ، که عدول از پاسخگویی باین وظایف و مسئولیت ها را نمیشود صرفاً بر اساس يك فرمایش تشکیلاتی توجیه نمود و از آن میانه خالی کرد . و یا بشیوه " هیات سیاسی " بهانه ای برای مجازات های سنگین تشکیلاتی ، بقصد انتقام جوئی و خفه کردن مخالفان قرار داد . چنین برخوردها و شیوه هائی با فرمهای لنینی مبارزه داخل حزبی و شیوه لنینی مبارزه با اپورتونیسم و سلطه ی جو ناسالم در رهبری مطابقت ندارد . ما نمونه هائی از شیوه کار و مبارزه ی داخل حزبی لنین را در همین نوشته نشان داده ایم .

هیچ ماده ای از اساسنامه ، مجازات انتشار داخلی جزوه ایرا از سوی اعضا " کمیته مرکزی (حتی اگر با اعضا " هم صورت میگرفت) که محتوای آن بررسی انتقادی از سیاست حزب و ارائه پیشنهادات مشخص اصلاحی و طرح دعوت پلنوم وسیع با شرکت کادر رهاست ، اخراج از کمیته مرکزی تعیین نکرده است . تقاضای تعلیق اعضا " کمیته مرکزی طبق اساسنامه فقط میتواند بر پایه مستند در صورت فقدان صلاحیت سیاسی باشد و لاغیر .

هنوز هم " هیات سیاسی " پس از گذشت بیش از یکسال ، يك جمله در باره نادرست بودن و انحرافی بودن تزه های اساسی مطرح در جزوه " نامه برقفا " و مغایرت آنها با ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی حزب توده ایران ، ننوشته است . حتی بر عکس بخشی از تزه های اساسی آنها از جمله در باره " محکومیت رژیم ولایت فقیه و طرح شعار سرنگونی محکومیت حاکمیت جمهوری اسلامی در کل آن و نفی تز اساسی " پلنوم هیجد هم " در مورد " مبارزه با جناح راست در حاکمیت " پذیرفته و در " بیانیه مشترک " منعکس

ساخته است.

بهین مناسبیت نویسنده نام مردم، رندانه و با زیرکی ماده ۵ اساسنامه را بطور کامل نقل میکند، اما با آخر آن جمله " نه اینکه خود سرانه به بخش جزوات و اوراق بپردازد " را اضافه مینماید!!! (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۵ آخر ستون دوم) . تا بخواننده چنین القا بکند که این جمله هم بخشی از ماده ۵ اساسنامه میباید! نویسنده مقاله چون آگاهانه این تقلب را بکار میرسد، برای آنکه جای دبه در آوردن باقی بماند، مجموعه بند ۵ را با وجود آنکه عینا (جز جمله اضافی آخر آن) از اساسنامه پیاده کرده است، بصورت نقل قول در داخل کیومه قرار نمیدهد! حال آنکه بلافاصله بعد از آن که تبصره همان ماده ۵ را نقل میکند، آنرا در داخل کیومه قرار میدهد. در همان شماره ۷۸ و قتیکه در صفحه ۴، بند ۴ اساسنامه را میآورد باز در داخل کیومه قرار میدهد. هدف " هیات سیاسی " از این دستکاری و تقلب اینکه بعمل ضد اساسنامه ای خود یک شکل و پیوش اساسنامه ای بدهد!

اگر " هیات سیاسی " حسن نیت داشت و از حزبیت واقعی برخوردار و واقعا پاسدار وحدت و یکپارچگی حزب میبود، حد اکثر مجازات انتشار چنین جزوه ای، تذکر و انتقادی بشمار نبود. که پس از آن توجه اساسی میبایستی معطوف به مقتضیات آن و مصرف اتخاذ تدابیر جمعی کمیته مرکزی میشد. این همان شیوه لنینی مقابله با بحران و حل اختلافات داخل حزبی است، که " هیات سیاسی " با این شیوه ها بکلی بیگانه است و از آنها وحشت دارد. راه حل وی توسل به چوب و چماق است.

رفقای " هیات سیاسی " نوشته اند: " بدینسان آنها (منظور رفقای کمیته مرکزی تعلیق شد) است) برای تبرئه خود به ناپسند ترین شیوه مغایر با اخلاق کمونیستی دست میزنند و چنین وانمود میکنند که کار تکثیر این جزوات و اوراق ضد حزبی توسط اعضا حزب تود" ایران صورت گرفته است. و این چیزی جز توهین آشکار به اعضا و هواداران حزب نیست. زیرا برات همگان روشن است که اعضا هواداران حزب ما هرگز به کاری که تنها از عهدۀ دشمنان آگاه و عناصر ناآگاه برمیآید، دست نمی زنند " (نامه مردم شماره ۷۸) .

فصاحت در باره صحت و سقم ادعای طرفین را بعهده میگذارد. در ماههای آوریل و مه ۱۹۸۵ که " جزوه نامه برفقا " بطور نسبتا وسیع در دسترس رفقای حزبی قرار گرفت. همگی شاهد آن بودند که چه کسانی اولین پخش، وسیع آنرا صورت دادند .

آیا عمل ناپسند و مغایر با اخلاق کمونیستی " از سوی خود " هیات سیاسی " نیست که صورت میگیرد که این رفقا را همتراز " دشمنان آگاه و عناصر ناآگاه " قرار میدهد؟ زیرا چه آنهائیکه اغلب از طرفداران خود " هیات سیاسی " بودند؟ و چه آنهائیکه جزو مخالفان یا منتقدان " هیات سیاسی " هم بوده باشند؟ بالاخره همگی آنان عضو حزب تود" ایران " واحدی هستند. همتراز کردن اینگونه رفقای حزبی با " دشمنان آگاه و عناصر ناآگاه " آیا یک کار سخیف و نكوهیده نیست؟

ندانم کاربها و ناتوانیهای درد آور شما در مقام رهبری حزب، بطور طبیعی موجب شده است که قاطبه رفقای حزبی در جستجوی حقیقت، نوشته ها و اسناد مختلف را بخوانند. هم اکنون مقالات " نامه مردم " پخش شده است. روی عدم اعتماد عمومی باین رهبری و آشنا شدن با تحریف ها، بهتان های " هیات سیاسی " مرتبجا مراجعه کرده و از ما میخواهند تا پاسخ تحریفات و تهمتها ی " هیات سیاسی " را بدیم. نوشته های ما را همه رفقا با علاقه و دقت میخوانند و فتوکپی کرده بسایر رفقا و هواداران حزب میدهند و واقعا دست بدست میگردد.

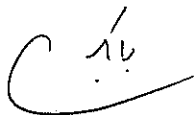
شما از حزب مداری چوب و چماق کشیدن را آموخته اید و با آن خو گرفته اید. خود را شیخ الطایفه و حزب را قبیلۀ خود فرض کرده و کمان می کشید که با اندرزهای تهدید آمیز و بزرگترانه مانند اینکه " اعضا و هواداران حزب ما هرگز بکاری که تنها از عهدۀ دشمنان آگاه و عناصر ناآگاه برمیآید دست نمی زنند " همه رفقا سر جای خود نشسته و " متخلفان " ماستها را کپشه می کنند و از جویندگان راه حقیقت بمتابه " دشمنان آگاه " دوری میجویند! واقعا این " هیات سیاسی " کی خواهد آموخت؟

اما اینکه اسناد ارسالی ما بشما نرسیده است • آنچه میتوانیم بگوئیم اینستکه ما کار خود را بموقع انجام داده ایم • برای اینکه در آینده حرفی در نیاید ، از این پس محمولات را سفارشی د و قبضه میکنیم •

فرهاد فرجاد



بابک امیرخسروی



فریدون آذرنور



www.iran-archive.com

در شماره‌های ۷۸ و ۷۹ نام مردم و در چارچوب کارزار مسموم سازی افکار خوانندگان و رفقای حزبی علیه رفقای سه گانه و خواستماند چنین القا کنند و که گویا "بابک" به کار شخصی مشغول بوده و یا مثلاً سؤال می‌کنند "در کدام جلسات پلنوم‌های متعدد حزب در به پایان دادن باین به اصطلاح "دغل بازبها و تقلب‌کاریها" سخن گفته اند".

بسنتر رسید که به جای توضیحات و شرح فعالیت‌ها و بعضی از نامه‌های ر. بابک را که مناسب‌تری مختلفی به عیات اجرائیه حزب فرستاده شده است ضمیمه بکنیم و که خود به اندازه لازم گویا و نشانگر آنستکه هم ما در بطن فعالیت‌های حزب در رهبری بوده ایم و هم با جریان‌های نادرستی که پیش می‌آمده است مبارزه کرده ایم.

ضمیمه اول: "نامه به ۱۰ کمیته مرکزی به تاریخ ۷/۸/۷۵ در باره برنامه سال ۱۳۵۴ است در همان مقدمه نامه عدم رضایت عمیق نویسنده از شیوه کار پلنوم ۱۵ ام که منجر به استعفای وی از کمیته مرکزی می‌شود منعکس است. در صفحه اول نامه آمده است: "باید صادقانه و با صراحت گفت که بدبختانه همانطوریکه مجموعه کار پلنوم از آغاز تا پایان نشان داد که کمیته مرکزی حزب توده ایران از صورت عالی ترین ارگان (در غیاب کنگره‌ها تشکیل‌اش فعال محال است) حزب به صورت یک جلسه مشورتی و از جهاتی فرمایشی در آورده شد".

ضمیمه دوم: استعفا نامه ر. بابک از کمیته مرکزی است که بدنیال خلافت‌کاریها و شیوه‌های نادرستی است که در پلنوم از سوی هیات اجرائیه وقت صورت می‌گیرد (اکتبر ۱۹۷۵). این استعفا نامه بنسبته دلایلی که در یاد داشت آمده است مسکوت ماند؛ اهمیت مطالب این استعفا نامه بسرای امروز بویژه از اینجهت است که نشان می‌دهد رفقای سه گانه در هر شرایطی علیه نابسامانیهای حزب مبارزه کرده اند و هرگز بخاطر کرسی و مقام اصولیت را زیر پا نگذاشته اند. در حقیقت همین اجتناب از بند و بست‌ها و داشتن زبان انتقادی و مانع "ترقی" در سلسله مراتب حزبی شده است.

ضمیمه سوم: نامه ر. بابک به عیات اجرائیه در ۲/۳/۷۸ است و که در رابطه با حوادث تبریز و انتقاد به موضع نادرستی است که رهبری حزب در درک از این واقعه بزرگ انجام داده است.

ضمیمه چهارم: نامه ر. بابک در ۲۸/۸/۷۸ است که در آن هم تحلیلی از اوضاع داخلی شده و بر اساس آن اصرار در دادن شعار سرنگونی رژیم پهلوی بویژه ضرورت انتقال رهبری به ایران تأکید شده است.

ضمیمه پنجم: نامه ر. اسکندری به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در اکتبر ۱۹۸۱ است. ما این نامه را از نظر اشنائی به مواضع این رفیق و نشان دادن اینکه دو مشی در اشکال مختلفی در رهبری حزب توده ایران بوده است و نمونه آورد ایم.

به اکتیو مرکزی، کمیدن برنا - حزب

موضوع: انتخابات، مسئولیت، اصلاحی، طرح برنا - حزب

فکرهای سازماندهی، با نظریه در پیغمبر قرار، اینک مطریات خود را
 با شرح در اختیار ما میگذاریم. قبل از دار کردن در موضوع تذکر این نکته ضرورت دارد
 که مسافران رفاهها، اداره کنندگان پیغمبر شرایط ایجاد کرده و اجازه نماند
 که هر چه صلاحیت میسر از احزاب، کارگری، برنا - حزب در جهت اکتیو مرکزی مورد بحث قرار گیرد و
 اخذ آن مستقیم اکتیو مرکزی بوده. در حقیقت مستقیم برنا - حزب اسکا ترین موضوع
 پیغمبر ۱۵ مورد است که با آن ترتیب علمی گان موجوده. این طرح برنا - حزب یکدیگر پیش
 مسافران و سایر بخشها و با این ارباب کار میروند و آنچه که در سه ماه پیش از آن شده و دیگری که در
 ملاحظه ترزیح شده فرجه را با حقیقت در وجود دارد. که البته از نظر من تفسیر اسکا وجهی در
 جهت بهبود آن شده است که با این الگویی در حقیقتی است. و با این موضوع بجز و میبایستی
 حتی برابر صدگری از بحث گان در پیغمبر میماند. یعنی از اعضا، اکتیو مرکزی عشا در جنبه اعلام کرده
 که اسکا طرح اصلاح شده و با آنها ترمیم شده و لذا نظر دارند. با اگر میماند پیش میگرد که سعی
 تفسیرات انجام گرفته را توجیه نماید. مستحکم مطالب زیادی داریم که در جهت اصلاح و بهبود بیشتر
 برنا - حزب استم از آن جهت در مسوق وقت قضا اجازه نماند و آنچه که آنها را در اختیار کمیدن
 برنا - حزب نام (در قضا با یک مسئله) و با این که هم باید ۴۰۰ عدد در روز برابر تا این زمان کار
 کنیم و سه کار را در سنگین جزی، سیاه را کوته، زیادای طبع انجام بدهم از نظر دو برابرند). چنانچه
 رقابیه ایته یعنی از نظریات من در باره برنا - نظیر راه اقتدیب مورد اعتداف جدیدی بود و لذا
 همه آنها میبایستی در پیغمبر مطرح میماند و مورد بحث و تقسیم نهائی قرار میگرفت. این معادلات و با صراحت
 گفت که بحثها با نظریه که محمد کار پیغمبر از آغاز تا پایان شان داد و بابت اکتیو مرکزی حزب تود، ایران
 از صدرت عمای ترین ارکان (در عین حال که قشکر استرسه محال است) حزب بصیرت است
 مستحق و از جهاتی فریاد می در آورده. و لذا با نظریه که طرح برنا - حزب بر تود هو
 تبه شد و بجز تقسیم و تقسیم نهائی آنهم سیده ۱۲۰۰ ه. گذشته شده. در انصیرت معلوم
 نیست دیگر چه احتیاج واقعی به چه پیغمبر اکتیو مرکزی در وجود داشته است؟ در حال حاضر هم

موضوع : انتقادات و پیشنهادات اصلاحی به طرح برنامه حزب .

رفقای گرامی ، پس از سلام ، همانطوریکه در پلنوم قرار شد اینکف نظریات خود را با شرح در اختیار رفقا میگذارم . قبل از وارد شدن به موضوع تذکر این نکته ضرورت دارد که متأسفانه رفقای هـ ۱۰ امدادار هـ ... کنندگان پلنوم شرایطی ایجاد نکردند و اجازه ندادند که بر موازین معمول در احزاب کارگری برنامه حزب در جلسه کمیته مرکزی مورد بحث قرار گیرد و اجزاء آن به تصویب کمیته مرکزی برسد . در حقیقت تصویب برنامه اساسی ترین موضوع پلنوم ۱۵ بوده است که به آن ترتیب سطحی بان برخورد شد . بین طرح برنامه ایکه مدتی پیش متأسفانه وسیعاً پخش شد و به ایران ارسال گردید و آنچه که دو سه ماه پیش ارائه شد و دیگری که در خود جلسه توزیع شد فرقه های فاحشی وجود دارد ، که البته از نظر من تغییرات اساسی و جدی در جهت بهبود آن شده است که مایه دلگرمی و خوشوقتی است و ولی این موضوع به هیچ وجه نیبایستی علتی برای جلوگیری از بحث آن در پلنوم میشد .

بعضی از اعضا کمیته مرکزی علناً در جلسه اعلام کردند که اصلاً طرح اصلاح شده به آنها نرسید است و لذا نظر دارند . به سادگی میشد پیش بینی کرد که بعضی با تغییرات انجام شده موافق نباشند .

شخصاً مطالب زیادی داشتیم که در جهت اصلاح و بهبود بیشتر برنامه میخواستیم ارائه بدیم و ضیق وقت قبلاً اجازه نداد ، بود که آنها را در اختیار کمیسیون برنامه بگذاریم (رفقا نباید مشکلات ما را که هم باید ۹ ساعت در روز برای آنان کار بکنیم و بعد کارهای سنگین حزبی و سیاسی را که وقت زیادی میطلبد انجام بدیم از نظر دور بدارند) چنانچه رفقا میدانند بعضی نظریات من در باره برنامه نظیر راه انقلاب مورد اختلاف جدی بود و لذا همه اینها میبایستی در پلنوم طرح میشد و مورد بحث و تصمیم نهائی قرار میگرفت .

باید صادقانه و با صراحت گفت که بدبختانه همانطوریکه مجموعه کار پلنوم از آغاز تا پایان نشان داد ، کمیته مرکزی حزب توده ایران از صورت عالی ترین ارگان (در غیاب کنگره ها که تشکیل اشغلاً محال است) حزب بصورت یک جلسه مشورتی و از جهاتی فرمایشی در آورده شد و لذا همانطوریکه طرح برنامه حزب توسط هـ ۱۰ تهیه شده بود ، تصمیم و تصویب نهائی آنهم بعهد هـ همان هیات اجرائیه گذاشته شد . در اینصورت معلوم نیست دیگر چه احتیاج واقعی به جلسه پلنوم کمیته مرکزی وجود داشته است ؟ در حال حاضر هم پروسه در کار این خواهد بود که پیشنهادات ما و همه آن رفقاییکه در جلسه اعلان کردند ولی حتی نخوانند ، در اختیار کمیسیون سه نفری برنامه قرار خواهد گرفت ، اگر آنها با مطالبی موافقت کردند وارد در متن میشوند و اگر از تصویب هـ ۱۰ هشت نفری گذشت ، میشود نظر کمیته مرکزی ۴۵ نفری ولو اینکه ممکن است در نکاتی اکثریت مخالف آن باشد ، و یا برعکس اگر با پیشنهادهای کمیسیون سه نفری موافق نبود در متن هم قرار نگیرد و لذا تصویب هم نمیشود ولو آنکه اکثریت کمیته مرکزی با آن موافق بوده باشد ، بدبختانه شیوه کار غیر عادی و غیر دمکراتیک نه فقط در مورد برنامه بلکه در مسائل مهم دیگر هم معمول شد .

هـ ۱۰ اگر من در جلسه پلنوم باین روش کار اعتراض کردم بهمین مناسبت بوده است . ولی از آنجائیکه به بهبود برنامه حزب عمیقاً علاقه مند هستم و پیشنهاد اتم اساساً با این نیت تهیه شده اند که برنامه را همگون تر کرده و با سیاست روز حزب هماهنگتر سازند و محتوی طبقاتی و مبارزه جویانه آن را بالاتر ببرند ، لذا چاره ای جز این ندارم که با وضعی که پیش آمده است نظریاتم و پیشنهاداتم را با توضیحات لازم در اختیار کمیسیون برنامه و هـ ۱۰ قرار بدهم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید .

در باره اصلاحات ارضی چند نکته قابل ذکر است .

اولاً - وقتی از علل و عوامل واقعی سخن میرود که منجر به تغییراتی در کشور شده و سیر تحول جامعه ایران را از نیمه فئودالی به سرمایه داری تسریع کرده است (صفحه ۹) از چهار عامل عمده صحبت

میشود که عبارتند از: بحران جامعه مبارزات وسیع توده ها از حزب توده ایران و جنبش آذربایجان و کردستان گرفته تا ملی شدن صنایع نفت و غیره. ترس هیئت حاکمه و امپریالیسم از انفجار انقلابی و تحولات انقلابی جهان که موجب شده اند هیئت حاکمه پس از سالیان دراز مقاومت عنودانه و اداریه فرم شود و از مواضع گذشته عقب نشینی نماید.

تمام این عوامل بجا و درست هستند ولی کافی و کامل نیستند. در اینجا عمدتاً و صرفاً به عوامل و محرک روحی و ذهنی توجه شده است. نظیر ترس هیئت حاکمه، تاثیر مبارزات گذشته، تحولات جهان و بحران. حال اینکه میبایستی به عامل داخلی مادی رشد اجتناب ناپذیر اقتصاد کشور از نیمه فئودالی به سرمایه داری توجه جدی نمود. در حقیقت توسعه اقتصادی کشور بر روال سرمایه داری پایه عینی و مادی چنین فرم اجتناب ناپذیر از نظر تاریخی بوده است.

روابط نیمه فئودالی "ارباب - رعیتی" بتدریج به مانع جدی در مقابل رشد سرمایه داری کشور مبدل شده بود. روابط ارباب - رعیتی توده میلیونی دهقان رعیت را از مدار عمومی اقتصاد سرمایه داری در حال گسترش کشور و جهان خارج نگه داشته بود. لذا توسعه بازار داخلی که مورد علاقه بورژوازی و وابسته ایران و امپریالیسم جهانی بوده بدون در هم شکستن این حصار و بدون آزاد کردن نیروی کار دهقانان بدون بالا بردن نسبی قوه خرید لاقابل بخشی از آنها امکان ناپذیر بود. بنابراین اصلاحات ارضی از این جهت یک ضرورت تاریخی اجتناب ناپذیر بود که حوادث بحرانی سالهای ۴۱-۳۹ و اوضاع و احوال جهان و منطقه اجرای آنرا تسریع کرد و بجلو انداخت و به تزلزلها و مقاومت های داخلی دستگاه حاکمه پایان داد. این مطالب مسلماً برای رفقا از من روشن تر است، ولی متأسفانه در برنامه منعکس نشده است. برای جبران آن پیشنهاد من اینست که در صفحه ۹ به آخر بند های الف تا د بند تازه ای به ترتیب زیر اضافه شود:

"اضافه بر عوامل و محرک های فوق الذکر باید تاکید نمود که توسعه و رشد بیشتر سرمایه داری در ایران با وجود و ادامه روابط ارباب - رعیتی در روستاهای ایران ناسازگار بود به همین جهت رشد همه جانبه اقتصاد ایران بسمت سرمایه داری پایه مادی و عینی آنرا تشکیل میداد." ثانیاً - نکته دیگری که به آن اشاره نشده است اینست که در صحبت از عوامل خارجی نقش امپریالیسم متفوق آمریکا در این مورد از نظر دور داشته شده است. تردیدی نمیتواند وجود داشته باشد که در کشور وابسته ایران اجرای اصلاحاتی به این اهمیت نمیتوانست بدون ارتباط با سیاست و استراتژی امپریالیسم جهانی بخصوص امپریالیسم متفوق آمریکا نباشد. این سیاست از دو جنبه مطرح بوده از یکطرف محدودتر شدن دائمی بازار جهانی تمایل بگسترش بازارها و در روستا تقویت مینمود. از طرف دیگر امپریالیسم آمریکا قبل از همه رقیبان به اهمیت و خطر دهقانان در کشورهای عقب مانده پی برد و از این طریق مشاورین و موسسات وابسته تجاری سیاسی و اصلاحات ارضی را به محافل حاکم این کشورها مصرانه توصیه ننمود. این سیاست آمریکا بعد از روی کار آمدن کندی تحریک تازه ای یافت. جریان روی کار آمدن دکتر امینی در ایران و غیره شاهد آنست. ذکر عامل امپریالیسم آمریکا در صحبت از رفرمهای شاه از آن جهت بخصوص اهمیت دارد که این اقدامات از چارچوب سیاست نو استعماری امپریالیسم خارج نبوده است. برای پاسخ به این موضوع پیشنهاد زیر را دارم:

۱- در بند ج قسمت مربوط به امپریالیسم حذف شود و لذا بند ج بصورت زیر در بیاید:

بند ج - ترس هیئت حاکمه از انفجار انقلابی در جامعه ایران.

۲- سپهریند تازمای اضافه شود بصورت زیر:

بند "..." فشار امپریالیسم بخصوص امپریالیسم متفوق آمریکا که دو هدف و سیاست نو استعماری را دنبال میکرد. یک - توسعه بازار سرمایه داری جهانی که روز بروز در حال تنگتر شدن است.

دوم - اجرای اصلاحات هدایت شده از بالا برای مقابله با انقلاب خلقی از پلئین و مبارزه با کمونیسم ثالثاً - در صحت از اصلاحات ارضی روی دو نکته مهم لازمست تکیه بشود. به این معنی که روشند

پیشرفت اصلاحات بتدریج به قطعی شدن ساکنین روستاها می انجامد و "تعداد موقتی" که در سالها فی اول اجرای اصلاحات ارضی بوجود آمده بود از بین میرود و تضادهای طبقاتی جدید روستاها را به میدان مبارزات طبقاتی نوینی سوق میدهد. دیگر آنکه خوش باوریهای اولیه دهقانان جای خود را به سرخوردگی میدهد و لذا طرح حل بنیادی مسئله ارضی در ایران بار دیگر در دستور روز قرار میگیرد و انعکاس منطقی پیدا میکند. برای پاسخ به این نکته پیشنهاد زیر را داریم:

۱- سه آخربند ۶ از اصلاحات ارضی صفحه ۱۱ پاراگراف زیر اضافه بشود:

"هم اکنون روند تجربه طبقاتی در روستاهای ایران در جریان است. در کنار خیل میلیونی و دائم-التزاید دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی و بورژوازی ده و سرمایه داری کشاورزی در رشد و تقویت دائمی است. دهقانان زحمتکش روستاهای ایران بجای استثمار نفوذالی هم اکنون با استثمار نوع سرمایه داری بمراتب خشن تر و غیر انسانی تر روبرو هستند. همین امر موجب بروز و تشدید تضادهای نوینی در دهات ایران میشود، "تعداد موقتی" را که بدنبال اصلاحات ارضی بوجود آمده بود بهمیزند و شرایط نوین مبارزه آماده میشود."

۲- در صفحه ۱۱ در آخربند ۷ بجای جمله "علیرغم تحولاتی که روی ۰۰۰ در دستور روز باقی است" جمله زیر گه آشته شود:

"تجربه اصلاحات ارضی در کشور ما یکبار دیگر با وضوح تمام نشان میدهد که سرمایه داری وابسته ایران یاسنخو و قادر به حل نیازمندیهای اساسی توده های زحمتکش و فقیر دهقانی نیست و که فقط یک تحول بنیادی جامعه یا با شرکت وسیع دهقانان و کارگران و سایر زحمتکشان شهر و ده میتواند شرایط لازم را برای تأمین منافع آنها تأمین نماید."

۳- مسئله عادی کردن روابط با کشورهای سوسیالیستی و سیاست خارجی رژیم

تذکر چند نکته در این باره ضرورت دارد:

اولا- قسمتی از مطالب این قسمت بر اساس حوادث و اوضاع و احوال ۱۰ تا ۱۵ سال قبل تهیه شده است و لذا با تحول حوادث جهان و خاور میانه و ایران دقت و فعالیت خود راتا اندازه زیادی از دست داده اند.

ثانیا- ذکر این نکته در صفحه ۱۲ بند ۱۰ که "علت دیگر که در این جریان موثر بوده است آنستکه بخشی مهمی بورژوازی ایران که بویژه با تولید داخلی سرو کار دارد تحت فشار ضرورت های عینی رشد اقتصادی در توسعه مناسب اقتصاد با کشورهای سوسیالیستی ذینفع است" و بعد این جمله که "با اینکه امپریالیزم پایگاههای اقتصادی نیرومندی در کشور ما در اختیار دارد ۰۰۰ ولی بعلمت ضعف خود نتوانسته است مانع بهبود مناسب اقتصاد عادی کردن روابط سیاسی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی گردد" و "وقتی که دو جمله بالا را در کنار هم قرار بدیم و این تفاهم کلی را در نظر بگیریم که معمولا آن بخش از بورژوازی را که با تولید داخلی سرو کار دارد بورژوازی ملی مینامند، این نتیجه حاصل میشود که:

۱- بهبود روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی علیرغم امپریالیزم صورت میگیرد
۲- بهبود روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی عمدتا ناشی از نفوذ و تاثیر بورژوازی ملی است. چنین استنباطی برای خواننده (بخصوص اکثریت جوان و ناپخته) تقویت میشود و تکنیک در صفحه ۲۰ پاراگراف دوم باین فکر بر میخوریم که میگوید: "قشرهای مختلف بخش بزرگی از بورژوازی ایران با شدت و ضعف متفاوت بر سر تصرف بازار داخلی ۰۰۰ با سرمایه داری امپریالیستی و عمال آن وارد برخورد و تصادم میشوند."

بنظر من مجموعه برخورد هائیکه طی جملا فوق در برنامه مطرح شده اند گنجه کنند و از جهات متعددی نادرست هم میباشند. زیرا اولاً - طرح چنین اندیشه ای که بهبود روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی در آن حد و چهارچوبی که انجام گرفته است و در مقام مقایسه با گسترش بی پایان روابط همه جانبه

ایران با کشورهای امپریالیستی و علی‌رغم امپریالیزم بود، است خلاف حقیقت می‌باشد. بلکه بر عکس عادی شدن روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی از چهارچوب استراتژی جهانی و کلی امپریالیزم آمریکا خارج نبوده است. چنانچه تجربه کشورمان نشان می‌دهد، هرگز روابط اقتصادی و نظامی و فرهنگی ایران با دنیای امپریالیستی بان حدی که در این دوره گسترش یافته سابقه ندارد.

ثانیا - باید توجه داشت که در بهبود روابط اقتصادی ایران با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نه فقط آن بخش از بورژوازی که با تولید داخلی سرو کار دارد علاقمند است بلکه بورژوازی بزرگ و بطور کلی دولت و خاندان پهلوی که بزرگترین سرمایه دار کشور می‌باشد هم علاقمند می‌باشد. امروز دیگر مثل سابق خشکیبار و روده و پنبه نیست که باین کشورها صادر می‌شود. بخش مهم آنرا محصولات صنعتی نظیر اتومبیل و خجالت محصولات پتروشیمی و امثالهم تشکیل می‌دهد که در آنها اغلب خاندان پهلوی و سرمایه داران بزرگ و حتی سرمایه های خارجی آمیخته با آنها شرکت دارند. این امر همانطوریکه بد رستی در برنامه ذکر شده است برای محصولات ایران بازار بدون رقابت بوجود می‌آورد و اضافه بر آن باز آنجهت هم مورد علاقه دولت ایران است که چون پایپای عمل می‌شود، موجب می‌شود که قسمتی از واردات ضروری ایران تأمین گردد و منجر به ذخیره ارزی مهمی می‌شود و دست دولت را در سفارشیهای هنگفت اسلحه و سرمایه گذارهای خارجی بازتر می‌کند. لذا کلاً مجموعه بورژوازی ایران از نظر اقتصادی علاقه به حفظ و توسعه محدود و حساب شده روابط اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی دارد.

ثالثاً - بهبود روابط اقتصادی و سیاسی ایران با کشورهای سوسیالیستی و بخصوص اتحاد شوروی بمعنی تغییر جهت سیاست اقتصادی دولت ایران نیست. اگر چنین بود حق آن بود که با تمام نیرو از آن پشتیبانی بشود اینجا هم مسئله همان مسئله طبقاتی است و لذا برخورد هم باید برخورد طبقاتی باشد. سیاست دولت ایران همانطوریکه بد رستی در برنامه روی آن تأکید شده است همانا بر پایه وابستگی به امپریالیسم آمریکا و انگلستان سیر می‌کند. غیر از اینهم نمی‌تواند باشد. اساس سیاست رژیم حاکم فعلی نسبت به اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی را دشمنی و کینه طبقاتی به کمونیسم و سوسیالیسم تشکیل می‌دهد. این سیاست طویل‌مدت و استراتژیک دولت ایرانست که انعکاسی از ماهیت و منافع طبقات حاکمه فعلی می‌باشد و کاملاً با سیاست و استراتژی امپریالیسم هم آهنگ است. عادی شدن و بهبود روابط یک امر موقتی و گذرا تاکتیکی و ناپایدار است. تا وقتیکه تغییرات جدی در ترکیب دستگاه حاکمه رخ ندهد تصور و انتظار یک تغییر اساسی در سیاست دولت ایران نسبت به شوروی خیالی باقی و خوشبختی است.

رابعا - تأکید این نکته در برنامه، که استعمار نو می‌کوشد در ایران نوعی گمراهی و جدیست در مقیاس وسیع بوجود آورده و سرمایه صنعتی و مالی و بانکی سریعاً توسعه یافته و گرایشهای انحصاری پیدا می‌کند و به اشکال مختلف با سرمایه داری انحصاری امپریالیستی درهم می‌آمیزد و سرمایه داری خصوصاً صیبا سرمایه داری دولتی اختلاط پیدا می‌کند (صفحه ۹ و ۲۰). کاملاً درست است و یک روند واقعی کشور ما می‌باشد. در جریان تکامل این روند، این بورژوازی ملی است که بتدریج به زائد و بورژوازی بزرگ وابسته تبدیل می‌شود و هرگونه استقلال و شخصیت خود را از دست می‌دهد و دائماً تضعیف می‌شود. لذا جستجوی بورژوازی ملی در شرایط امروز ایران آنهم به امید آنکه معجزه سیاسی واجتماعی بکند و کار عیثی است.

خامساً - لازم به تأکید است که علی‌رغم اعتقاد راسخ به مطالب فوق‌الذکر و در مورد وابستگی بورژوازی ایران با هزاران رشته به امپریالیسم و ضعف فوق‌العاده بورژوازی ملی از نظر اقتصادی و سیاسی عخطا خواهد بود اگر ما این وابستگی را بصورت جامد و قشری و مکانیکی آن در نظر بگیریم. در دنیایی که سیستم امپریالیسم جهانی غرق در تضاد و مشکلات عظیم است و کلاً تضعیف می‌شود حتی در داخل یک سیستم امپریالیستی تضاد فراوانی وجود دارد و وجود اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در تشدید این تضادها و ایجاد جو سیاسی و اقتصادی و نظامی دائماً شرایط تازه‌ای را فراهم می‌کند و

تصور اینکه دولتهایی نظیر ایران بصورت مهربه عمل بکنند و يك بلاهت سیاسی و سكتاریسم كامل خواهد بود. در شرایط ضعف عمومی امپریالیسم و بخصوص با تقویت بنیه اقتصادی و مالی بورژوازی ایران کسه بتدریج می خواهد نقش "مینی امپریالیسم" را در منطقه بازی کند و پیدایش برخورد و تصادم و حتی تضاد كاملاً طبیعی است. بنظر من اشتباه فقط در آن است که اولاً - این برخورد و تصادم و تضاد را خاص بخش معینی از بورژوازی بکنیم (بخصوص جملات چنین استنباطی را بدهد که منظور بورژوازی ملی است) ثانیاً به آن محتوی ضد امپریالیستی واقعی بدسیم. لذا از آن مستقیم و یا غیر مستقیم این استنباط به دست بیاید که گویا در داخل همین دستگاه حاکمه ایرانهای ملی و ضد امپریالیستی عمل می کند (بخصوص اگر طرح قبلی را در نظر بگیریم که در چندین جا از دو گرایش در دستگاه حاکمه صحبت میکرد با وجود اینکه این جملات در طرح اخیر حذف شده اند ولی هنوز زمینه فکری آن از بین نرفته است).

من برای پاسخ به نکات فوق و همگون کردن این قسمت از برنامه با قسمتهای دیگر و اجتناب از هر گونه سوء تفاهم بکسانیکه در خارج از دسترسی ما برنامه را مطالعه میکنند سه پیشنهاد زیرین را دارم:

۱- در صفحه ۱۲ بند ۱۰ بجای جمله "با اینکه امپریالیز پایگاههای اقتصادی نیرومندی ۰۰۰ و دیگر کشورهای سوسیالیستی گردد" جمله زیرین گذاشته شود:

"ولی وجود و توسعه دائم التزاید پایگاههای نیرومند اقتصادی امپریالیستی در کشور ما سیاست دولت وابسته ایران در جهت تشدید و تسریع روند در هم آمیختگی اقتصاد ایران با انحصارات جهانی و سازمانهای چند ملیتی و سیاست نظامی گری عنان گسیخته و تجاوز کارانه دولت ایران و ایفا نقش زائد ارم در منطقه، مشابه جریان مخالف در جهت توسعه روابط دوستانه با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی عمل میکنند و آنرا دچار وقفه و رکود میسازد."

۲- در صفحه ۲۰ آخرین پاراگراف بند ۳۶ بجای جمله "از سوی دیگر قشرهای مختلف ۰۰۰ الی آخر

پاراگراف" جمله زیر گذاشته شود "از سوی دیگر قشرهای مختلف از بورژوازی ایران با شدت و ضعف متفاوت بر سر تصرف بازار داخلی هر سر مواضعاً صرفه تر بسود خویش از یکطرف و مجموعه بورژوازی و دولت ایران بر سر چانه زدن برای تخصیص بیشتر از سهمیه ایکه انحصارات جهانی و سازمانهای چند ملیتی از ثروت های ملی کشور ما به چپاول میبرند از طرف دیگر گاه و بیگاه با سرمایه داری امپریالیستی برخورد و تصادم در میگیرد. این برخورد و تصادمات متناسبیا تحول بنیه اقتصادی بورژوازی ایران متناسب با تحولات وضع جهان و ایران و متأثر از روند در هم آمیختگی بورژوازی بزرگ ایران با انحصارات بین المللی میتواند با قوت و ضعف متفاوتی بروز بکند. روشن است که چون بورژوازی ایران در مجموع خود و دولت ایران با هزاران رشته به امپریالیزم جهانی مربوط میشود و از انقلاب هراسان است و لذا میکوشد تا اختلافات و تصادمات را از طریق سازش حل کند و قادر نیست که از خود قاطعیتو پیگیری نشان بدهد."

III - درباره بخش دولتی و خصوصی اقتصاد

در صفحه ۴۱ بند ۹ از دو گرایش سخن میرود و گرایش مردم و گرایش سرمایه داران بزرگو در این میان دولت است که بعضی نوسانات دارد ولی بطور کلی از دعاوی سیطره جوانه سرمایه داران بزرگ حمایت میکند مردم ایران هم (که دقیقاً معلوم نیست کیها و کد امطبقات) از بخش دولتی و تسلط آن بر بخش خصوصی حمایت میکنند. با خواندن این پاراگراف به ترتیبی که تنظیم شده است و چنین استنباطی دست میدهد که گویا دولت در مسئله بخش عمومی و خصوصی موضع بیطرفی دارد که تحت فشار این یا آن گرایش به این یا آن جهت از دو گروه متضاد و متخاصم (مردم و سرمایه داران بزرگ) تمایل پیدا میکند و یا - میتواند پیدا بکند. در صورتیکه بررسی این موضوع بدون يك برخورد و تحلیل طبقاتی غیر ممکن است. لنین می آموزد که در مسئله سرمایه داری دولتی باید دید کد امطبقه یا طبقات پشت سر آن قرار دارد و کد امطبقه یا طبقات از آن بهره مند میشود. در اینجا باید قبل از همه به این سؤال پاسخ داده شود که دولت و دولت کد امطبقه یا طبقات میباشد. اگر این تعریف درست است که "سرمایه داری

دولتی در کشورهای عقب مانده بشکل خاصی از شیوه تولید سرمایه داری است و که این سیاست اقتصادی آگاهانه از جانب محافل حاکمه این کشورها انتخاب شده است تا به هدف استفاده حد اکثر از منابع و ثروتهای ملی تمامیت در جهت توسعه سرمایه داری و دستگاه دولتی و امکانات آنرا بطور مستقیم و موثر در عملیات کسب و فرمائی و سرمایه گذاری بکار بیندازد " در آنصورت کاملاً طبیعی خواهد بود که دولت سرمایه داران بزرگ و بخش دولتی را در جهت رشد و تقویت همه جانبه بخش خصوصی بکار بیندازد و هدایت نماید و نیز دعای سیطره جوانانه آنها حمایت بکند. اگر زیربنای اقتصادی ایران عمدتاً بر مبنای سرمایه داری استوار است و دولت با تمام نیرو برای گسترش آن تا اقصی نقاط کشور میکوشد و در آنصورت چطور میتوان انتظار داشت که دولت سرمایه داران در جهت تضعیف بخش خصوصی بر بیاید؟ مگر اینکه ادعا بشود که دولت در ماوراء طبعاً استقرار دارد و یا لاقلاً نسبت به آنها بیطرف است. نکته دیگری که باید تأکید بشود این است که از نظر مردم ایران و بطور دقیقتر از نظر طبقات زحمتکش ایران مسئله عمدتاً این نیست که کدام بخش (دولتی یا خصوصی) درصد بیشتری از تولیدات ناخالص ملی را در اختیار دارد و یا اینکه کارگر و زحمتکش ایرانی توسط مدیر کل منتصب از طرف وزیر صنایع استثمار میشود و یا توسط مدیر کل منتصب از جانب رضائیه یا ثابت پاسال ها مسئله عمدتاً اساسی از نظر زحمتکشان ایران بدست آوردن قدرت حاکمه و بکار انداختن اقتصاد کشور در جهت تأمین احتیاجات مادی و معنوی خلق میباشد.

برنامه حزب ما باید برنامه تجهیز کننده باشد و برخورد ها و تحلیلهای ما باید از دیدگاه طبقاتی باشد. در هر مسئله اقتصادی و اجتماعی و سیاسی باید به این نتیجه خوانند که ما باید متشکل شد و مبارزه کرد و حکومت را بدست گرفت. من برای پاسخ به مجموعه نکاتی که فوقاً ذکر کردیم پیشنهاد میکنم که پاراگراف ۹ از صفحه ۱۲ حذف شده و بجای آن پاراگراف زیر جانشین بشود:

"در صنایع ایران و در بخش خصوصی و دولتی وجود دارد. در مجموعه حیات اقتصادی ایران و در عرصه های مختلف آن (مانند صنایع و بانکداری و بازرگانی و خدمات و حمل و نقل و کشاورزی و غیره) دولت نقش بزرگی ایفا کرده که باز همسود و دامنه بیشتری یافته است. ولی از آنجائیکه دستگاه دولتی نماینده سرمایه داری وابسته و زمینداران بزرگ میباشد و دائماً از دعای سیطره جوانانه آنها حمایت مینماید و سیاست خصوصی کردن بخشهایی از موسسات و کارخانجات دولتی و تقویت روز افزون بخش خصوصی را بانحوا و مختلف تعقیب میکند.

با وجود آنکه پایه های مادی بخشد دولتی از راه ثروتهای تمام ملی و مالیاتهای غیر مستقیم کبار سنگین آن به دوش توده های زحمتکش قرار نداد تأمین میگردد و دولتهای سوسیالیستی برای تقویت بنیه اقتصاد ملی ایران بتوسعه و تقویت بخش دولتی ککهای ذی قیمتی کرده اند معذراً بعلمت ناهیت طبقاتی ضد خلقی دولت ایران و بخش دولتی بجای خدمت مردم و اکثر زحمتکشان شهر و ده و قبل از همه و کلاً در خدمت طبقات استعمارگر سرمایه داران بزرگ قرار دارد.

مردم ایران که بحق خواستار تقویت همه جانبه بخش دولتی و هدایت آن در جهت تقویت سالم اقتصاد میسر بود شرایط مادی و معنوی زحمتکشان شهر و ده هستند. پیش از پیشه این اعتقاد میرسد که راه رسیدن به هدفهای فوق جز با واژگون کردن رژیم وابسته کنونی و تغییر بنیاد در ترکیب طبقات حاکم نسیف طبقات و زحمتکش مکان ناپذیر میباشد."

چنانچه ملاحظه میشود در این طرح پیشنهادی روی جنبه طبقاتی دولت تکیه شده و علت حمایت او از دعای سیطره جوانانه سرمایه داران بزرگ همسهمین مسئله مربوط شده است. ثانیاً بعضی بین شرکت مردم در تقویت بخش دولتی و توزیع غیر عادلانه ثروتهای مولده اشاره شده است و بالاخره نتیجه گیری اینست که جز با واژگون کردن رژیم کنونی و تغییر بنیاد در ترکیب طبقات حاکم نمیتوان خواستههای واقعی مردم را در هدایت بخش دولتی در جهت منافع مردم عملی نمود.

IV مسئله راه انقلاب

با وجود آنکه در بند ۳ از صفحه ۲۳ مطالب درست‌یادی آمده است معذالک موضوع کلید یراه انقلاب ایران همانطور در ابهام‌مانده و در شکل حاضر گمرا می‌کنند است. با تمام کوششی که برای فهم موضوع رفقا می‌کنیم، صادقانه باید اظهار بکنم که علت اینهمه لجاجت رفقا را در طرح و دفاع از یک متن نادرست نمی‌دانم. موقعی بود (تا همین دو سال پیش) که رفقای ه.ا.ه. شعار سرنگونی را مطرح نیکو کردند و از حملات مستقیم و مستمر (آنچنانکه در حال حاضر میشود) نسبت به شاه خود داری نمی‌نمودند (البته نه آن خود داریها و نه علل تغییر مشی هیجوقعی بطور قانع‌کننده و سربمی توضیح داده نشدند بهر حال چون موضوع اصلی بحث مانیست از وارد شدن در آن خود داری میشود) بهر حال آنچه منظورم میباشد اینستکه آنوقت نوعی هم‌آهنگی بین راه مسالمت‌آمیز و آن طرح قبلی برنامه و آن شعارهای دیگر رهبری نظیر عمده کردن مبارزه برای تأمین آزادیهای دموکراتیک در ایران و طرح مسئله علنی شدن حزب توده ایران و غیره وجود داشته است.

ولی حالا که در طرح برنامه اخیر حزب و در بالای همان صفحه ۲۳ بند ۱ اعلام میشود که "شرط ضرور تحول انقلابی در ایران در مرحله کنونی واژگون کردن رژیم پوسیده سلطنتی و شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و پایان دادن به حاکمیت سرمایه داران بزرگ و زمینداران بزرگ است." و در صفحه ۱۵ ماده ۱۸ قید شده است که "قدرت دولتی در کشور ما عملاً بصورت سلطنت مطلقه و تمرکز قسواوی سه گانه در دست شاه اعمال میگردد و سیاست ضد دموکراتیک رژیم بصورت حکومت پلیسی (تسلط ساواک) تبدیل ارتشیه افزاری برای سرکوب جنبش خلق و سلب آزادی اجتماعات و احزاب ملی و - دموکراتیک و ایجاد حزب ارتجاعی واحد دولتی ۰۰۰۰ و غیره" حالا که در گزارش سیاسی ه.ا.ه. به پلنوم ۱۵ یکقدم به پیش برداشته شده و اظهار میشود که "خصلت اساسی این مرحله جدید در سیاست داخلی رژیم گام برداری در راه فاشیستی کردن حیات اجتماعی کشور تحت لوای آنتی کمونیسم و آنتی سوویتیسیم است و مظاهر اصلی این سیاست عبارتند از: هتوسل به اصل فاشیستی پیشواوی بمنظور تحکیم و بسط دیکتاتوری فردی شاه در کلیه امور کشور ۰۰۰ اجباراً عموم مردم به عضویت در حزب واحد مورد فرمان شاه" و در جای دیگر "واکنش شاه در برابر این اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی گام گذاری به مرحله جدیدی از سیاست ضد دموکراتیک با استفاده از اسلوبهای آشکارا فاشیستی است" و در جای دیگر "بدیگر سخن سراسر جامعه ما رفته رفته بصورت سرباز خانهای در میاید که پذیرش اجباری نظام شاهنشاهی شرط زنده ماندن و زندگی کردن در آن اعلام میشود" آنوقت این سؤال که در پلنوم ۱۵ هم مطرح کردم و طرح میشود که این رژیم فاشیستی و مطلقه را با کدام ابزار و وسایل و امکانات مسالمت‌آمیز میخواهیم از میان برداریم؟ احزاب کمونیست نظیر فرانسه و ایتالیا و انگلستان و غیره که راه مسالمت‌آمیز را انتخاب کرده اند و در کشورهایی فعالیت میکنند که قانونیت وجود دارد و اصول دموکراتیک رعایت میشود و به رای عمومی احترام گذاشته میشود تازه حتی از همین ممالک هم اگر روزی زحمتکشان اکثریت آراء را در انتخابات بدست آورند و برای آنکه نمایندگان خلق بتوانند داخل مجلس شده و دولت خلقی را انتخاب بکنند و باید میلیونها کارگر با تظاهرات خیابانی خود مجلس را محافظت کرده آخرین مقاومت بورژوازی را خنثی نمایند حتی خالصترین راه مسالمت‌آمیز اشکالی از قهر را به همراه خواهد داشت تازه برای رسیدن بهمین پیروزی و دهها سال مبارزات علنی و تودمائی و طبقاتی زحمتکشان ضروری بوده است و شرط لازم همه آنها وجود شرایط دموکراتیک در کشور میباشد البته من راه مسالمت‌آمیز را محدود به مبارزه پارلمانی نمی‌کنم. راه مسالمت‌آمیز وسیعتر و جامعتر است ولی آنچه که در این راه انقلاب انکارناپذیر است و صفت مشخصه آن است همان وجود امکانات دموکراتیک برای فعالیت مردم و اعمال قدرت توده هاست.

بنظر میرسد که در عین حال اختلافی هم در مفهوم راه مسالمت‌آمیز و قهر آمیز وجود دارد در آخرین طرح برنامه که در پلنوم توزیع شد قید شده است که "۰۰۰ بر حسب شرایط تاریخی و از دو راه یعنی مسالمت‌آمیز و یا راه غیر مسالمت‌آمیز (یا عبارت دیگر غیر مسلحانه و مسلحانه) انجام گیرد" در

طرحی که در فوریه ۱۹۷۵ به اعضا پلنوم ارسال شده است، همین مطلب فوق تکرار میشود و اضافه بر آن در صفحه ۲۴ قید شده است که "حزب توده ایران ۰۰۰ بر آنست که هر شیوه‌های اعزاز مسالمت آمیز و یا قهر آمیز (مسلحانه) که بتواند ۰۰۰ الی آخر "۰" باین ترتیب از مطالعه آنها و اسناد دیگر حزبی روشن میشود که در نظر رفقای هادافناهم غیر مسالمت آمیز و قهر آمیز و مسلحانه یکی است و در بین آنها هم عملیات مسلحانه چه بصورت قیام مسلحانه و یا جنگهای توده‌های چریکی صفت مشخصه است و راه مسالمت آمیز همه راههای دیگری است که مسلحانه نباشد .

اگر استنباط من درست باشد در آنصورت در سیستم فکری رفقاً پرتغال فاشیستی سالازار که در آن ارتش عامل اسلحه - شرکت اصلی و تعیین کننده داشت همانقدر راه مسالمت آمیز بود ماست که بحکومت رسیدن مثلا آئند در شیلی . حال آنکه بعقیده من پرتغال یکی از اشکال قهر آمیز انقلابی است و هر راه قهر آمیز (که مفهوم بسیار وسیعتر و متنوع تری را بیان میکند) لازم نیست که بشکل مبارزات مسلحانه (قیامها جنگ توده‌های) باشد .

نکته دیگری که لازم تذکر است اینست که در برنامه ذکر شده است (صفحه ۲۴) که " بهمین جهت حزب توده ایران هیچیک از دوره‌ها را از پیش مطلق نیسازد و بر آنست که هر شیوه‌های اعزاز مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز که بتواند در شرایط مشخص راه پیروزی خلق را باز کند مورد پشتیبانی او قرار گیرد، سودمند است "۰ در اینجا موضوع پرتیبی مطرح شده است که گویا یک مسئله تئوریک مجرد مطرح است و یا ما در خلاف زندگی میکنیم ، و لذا چنین جواب کلی و تا اندازه‌ای سر بهوا داده میشود و در پاسخگوئی مستقیم ظفره میرویم . حزب ما که مردم را بمبارزه میطلبد و خواهان سرنگونی رژیم استبداد سلطنتی است ، در شرایط و در کشوری قرار دارد که فاشیسم حکومت میکند و هر گونه آزادی از مردم سلب شده است ، از چه راه میخواهد بهبود خود برسد ؟ و چگونه میتواند آنرا عملی بکند ؟ سوال اینست و از جواب صریح و روشن نمیشود روی برگرداند . اینکه اگر شرایط و اوضاع و احوال روزی عوض بشود ما راه انقلاب را تغییر میدهیم و با آن متناسب خواهیم کرد مورد قبول همه است و لسی امروز و با این شرایط چه میگوئیم ؟ نظر من اینست که رفقاً لااقل باید با اضافه کردن جمله زیر در -

برنامه موافقت میکنند تا راه هر سو تعبیر و تفسیری تا اندازه زیادی بسته شود .
بآخر پاراگراف اول از صفحه ۲۴ (قبل از بند ۴) پاراگراف زیر اضافه بشود :

" معهدا لازم بتاکید است که تا وقتیکه شرایط فعلی اختناق و ترور فاشیستی حکمفرما است ، تا وقتیکه از هر گونه فعالیت دمکراتیک احزاب ، سندیکاها و سازمانهای توده‌های جبر جلو گیری میشود و کوچکترین اعتراض با گلوله و زندان پاسخ داده میشود و اعمال قهر دستور روز دستگاه جاکمه است در چنین صورتی یعنی در شرایطی که رژیم راه هر گونه تغییر مسالمت آمیز را بسته است و روشن است که تحول بنیادی جامعه ما که شرط ضرور آن در مرحله کنونی واژگون کردن رژیم پوسیده سلطنتی ، شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و پایان دادن بحاکمیت سرمایه داران و زمینداران بزرگ است ، بدون اعمال قهر توده‌ها امکان پذیر نخواهد بود "۰

اینها بود نکات اساسی انتقاد من بمطرح برنامه و مقداری پیشنهادات کوچکی هم بود که روی طرح برنامه بعمل آمد و در جلسه در اختیار رفیق جوان قرار دادم . تقریباً همه این پیشنهادات هم به آن رفیق داده شده اند و اینجا با توضیح علل آنها تکرار میشود . مطلب دیگری هم در مسئله ملی تهیه کرده بودم که فعلا از طرح آن خودداری میکنم . همانطوریکه در آغاز عرض کردم ، نظریات اصلاحی صرفاً و بقصد بهبود برنامه با توجه بانچه که معمولاً در خارج از مهاجرت سوسیالیستی مورد علاقه و توجه است تهیه شده اند . رجاء واقی دارم که اگر این اصلاحات در برنامه بیایند ، انقلابیون بیشتری به حزب توده ایران جلب خواهند شد .

با درودهای رفیقانه
بابک

این استعفانامه بلافاصله بعد از پلنوم پانزدهم در اوایل اوت ۱۹۷۵ تهیه شد و در اکتبر همان سال از طریق دبیر اول حزب (ر. اسکندری) به هیات اجرائیه ارسال گردید. هدف نهائی انتشار، آن بود تا بدان وسیله رفقای حزبی را متوجه وضع نابسامان داخلی رهبری بنمایم. باین امید که رفقای حزبی در فکر راه و چاره بیافتند و قدم در راه نجات حزب بگذارند. در مسافرت رفقا اسکندری و قسد و به پاریس که بدنال تلفن رفیق کیانوری صورت گرفت، رفقا مصرا نه از من خواستند که از تعقیب استعفا و پیروزه علنی کردن آن در خارج خودداری نمایم. رفقای حزبی نزدیک دیگری هم مرا به انصراف از آن تشویق نمودند. نگرانی رفقا این بود که انتشار آن پس از تصویب برنامه جدید حزب و در جوشید ضد توده‌های آنروزها صدمات جبران ناپذیری بزند. علیرغم امتناع و میل باطنی تکلیف کردم و از تعقیب آن منصرف شدم و قرار شد که مسکوت بماند. متأسفانه گذشت بیش از ده سال نشان داد که ضعف هسای اصلی مندرج در این استعفانامه چه صدماتی به حزب توده ایران وارد ساخت. این استعفانامه نشان میدهد که بسیاری از مسائل و مشکلات بنیادی امروزی رهبری ریشه‌های تاریخی دارد. منتهی اینک به ابتدال کشیده شده است. باشد که انتشار علنی آن بعد از دهسال بتواند در مبارزه عمومی ما برای احیاء و سالم سازی نهائی حزب توده‌های ما نقش آگاه‌گرانه‌ای داشته باشد.

بابک

به هیات اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

بدین وسیله با تسبیح در قضا سرسام که از تاریخ شاهنامه از عصریت خرد و مهربان شد در کمیته مرکزی حزب توده ایران استعفا میدهم. خواهش منم برای آگاهی رسانی حزبی اطلسیه نیز در کمیته از سه دلیل شروع در سردم بدفعا صدمه زده در نهایت این نامه بجا ببرد.

اطلسیه

« بدین وسیله استعفای خرد از کمیته مرکزی حزب توده ایران در مهربان شد در ابطلوغ رسانی حزبی سرسام. دلایل این استعفا، در نامه جداگانه‌ای به کمیته مرکزی تسبیح داده است. بابک ایرخندری اکتبر ۱۹۷۸ »

اینک دلایل آن . پس از همه زدنست اطمینان بهم که با نظرد کمیته بارها رفقا تا بندر تکیه کردند. من همیشه کوشش کردم که در اعمال دیگر در خود صادق باشم. الانم که صندف کمیته مرکزی را ترک میکنم در حقیقت بمناسبت صداقت با حزب در جهان ام هست که عمل میکنم. این تقصیر در حقیقت منجانبه کمیته اشغال در سطح مبارزات داخل حزبی، مبارزه علیه بندر است و تقصیر استعاره اصلیت حزبی داساساً از طرف ۱۰۵ آغاز کرده‌ام که در پیوسته ۱۸ ام صورت گرفت.

به هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

بدینوسیله با اطلاع رفقا میرسانم که از تاریخ انشاء این نامه از عضویت خود بعنوان مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران استعفا میدهم. خواهشمندم برای آگاهی رفقای حزبی اطلاعیه زیر را در یکی از اولین شماره های مردم بلافاصله بعد از دریافت این نامه بچاپ برسانید.

اطلاعیه

"بدینوسیله استعفای خود را از کمیته مرکزی حزب توده ایران بعنوان مشاور با اطلاع رفقای حزبی می‌رسانم. دلایل این استعفا در نامه جداگانه ای به ه.د. ۱۰ کمیته مرکزی توضیح داده شده است.
بابک امیر خسروی اکتبر ۱۹۷۵"

اینک دلایل آن. قبل از همه لازمست اطمینان بدهم که همانطوریکه بارها رفقا تأکید و تأکید کرده‌اند، من همیشه کوشش کرده‌ام که در اعمال و کردار خود صادق بمانم. الانهم که صفوف کمیته مرکزی را ترک میکنم در حقیقت بمناسبت صداقت با حزب و وجدان ام هست که عمل میکنم.

این تصمیم در حقیقت بمثابه یکی از اشکال و مظاهر مبارزات داخل حزبی، مبارزه علیه بند و بست و نقض آشکار اصولیت حزبی و اساسنامه از طرف ه.د. ۱۰ اتخاذ کرده‌ام که در پلنوم ۱۱۵ صورت گرفت.

لازمست یک نکته دیگر را هم تذکر بدهم که با وجود آنکه تصمیم من مبنی بر کناره گیری از ترکیب کمیته مرکزی بصورت انعکاس قطعی نسبت بآن اعمال و شیوه های نادرست تشکیلاتی که در پلنوم ۱۱۵ صورت گرفته میباشد. ولی روشن است که انباشت تجربیات تلخ و رنج آور ۱۹ سال شرکت و فعالیت من در پلنومها و کمیته مرکزی (از پلنوم چهارم به بعد) زیربنای چنین تصمیمی را تشکیل میدهد. متأسفانه نداشتن وقت کافی در حال حاضر امکان پرداختن بآنها را نمیدهد.

از آنجائیکه ه.د. ۱۰ فعلی همان ه.د. ۱۰ است که اعمال و رفتار آن در این نامه مورد ایراد و انتقاد است. و با در نظر گرفتن این واقعیت که تصور تشکیل پلنوم دیگری از جانب همین ه.د. ۱۰ تا وقتیکه حادثه فوق العاده و غیر مترقبه ای پیش نیاید خیال خامی بیش نیست، و لذا سالهای درازی همان شیوه های کار تحمیل شده به پلنوم ۱۱۵ به تمام حزب توسعه داده خواهد شد، در چنین صورتی برای من راهی جز همین فریاد و اعتراض باقی نمانده است. مسئولیت اینکار و این تصمیم و عواقب ناشی از آن (هرچه که باشد که پیش بینی اش فعلاً ممکن نیست) بعهده آن رفقای از ه.د. ۱۰ است که در تحمیل نظریات و شیوه های نادرست و غیر حزبی لاجوجانه اصرار و رزیده و خیال میکردند که بر قبرستان ها حکومت میکنند

همانطوریکه فوقاً ذکر شد، البته پلنومهای گذشته مملو از حوادث نومید کننده و یاس آور بود. کافیسست پلنوم وحدت (وحدت حزب و فرقه، دعواهای جلسه)، پلنوم نهم (اختلاف حزب و فرقه)، پلنوم دهم (مسئله رفیق رادمنش در ارتباط با جاسوسی پسران یزدی)، پلنوم ۱۱۱ (حوادثی که در اطراف اخراج قاسمی و فروتن پیش آمد)، پلنوم ۱۱۴ (مسئله رفیق رادمنش در ارتباط با جاسوسی شهریاری) را بخاطر آوریم. طبیعی است که کناره گیری امروزی من از ترکیب کمیته مرکزی بدون شک متأثر از همین نوع تجربیات و مشاهدات حوادث پلنومهای گذشته بوده است. ولی آنچه که مرا نکمیداشت از جمله این نکته بود که در گذشته لااقل صورت ظاهر لگالیته حزبی حتی المقدور حفظ میشد.

پلنوم ۱۵ از این جهات پایان پائینها بود. خلاصه آنکه ه.د. ۱۰ یک سری تصمیمات گرفته بود که اساس آنها بر پایه کناره آمدن و مصالحه سه نفری رفقا اسکندری، کیانوری و غلام یحیی بود که اسم آنها کیانوری "سازش اصولی" گذاشت! اعضا ه.د. ۱۰ هم عملاً جبهه واحدی در برابر بقیه اعضا کمیته مرکزی تشکیل داده بودند و برای حفظ این "هدردی و وحدت" زیر هر عمل و مانور غلط و غیر تشکیلاتی و مغسایر اصول و اساسنامه حزبی صحنه گذاشتند تا این "سازشهای اصولی" جامه عمل بپوشد. بعضی از رفقای ه.د. ۱۰ که معمولاً از پرچانه ترین افراد کمیته مرکزی هم هستند تقریباً صحبتی در طول پلنوم ننمودند و

اگر مطلبی هم می‌گفتند فقط برای دفاع و توجیه این بی‌قاعدگیها و نقض اصولیت‌های حزبی بوده است. کار آنها فقط دست‌بند کردن و صحنه گذاشتن و تأمین اکثریت بود. بعضی از این رفتارها در خارج از جلسه و بعد از پلنوم‌ها می‌گفتند که مخالف بوده‌اند. ولی معلوم نیست که چه تعهداتی وجه حساب‌هایی یک عضو کمیته مرکزی را مجبور کرد. بود که در جلسه پلنوم علیرغم عقیده و وجدان خود رای بدهد و چنین سنت شومی را سبب گردد.

با وجود آنکه در آغاز کار پلنوم اعضا کمیته مرکزی از خود مقاومت جدی در برابر تحمیلات ه.ا.ا. نشان دادند، متأسفانه ضعف عمومی عده‌ای از افراد کمیته مرکزی و "ناعلاجی" عده دیگر از آنهاست که حق رای داشتند و در پلنوم‌های گذشته هم‌بهمین مناسبات ضرر زدند و شرایط لازم را برای تحمیل نظریات هرکس و هر گروهی که قوی بود فراهم آوردند. کار را بدانجا کشاند که مقاومتها بتدریج تقلیل یافت و در آخر کار به تسلیم انجامید.

اینک لازمست جریان وقایع پلنوم را آنطوریکه اتفاق افتادند و بر اساس اطلاعاتی که من دارم به ترتیب وقوع آنها تجزیه و تحلیل بکنم تا صحت احکام بالا روشن گردد. (۱)

پلنوم کار خود را با مسئله بابا زاده آغاز کرد. ه.ا.ا. رفیق بابا زاده را بر اساس اتهاماتی که در نامه اداره کارگزینی راه آهن آذربایجان شوروی مطرح شده بود به پلنوم دعوت نکرده بود. و از پلنوم می‌خواست که با و ما موریت بدهند که باین اتهام رسیدگی بکند و جریان را به پلنوم آیند. گزارش بدهد. در مقابل سو-ال من که ه.ا.ا. در چه تاریخی از مضمون نامه اداره کارگزینی باخبر شد است، معلوم شد که لااقل هفت ماه می‌گذرد. باین ترتیب روشن شد که مسئله رسیدگی بهانه است و نخواسته‌اند بابا زاده در این پلنوم شرکت بکند. این مطلب از توضیح عجیب و در عین حال خطرناک (از نظر نحوه برخورد به مسائل و شیوه ایجاد شبهه و ترس) رفیق کیانوری آشکار شد. کیانوری در توضیح اینکه چرا بابا زاده را دعوت نکرده ایم گفت که "اخیراً در غرب انستیتوی تشکیل شده است که کارش تبلیغات ضد شوروی و حزب توده ایران است. این انستیتو از جمله بنگاه انتشاراتی بنام مزدک دارد که در رأس آن شاکری قرار دارد. فردا خیر تصمیم گرفته است که مسافرتی بایرمنستان و آذربایجان شوروی بکند و مدارک علیه حزب توده و شوروی جمع آوری بکند. از آنجائیکه در این پلنوم مسائل بسیار مهمی مطرح خواهد شد!! اگر شاکری در باکو بابا زاده را ببیند و از جریانات پلنوم باخبر بشود آنها را در غرب منتشر خواهد کرد!!" در ضمن بگویم که این انستیتوی نامرئی از آن نوع اختراعات فکری کیانوری است که بطور معمول در مباحثات در موارد لازم برای پیشبرد نظرش پرتاب میکند. بهر حال با این توضیح و استدلال روشن شد که تصمیم اصلی ه.ا.ا. این بوده است که بابا زاده را به پلنوم دعوت نکنند و پیشنهاد ه.ا.ا. برای رسیدگی بآن کلاه شرعی بوده است. عکس العمل ما هم در پلنوم قبل از همه باین مناسبت بود که دیدیم ه.ا.ا. صادقانه عمل نمی‌کند. چیزی بعما می‌گوید ولی نیت دیگری دارد. مسئله مبارزه با فساد در رهبری حزب چیزی نیست که از این پلنوم به پلنوم دیگری موکول بشود. اگر رفقای ه.ا.ا. نسبت بعمل بابا زاده حساسیت واقعی و جدی داشتند، در همین فرصت هفت ماهه میبایستی بعنوان ضروری‌ترین کارها بآن رسیدگی میکردند و جریان را به پلنوم گزارش میدادند و مسلماً در صورت صحت اتهام نه فقط میبایستی او را از کمیته مرکزی اخراج نمود بلکه چنین فردی شایستگی عضویت در حزب را هم نداشت.

از طرف دیگر عکس العمل ما برای مقابله با زورگویی، تحمیل نظریات و علیه نقض اساسنامه حزب از طرف ه.ا.ا. بود. زیرا این شتری است که با شدال مختلفه میتواند در خانه هر کسی بخوابد. ایراد اصلی که اعضا پلنوم با اتفاق آراء (بجز رفیق لاهوردی که ایشان متأسفانه از طرف دانشجویان نمایندگی داشتند که در غیاب او خلا ه.ا.ا. را پر بکنند) این بود که بر اساس نص صریح اساسنامه و سنن

(۱) این نامه را در اصل برای رفیق طبری که در پلنوم نبود تهیه کرده بودم. با وجود آنکه بحالت رعایت حال مزاجی اش از ارسال آن صرف نظر کردم و برابر ه.ا.ا. می‌فرستم، ولی تخییری در فرم آن ندادم. زیرا از یکطرف وقت زیادی ندارم، ثانیاً هنوز هم امیدوارم که او بتواند از آن باخبر بشود.

پلنومهای حزب توده ایران، ه ۱۰۰ حق ندارد که يك عضو کمیته مرکزی را بجلسه پلنوم دعوت نکند. تبصره دوازده ماده ۵ اساسنامه تاکید میکند که " در جلسه ايکه رفتار و فعالیت وی (منظور عضو حزب است) رسیدگی میشود شرکت نکند ۰۰۰۰" . طبیعی است که اجرای این ماده بطریق اولی در مورد اعضا کمیته مرکزی لازم الاجراست. رفیق ارد شیر بسابقه امر در مورد کشاورز اشاره کرد که در پلنوم ششم که وضع اور رسیدگی میشد ه ۱۰۰ وقت او را به پلنوم دعوت نکردد بود. پلنوم ه ۱۰۰ را مجبور کرد که او را بجلسه بیاورد و سپس موضوع او در حضور خودش رسیدگی شد. در موارد دیگر هم بهمین ترتیب عمل شده است. در پلنوم ۱۲ ام که موضوع اخراج قاسمی و فروتن و تعلیق سخائی مطرح بود آنها حضور داشتند و در موقع رای گیری حدنصاب ۳ با در نظر گرفتن آراء آنها تعیین شد و خود آنها در رای شرکت کردند. در پلنومهای ۱۰ و ۱۲ که موضوع جاسوسی یزدیها و شهریارى مطرح بود که بمراتب خطر سیاسی آنها بیشتر بود مانع آن نشد که رفیق رادمنش در جلسات و بحثها شرکت فعال داشته باشد. بنا بر این سیاست يك بام و د و هوا چه معنی داشت که ه ۱۰۰ تا حد انقطاع پلنوم روی آن اصرار ورزید؟

در جریان بحث صحبت از این بمیان آمد که ه ۱۰۰ میتواند بر اساس تبصره اول ماده ۸ اساسنامه او را از عضویت کمیته مرکزی معلق سازد. رئیس جلسه (رفیق اسکندری) که بر اساس موضع گیریهای ناطقین متوجه شده بود که اکثریت پلنوم با نظر ه ۱۰۰ مخالف است از این فکر استفاده کرد و وقت بسیار خوب ما پیشنهاد خود مانرا عوض میکنیمو پیشنهاد تعلیق را میآوریم. (البته احتیاجی هم با استفسار از رفقای ه ۱۰۰ که گوشها گوش نشسته اند وجود نداشت زیرا مثل تن واحد عمل میکردند) در مقابل اعتراض ما که در جلسه پلنوم دیگر ه ۱۰۰ ای وجود خارجی ندارد، این مانور هم بناچار خنثی شد. رفقای ه ۱۰۰ در يك نااعلاجی و ندانم کاری عجیبی گیر کرده بودند. زیرا " شکست" آنها در آغاز جلسه طرحهای بعدی آنها را که مهمتر بودند بخطر میانداخت. چون مرال مقاومت اعضا کمیته مرکزی را بالا میبرد و وانگیس رای بابازاده هم مهم بود. بحالت عدم شرکت رفقا طبری و غلام حیی وضع ه ۱۰۰ از نظر تعداد آراء بسیار متزلزل بود و واقعا بموئی بسته بود. رای گیری بعدی نشان داد که ه ۱۰۰ در اقلیت قرار دارد. در مقابل چنین وضع پریشان رفیق ۰۰۰۰ به دادشان رسید و نجاتشان داد. با توجه باینکه ۰۰۰۰۰۰ بخوی میدانست که کاری که میکند برخلاف نص صریح اساسنامه است. شخصا برای کار او توضیحی جز جنبه ساز-شکارانه ععلش ندارم. البته پیشنهاد ۰۰۰ چیزی جز تکرار پیشنهاد آخری رفیق ایرج یعنی همان تبصره ماده ۸ اساسنامه در باره تعلیق بابازاده و دادان ماموریت به ه ۱۰۰ برای رسیدگی بکار او نبود. منتهی این بار همانرا بعنوان عضو کمیته مرکزی مطرح میکرد و باین بهانه برای ه ۱۰۰ می پیوست و همین کافسی برای کسب اکثریت بود.

این پیشنهاد بد لایل زیر مغایر اساسنامه بود:

اولا- قبل از همه حتی اگر این پیشنهاد نص صریح اساسنامه هم بود میبایستی بابازاده در جلسه حضور میداشت و در رای گیری شرکت میکرد. همانطوریکه قبلا ذکر شد بهمان ترتیبی که در مورد کشاورز و قاسمی و فروتن و غیره عملی کردید در مورد بابازاده هم میبایستی رعایت میشد. زیرا تا وقتیکه تصمیمی طبق موازین اساسنامه در باره يك فرد کمیته مرکزی اتخاذ نشده باشد از نظر حقوقی هیچگونه تفاوتی بین آن فرد و دیگر اعضا کمیته مرکزی وجود ندارد. حساسیت جلسه باین مسئله از آنجهت بود که عدم رعایت این اصل اساسی میتواند موجب سوء استفاده های جدی و سنگینی باشد. آنها در رهبری حزب ما که اختلافات سنتی وجود دارد که بارها در قطعنامه ها ذکر آن شده است.

ثانیا - تعلیق فقط از حقوق ه ۱۰۰ است. در اساسنامه چنین حقی که کمیته مرکزی داده نشد است ه ۱۰۰ هم مسئله تعلیق را در فاصله دو اجلاسیه پشت سرهم پلنوم کمیته مرکزی میتواند اجرا کند و موظف است مراتب را به نخستین اجلاسیه کمیته مرکزی برای اتخاذ تصمیم نهائی گزارش نماید. بنا بر این پیشنهاد يك نقض اصولی و آشکار اساسنامه حزبی بود. بنا بر اینچون تعلیق از حقوق کمیته مرکزی نباشد، لذا محتوی تشکیلاتی تصمیم پلنوم لخرج موقت و مشروط بابازاده است؟ میبایستی با د سوم آراء انجام

میرفت . در حقیقت هم پیشنهاد ... بر اساس تبصره ماده ۸ تنظیم شد . بود و ماده ۸ مربوط به اخراج اعضا کمیته مرکزی میباشد که در آن حداقل دو سوم رای قید شده است . این مطلب بد رستی از جانب آذر نور تذکر داده شد . ولی نه برای این تذکر و نه برای تذکرات دیگر گوش شنوایی وجود نداشت . هـ ۱۰ یک رای کم داشت و با این تغییر موضع ... کار را تمام شده دید و با عجله آنرا پذیرفت و بسه رای گذشت و با ۸ رای در مقابل ۷ رای " برنده " شد .

آئینت این هسلهف و نقض ابتدائی ترین موازین اساسنامه و زورچپان را رفقا " سطح عالی اصولیت ، قاطعیت " می نامند و در اطلاعیه خود بنام " روح وحدت و یکپارچگی که در تمام مدس تشکیل پلنوم حکمفرما بود " بخورد افراد حزبی و زحمتکشان کشور بد بخت ما میدهند . تازه میخواهند ما همان صحنه بگذاریم و باین ترتیب سند بی غیرتی و بی حمیتی خود را امضا بکنیم .

مطلب دوم پلنوم موضوع احقاق حق رفیقی مریم فیروز بود . ظاهر مطلب البته ساده و موجه است . در پلنوم پنجم بد نیال اختلافات سنتی عده ای از اعضا کمیته مرکزی (که اکثریت را هم بد نیال خود کشاندند) این موضوع را که مریم فیروز در کنکره دوم سایقه حزبی کافی برای انتخاب شدن به عضویت مشاور کمیته مرکزی نداشته است ، بهانه قرار دادند و باین ترتیب با یک یا دو رای اضافی او را از ترکیب کمیته مرکزی کنار گذاشتند . ما همانوقت باین مسئله اعتراض کردیم و بخاطر دارم که موقع رای گیری جلسه را ترک گفتیم . همه میدانیم که اینکار بهانه بود و بقصد انتقام جوئی و دهن کجی به کیانوری انجام گرفت . والا خود مریم طرف مستقیم حمله نبود . اتهامات مسخره و ناروایی که عده ای به او بعنوان دختر فرمانفرما جاسوس انگلستان میزند ، باز هم برای کوهیدن و مبارزه با کیانوری بود . رفقا پرووکاسیونهای مستمر روستا و کشاورز و غیره را حتما بخاطر دارند . تا همین چندی پیشرکه بین رفقا کیانوری و دانشیان را " آشتی " نداده بودند ، دانشیان از همین نوع اتهامات باشان وارد میساخت . حالا بعد از ۱۸ سال زنجیر عدالت بحرکت درآمده است . رفقا باین فکر افتاده اند که حقی از رفیقی ضایع شده است و باید جبران بشود و آورنده پیشنهاد آنهم همین افرادی میسوند که تا دیروز خصوصیت داشتند ! و این باز باتفاق آرا تأیید میشود (جز رفیقی بقراطی که ساز تنها میزد و مختصر اعتراضی کرد و رای ممتنع داد . از بین ۶ نفر افراد کمیته مرکزی حاضر در پلنوم ۱۱م که در پلنوم پنجم حق رای داشتند چهار نفر مخالف و دو نفر موافق مریم رای داده بودند) .

واقعیت تلخ و رنج آور آنستکه اینکار همهنه از جهت احقاق حق یک رفیق که تمام زندگی مادی و معنوی خود را در راه حزب فدا کرده است انجام میگیرد . و یا بمناسبت احقاق حق از یک رفیق که قربانی تنگ نظریها و حسابگریهای حقیرانه قرار داشته است انجام میگیرد . زیرا نه در این ۱۸ سال فاکت تازه ای بدست آمده است و نه رفقا در سن و سالی هستند که احیانا وجدانشان تغییر پذیر باشد . در حقیقت از رفیق کیانوری است که " احقاق حق " میشود . برای جلب سمپاتی و دلجوئی از ایشان و نشان دادن " نرمش " ، " گذشت متقابل " و بالاخره تأمین شرایط همان " سازش اصولی " کذائی است که اینکار هم صورت میگیرد . بنابراین چون صداقت در آن نیست از نظر من محکوم است ، ولو آنکه کار نیکوئی انجام گرفت .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

بعد از این مقدمات (باضافه مسئله رفیق علوی) پلنوم وارد کارهای اصلی خود شد .
موضخ گیریها و مانورهای هیئت اجرائیه بخصوص دبیران در مسئله بابازاده نهی تشنج و دودستگی بین افراد هـ ۱۰ از یکطرف (که رویهم ۷ رای داشتند) و بقیه افراد کمیته مرکزی (که بکلی افراد نا- همگون و حتی متضادی را تشکیل میدادند و رویهم ۸ رای داشتند) بوجود آورده بود .
لذا اقدامات و پیشنهادات نامفهوم هـ ۱۰ در موضوع تحول و یا تقویت رهبری که بصورت کثویتاسیون ۲۱ نفر منعکس میشد و لجاجت هـ ۱۰ در تحمیل نظریاتشان ، موجب مقاومت افراد کمیته مرکزی گردید .
در مجموعه رفتار و نظریات رفقا هـ ۱۰ در این مورد است که جوهر و اساس این " سازش اصولی " کسه

من آنرا در پلنوم يك معامله غير اصولی خواندم آشكار ميشود . اينك توضيح و تحليل جريان :

هيئت اجرائيه بطور رسمی ولی در حقيقت رفقا اسکندری ، کيانوری و دانشيان بطور عملی مبروری يك ليست ۱۵ نفری توافقی بر اساس حق و توتر کرد . بودند . باين معنی که اگر با یکی از نامزد ها مخالفت ميشد و چانه زدنها بجائی نميرسيد از ليست خارج ميشد . است .

اساس اين " سازش اصولی " و يا معامله گری غير اصولی را وضعیت ۶ نفری که قبلا به عنوان " معجزه " به پلنوم معرفی شده بودند بخوبی فاش ميکند . در حقيقت اينها رفقایى بودند که بعلت مخالفت رفیق دانشيان با بعضی از آنها و در نتيجه دروکشی رفقای دیگر در باره بقيه باين حالت مضحك به پلنوم معرفی شدند . آنطوریکه رفقای هـ ۱۰ . ميگفتند عدم حضور غلام يحيی در جلسه ۳ روزه موجب اين بلا تکلیفی شده است و تصور ميشد که ايشان به پلنوم بيايند و همانجا حضوراً اين مسئله را حل و فصل بکنند که بيماری اجازة حرکت نداد . داستان خندان و گريان اين رفقا بهمين جا خاتمه نيافت . شب همان روز که به عنوان مدعو به جلسه معرفی شدند ، رفقا با غلام يحيی تلفناً تماس گرفتند و بالاخره موافقت ايشان را گرفتند و فردای آنروز رئيس جلسه اعلام کرد که مدعوين را هم به ليست نامزد های کمیته مرکزی اضافه بکنيم . بدین ترتيب اين عدم هم افتخار عضویت مشاور کمیته مرکزی را پيدا کردند ! مطالب آنقدر روشن و عريان بود که فقط با پوزخند روبرو شد . حتی يکنفر هم احتياجي نديد که سوال بکنند پس چه معجزه ای رخ داد که رفقا شب خوابيدند و صبح اول وقت به چنين توافقی رسيدند . عملاً ديده شد که عضویت و عدم عضویت ۶ نفر در کمیته مرکزی بستگی به نظر موافق و يا مخالف يکنفر پيدا کرد . اگر اعضا هـ ۱۰ همک واقعاً معتقد بودند که اين عدم بصورت مدعو در پلنوم شرکت بکنند پس چطور باين سادگی عقیده خود شانرا عوض کردند ! در حقيقت معلوم ميشود که موضوع گروه و دروکشی در کار بود . است . اگر تو با الف و ب موافقت نکنی منم با ج و دال موافقت نخواهم کرد و بر عکس و والسلام .

همين " مینی - ليست " شش نفری و نحوه حل آن نمونه کاری بود که در تنظيم ساير نامزد ها انجام گرفته بود . با وجود آنکه بيش از ۱۷ سال از وحدت حزب و فرقه میگذرد ولی هر بار که آزمایشی بعمل می آيد سطحی بودن و مصلحتی بودن آن بچشم ميخورد . در حقيقت اين وحدت سازمانی حزب و فرقه از پایه خراب بود و از همان آغاز سست می بود . و بر مبنای سازش و آجيل دادن و آجيل گرفتن بنا شده بود . و بهمين علت هم در طول زمان هرگز بهبودی نيافت و از مراحل بحرانی سختی گذشت و بنظر من هرگز هم در مهاجرت سوسيالیستی بهبودی نخواهد یافت . لذا شيوه های اعمال شده در کنفرانس وحدت در پلنومهای بعدی بقوت خود باقی ماند . وقتی کنويتاسيون در پلنوم ۱۲ بعمل آمد حتماً ميايستسی در کنار کاندید از حزب ، کاندیدی هم از فرقه اضافه بشود و تعيين آنهم البته با نظر رفیق غلام بود . حالا آن فرد صلاحیت لازم را دارد يا ندارد بهمان اندازه مربوط به کمیته مرکزی مييد که آوردن آن رفیق و رفقای دیگر قبلا ببعنوان مشاور کمیته مرکزی (۱) بهمين ترتيب هم وقتی مشاوره هـ ۱۰ انتخاب شد باز هم یکی از حزبی ها و دیگری از فرقه بود و قس علیهذا .

بر همين روال تدارک کاندید ها برای برگزینی در پلنوم ۱۱۵م بر اساس چانه زدنه های طولانی دود بپير و غلام يحيی صورت گرفت . لذا مهر و نشان خود را گذاشت . از هشت نفر عضو اصلی چهار نفر از رفقای حزبی و چهار نفر از رفقای فرقی و از ۱۳ نفر عضو مشاور هشت نفر از رفقای حزبی و پنج نفر از رفقای فرقی

(۱) یکبار دیگر لازم بتذکر است که اشاره با افراد صرفاً از نظر اصولی است و در چهار چوب انتقاد به شيوه کار مسلط در کمیته مرکزی است . والا منظوم بهبودی اين نيست که اگر کادری از افراد سابق حزب بود حتماً خوست و اگر کادری از افراد سابق فرقه بود حتماً بد است . از روی تمام صداقت ميگويم که بنظر من در بين کادره های با ريشه فرقی افرايمراتب انقلابی تر و سالم و صالح تر از عدد ۱۴۱ از رفقای کمیته مرکزی ما هستند که ريشه حزبی دارند . انتقاد من از فرقه هم پايين مناسبت نيست که خصوصت در کار است . بلکه در همان چهار چوب اصول و بعلت معايب جدی سازمانی است که در فرقه وجود دارد و با رها توسط عده از کادره های مسئول آن و از طرف رهبری حزب بيان شده است .

مورد موافقت قرار گرفت و به پلنوم ۱۱۵ پیشنهاد شد .
اقدامات بعدی هـ ۱۰۰ . و بخصوص دبیران از نظر زیر پا گذاشتن موازین حزبی و اساسنامه و بی‌اعتنایی
به نظریات افراد کمیته مرکزی و کاریکاتوریزه کردن پلنوم در تاریخ ۱۸ ساله فعالیت کمیته مرکزی در مهاجرت
بی‌سابقه بود .

اولین سوال توأم با تعجب افراد پلنوم این بود که چرا ماده ۲۷ اساسنامه اصلا مورد توجه قرار نگر-
فته است . ماده ۲۷ اساسنامه صراحتاً دارد که " هرگاه بعضی جای يك و یا چند نفر از افراد کمیته
مرکزی خالی بماند کمیته مرکزی میتواند با اکثریتو ثلث آرا از بین مشاورین عد خود را تکمیل کند .
در موارد فوق‌العاده و یا در صورتیکه ضرورت ایجاد کند کمیته مرکزی میتواند از بین سایر اعضا حزب نیز
افراد ی را بعصویت کمیته مرکزی برگماری نماید " . این ماد " از چند جهت صراحت دارد .
اولا - موضوع تکمیل يك یا چند نفر است . یعنی محدودیت عد . در صورتیکه همانطوریکه بد رستی
رفیق آذرنور تذکر داد بیش از ۱۰۰ درصد تعداد افراد پلنوم کمیته مرکزی افزایش می‌یابد و این کاملاً غیر
عادی است .

ثانیا - ماده ۲۷ صراحتاً دارد که جای این يك یا چند نفر باید از بین مشاورین تکمیل بشود و بعد
اگر ضرورت داشت افرادی از خارج برگماری بشوند . در حالیکه از بین ۹-۸ نفر مشاورین موجود که بعضی -
ها ۲۶ سال است که چنین موقعیتی را داشتند حتی یک نفر برای پر کردن جاهای خالی اعضا کمیته مرکزی
پیشنهاد نشده بود . در عرض افرادی پیشنهاد شده بودند که اسم عد ای از آنها برای اولین بار بگوش
اعضا کمیته مرکزی میرسید .

مسئله روشن بود . همانطوریکه در پلنوم گفتیم " گناه " اکثریت این رفقا این بود که در مدت فعالیت خود
در پلنوم بطور نسبی شخصیت و استقلال رای از خود نشان داده بودند . و این آنچه‌ی است که مطلوب
عد ای نیست . و چون تصمیم بر اساس " سازش‌اصولی " بود ، کافی بود که یکی او مهره های حساس
و تصمیم گیرند " با فردی موافق نباشد تا از لیست خارج بشود . وضع عد ای از مشاورین فرقه ای از این
بابت روشن تر بود . بجز یکی دو نفر از مجموعه تمام رفقا ئیکه بعد از کنفرانس وحدت از جانب فرقه به
کمیته مرکزی برگماری شدند ، بتدریج که موقعیت خود را تثبیت کرده دیدند همگی به مخالفت با شیوه های
کار تشکیلاتی غلام یحیی و راه فتودال مابانه رهبری اود فرقه برخاستند . بزرگترین دعاوی افشاگرانه
در باره فقدان دموکراسی حزبی و مضحکه و ساختگی بودن آنچه را که انتخابات و نظام انتظامات فر قوی
می نامیدند از جانب همین رفقا مطرح شد . هنوز فریاد رفیق فقید پیشنهادی در پشت تریبون پلنوم در
گوشم طنین انداز است . در مقابل " توضیحات " غلام یحیی مبنی بر انتخابات و تصمیمات دموکراتیک ،
پیشنمازی برای نشان دادن فرمایشی و ساختگی بودن آنها اعلام کرد که شما اتومبیل فرقه را زیر پای من
بگذارید و ۴۸ ساعت هم نگذارید که غلام باین و آن تلفن بکند تا من حکم اعدام او را از ۹۵٪ خوزه های
فرقه برای شما بیاورم . آنوقت نه رفیق دانشیان و نه فردی از طرفداران ایشان جرأت نکرد کلمه ای در
رد آن بگوید . زیرا کمتر کسی باندازه پیشنهادی که سالها عضو هـ ۱۰۰ فرقه و مسئول مهمترین واحد آن
(پاکو) بود از ته و توی دستکارهای انتخاباتی آگاه بود . خود او که سالها با تفاق آرا ، بصدر کمیته
پاکو انتخاب شده بود . همچون زبان بناتقاد گشود و مورد غضب غلام یحیی قرار گرفت با تفاق آرا از مسئولیت
خود عزل شد ! البته مسئله نبودن دموکراسی و تسلط شیوه مطلق العنانی در گزارشات متعدد د افراد
رهبری و حتی گزارش کمیسیون بوری کمیته مرکزی آمده است و موضوعی نیست که براه رفقای هـ ۱۰۰ معلوم
نباشد . هیچکس باندازه همین رفقا اسکندری و کیانوری در این باره در گذشته داد سخن نداده اند .
نه فقط مرحوم پیشنهادی ، بلکه حتی رفیق آذرنور که وقتی معاون صدر فرقه بود ، الان مورد غضب است و
از تمام مسئولیت های فر قوی برکنار است . سرنوشت عد ای از افراد مشاور کمیته مرکزی از فرقه هیچ بهتر
از آنها نیست .

اعضا مشاور کمیته مرکزی هم‌علت ابراز استقلال رای و موضع‌گیریهای سیاسی و حزبی مورد کم لطفی هستند و اعتماد کافی بآنها نیست. اینست راز زیر پا گذاشتن اساسنامه حزب در آنچه که مربوط بافرااد مشاور است. بهمین علت تمام افراد کمیته مرکزی که در این باره صحبت کردند روی این نکته که حتی بر اساس ماده ۲۷ اساسنامه قبل از همه باید جاهای خالی را از بین مشاورین موجود پر کرد اصرار داشتند و معتقد بودند که افراد خارج از پلنوم قبلاً بعنوان مشاور انتخاب بشوند و در مرحله بعدی و پس از شناسائی در صورت احتیاج به عنوان اعضا اصلی برنمارد شوند.

ولی افراد ه.ا. که جبهه واحدی تشکیل داده بودند کوششان باین چیزها و استدالات بد هکار نبود. فقط چون روشن بود که د و سوم آرا را نخواهند آورد دست بیک مانور زدند " ماده ای آوردند که مسئله مشاورین به ه.ا. آید" موکول بشود و حق آنها داشته باشد که بر اساس اتقای نظر افرادی از مشاورین موجود را به عنوان اعضا اصلی انتخاب نماید. البته در خارج از جلسه بجان تک تک رفقا افتادند و با استدلال و نصیحت موافقت رفقا را جلب کردند. البته اینجا هم مثل هر مورد دیگر که کار بخرنج میشد رفیق ایرج را بجلو میانداختند و از ریش سفیدی و محبوبیت ایشان برای اتقاع رفقای مخالف حد اکثر استفاده را میکردند.

نکته مهم د دیگری که بر خلاف اصول احزاب کارکی و سنت همیشگی پلنومهای کمیته مرکزی حزب بود - موضوع اصرار ه.ا. در مسئله رای گیری بود. ه.ا. میخواست که بهمه این ۲۱ نفر افراد رنگارنگ یک جا رای بد هییم و آنهم علنی!! همگی اعضا کمیته مرکزی (جز ه.ا. و همان یک نفر دیگر) با آن مخالفتر کردند و تقاضای رای مخفی میکردند. ولی بتدریج که بحثهای داخل و خارج جلسه پیش میرفت مقاموت های اولیه اعضا کمیته مرکزی تقلیل می یافت و در آخر به تسلیم کامل انجامید. تا اینکه بالاخره به قطعنامه ای که تقاضای برگماری ۱۲ نفر را می نمود و در عین حال به ه.ا. آید ماموریت میداد که موضوع مشاورین فعلی را بررسی مجدد کرده و در صورت اتقای آرا تعدادی از آنها را به عضویت اصلی برگمارند یکجا و بطور علنی و با بلند کردن دست رای دادند (جز آذرنور و من).

علت اصرار ه.ا. برای رای علنی این بود که اطمینان داشت در صورت رای مخفی بیش از چند نفر انتخاب نخواهند شد. بخصوص نامزد های غلام یحیی رای نخواهند آورد و عملاً پایه های " سازش اصولی" همانطوریکه در آغاز جلسه گفتند بهم میریخت. متأسفانه برای رفقا مهم این نبود که اساسنامه و سنت رعایت میشد یا نه؟ برای رفقا مهم این بود که نقشه ای که طرح کرده اند به نتیجه برسد.

در حقیقت ه.ا. با مجموعه اعمال و رفتار خود هرگونه لگالیتته حزبی را زیر پا گذاشت. خود اساسنامه را پایمال کرد و پلنوم را هم شریک خود ساخت. در آن صورت چنین کمیته مرکزی و ه.ا. چگونه اعتبار آنها دارد که ازکادرها و افراد حزبی رعایت اصول و حزییت و مراعات اساسنامه و نظامنامه را داشته باشد؟

وقتی بدقت به آن بخش از قطعنامه که موضوع مشاورین را مطرح میکند توجه بکنیم ملاحظه میشد که در نوع خود عجیب و از همه غیر اصولی تر است. توجه بکنید: کمیته مرکزی سابق (۲۰ نفر کم و اصل و مشاور حاضر در جلسه) که دارد در داخل یک کمیته مرکزی به مراتب بزرگتری حل میشد (تقریباً ۴۵ نفر عضو اصلی و مشاور) به ه.ا. آید از داخل کمیته مرکزی بزرگتر انتخاب خواهد شد (که در موقسم تصویب قطعنامه اصولاً معلوم نبود افراد و ترکیب آن چگونه خواهد بود) ماموریت میداد که مسئله مشاورین کمیته مرکزی سابق را حل بکنند!! یعنی احياناً چند نفر را به ترکیب افراد اصلی اضافه نمایند. افراد جدید کمیته مرکزی اصلاً از تصمیم کمیته مرکزی سابق خبر ندارد و در جریان هم گذاشته نمیشوند. من این چنین وضع غیر عادی ناشی از آنستکه کمیته مرکزی حزب فوکیسیون واقعی خود را بمتابه عالی ترین ارگان در غیاب کنکره سوم (کنکره ای که بیست سال است که تشکیل نشده و بد بختاژه هیچگونه پرسپکتیوی هم برای تشکیل آن بچشم نمیخورد) از دست داده است و در این پلنوم پانزدهم آخرین ضربه برای کم اعتبار کردن آن فرود آمد و بصورت یک جلسه فرمایشی و مشورتی بی وزنی در آمد.

از آنجائیکه این قسمت از قطعنامه در باره مشاورین کمیته مرکزی مستقیماً و صرفاً بمن و یکی دیگر از رفقا مربوط میشود که اعضا پلنوم هم اصولاً بر سر آن اصرار ورزیدند، لازم میدانم با اطلاع رفقا برسانم نه در این مدتیکه از پلنوم گذشته است من بتمام جریانات پلنوم فکر میکردم و آنچه را که گذشت تحلیل و ارزیابی کرده‌ام و باین نتیجه قطعی رسیدهام، شرکت من در این بازی لازمه اش سکوت در برابر آنچه که در پلنوم گذشت میباشد. زیرا لازمه اش در درجه اول قبول این قطعنامه‌های است که در آن شرایط غیر عادی و مغایر اساسنامه گذشته اند، میباشد و عملاً صحنه گذاشتن بتمام اعمال و ترتیبات ناشایست و غیر اصولی خواهد بود که در پلنوم ۱۱۵ صورت گرفت. از نظر فردی هم يك سقوط اخلاقی و خطی بطلان کشیدن به سی سال زندگی و مبارزه کمونیستی است. باین مناسبت من باین وعد و دعوت بسکوت با استعفاى خود پاسخ قطعی میدهم.

نکته بسیار مهمی که در مسئله تحول (۱) در رهبری و شرکت دادن کادرهای فعال و جوان حزب بخصوص در ارتباط با ادامه گری و احیای سازمان های حزبی در ایران در حاشیه ماند مسئله واحد ها و کادرهای حزب در غرب بود. که در تمام مدت ۱۸ سال اخیر که فعالیت رهبری حزب در خارج از کشور متمرکز شده است بکلی از نظر دور مانده است. و تصور هم نمیرود که تا وقتیکه این در برابر این پاشنه میگردد تغییری در آن حاصل بشود. ایراد و اصرار من در پلنوم این بود که میبایست در درجه اول از ایران و غرب (و با توجه بوضع سازمان حزب در ایران و شرایط فاشیستی فعلاً بطور عمده از غرب عمده قابل توجهی از کادرهاییکه در طول این مدت آزمایش داده اند بپه کمیته مرکزی بیاوریم و کار حزب را بدست آنها بیاوریم که واقعا کار حزبی میکنند و بار اصلی را بدوش می‌کشند و میتوانند در احیای سازمانهای حزبی در غرب و ایران و سازمان دادن مبارزات انقلابی زحمتکشان کشور ما نقش اصلی و واقعی را بعهده بگیرند. رفقاییکه در سخت ترین شرایط حزب در غرب استوار ماندند و از حزب دفاع کردند و ایمان خود را نساختند پیش از هرکس دیگری شایستگی آنها دارند که در رهبری حزب هم مستقیماً شرکت داشته باشند.

با وجود آنکه از نظر مصلحت سیاسی سالهاست که سازمانهای حزبی در اروپای شرقی و اتحاد شوروی منحل شده اند و با توجه باینکه با خیانت شهرداری ضربات مهلکی به تنه سازمانهای حزبی در ایران وارد شده است، در حقیقت تنها غرب است که بعنوان واحد حزبی عرض اندام میکند. معجزاً رفقا ترجیح میدهند عده ای را از کشورهای سوسیالیستی که بین آنها چندین نفر رفیق پایسن (هفتاد سال و حتی بیشتر) را به کمیته مرکزی برگمارند ولی کادرهای جوان و فعال و با ارزش ما را در غرب به رهبری راه ندهند.

با وجود آنکه "استدلالات" متعددی میشود که این رفتار را توجیه بکنند (مثلاً آنکه اگر رفقای غرب به پلنوم بیایند و از وضع افتضاح آمیز آن با خبر بشوند فرار خواهند کرد. و یا عده ای اظهار نگرانی میکنند که قبول اینکار دادن کارت سفید به فلائی خواهد بود که هرکس را که دلش خواست به کمیته مرکزی بیاورد و غیره و غیره) ولی واقعیت آنستکه در بین گردانندگان ده ۱۰ نوعی عدم اعتماد نسبت به کسانی که در غرب هستند و از "دسترسی" آنها خارج اند وجود دارد. فاکت اینستکه با وجود اینهمه انتخابات و برگماری تاکنون یک نفر از خارج از کشورهای سوسیالیستی به ترکیب کمیته مرکزی آورده نشده است. موارد چندی هم که پیش آمده يك نوع زرنگی و حسابگری در آن نهفته بود. باین معنی که از بین رفقاییکه زندانی میشدند عده ای را برگمار میگردند، ولی از نظر رعایت "امنیت" آنها اعلام نمیکردند. تا اگر نظیر روزبه و حکمت جو شهید میشدند با عنوان کمیته مرکزی آنها در اطراف آن تبلیغات میشد تا بمصدق من آنم که رستم سپهدار بود گفته شود که اعضا کمیته مرکزی حزب خود را در زندانهای شاه می‌کشند.

(۱) البته اطلاق کلمه تحول بآن چیستی که در پلنوم ۱۱۵ گذشت فقط استهزاى معنی کلمه‌ه

تحول میباشد.

والبتة اگر مثل متقی خیانت میکردند روی آن سرپوش میگذاشتند و زیر سبیلی در میکردند .
 رفقا ! اینها حقایق بسیار تلخی هستند که مسلما خوش آیند خیلی ها نخواهد بود . ولی خودتان
 بهتر از هر کس میدانید که عین واقعیت است . آشکار کردن خاوری آیا جز بهد فحلی تبلیغاتسی
 است ؟ حالا اگر این رفیقی را بهمین مناسبت بکشند چه کسی مسئول آنست ؟
 آن یکی د و نفری که بود داده شده است که احیانا از بین کادر های مخفی ایران و غرب در آیند
 بر کماری شوند . خیلی بودار است . در حقیقت نتیجه اولیه آن محروم کردن عد ه ای از بهترین کادر های ما
 در غرب است که خواهی نخواهی در طول سالیان دراز مبارزه بعنوان تود ه ای شناخته شد اند . تازه
 با یکی د و نفر چه دردی د و خواهد شد ؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

کار بعدی پلنوم طبعاً در همان جهتی ادامه پیدا کرد که آغاز شده بود . یعنی در جهت تبدیل
 کمیته مرکزی به يك مجلس فرمایشی که کارش تأیید و تصویب و صحنه گذاشتن به تصمیمات و قطعنامه ها و
 کارهای ه ۱۰ بود . نمونه برجسته آن بحث در اطراف برنامه و اساسنامه جدید حزب بود . در این باره
 من نظریات انتقادی خود را م بعد از پلنوم مشروحاً توضیح داده ام (نامه مورخه ۷/۸/۷۵) و در
 اینجا فقط قسمتی از آنرا که مربوط به شیوه کار و برخورد ه ۱۰ نسبت بآن می باشد نقل میکنم :
 " . . . قبل از وارد شدن در موضوع تذکر این نکته ضرورت دارد که متأسفانه رفقای ه ۱۰ و اداره
 کنندگان پلنوم شرايطی ایجاد نکردند و اجازه ندادند که بر موازین معمول در احزاب کارکي ، برنامه حزب
 در جلسه کمیته مرکزی مورد بحث قرار بگيرد و اجزای آن به تصویب کمیته مرکزی برسد . در حقیقت تصویب
 برنامه حزب اساسی ترین موضوع پلنوم ه ۱۱ بوده است که با آن ترتیب سطحی بآن برخورد شد . بیسن
 طرح برنامه ایکه مدتی پیش متأسفانه وسیعاً پخش شد و بایران ارسال کردید و آنچه که دوسه ماه پیش
 ارائه شد و دیگری که در خود جلسه توزیع شد ، فرقه های فاحشی وجود دارد . که البته در نظر من تغییرات
 اساسی و جدی در جهت بهبود آن شده است . مایه دلگرمی و خوشوقتی است . ولی این موضوع بهیچوجه
 نییابستی علنی برای جلوگیری از بحث آن در پلنوم میشد . بعضی از اعضا کمیته مرکزی علناً در جلسه
 اعلام کردند که اصلاً طرح اصلاح شده بآنها نرسیده است و لذا نظر دارند . بسادگی میشد پیش بینی
 کرد که بعضی با تغییرات انجام شده موافق نباشند . شخصاً مطالب زیادی داشتم که در جهت اصلاح
 و بهبود بیشتر برنامه میخواستم ارائه بدهم و ضیق وقت قبلاً اجازه نداد . بود که آنها را در اختیار کمیسیون
 برنامه بگذارم . . . چنانچه رفقا میدانند بعضی از نظریات من درباره برنامه نظیر راه انقلاب مورد اختلاف
 جدی بود و لذا همه اینها میبایستی در پلنوم مطرح میشد و مورد بحث و تصمیم نهائی قرار میگرفت . باید
 صادقانه و با صراحت گفت که بد بختانه همانطوریکه مجموعه کار پلنوم از آغاز تا پایان نشان داد کمیته مرکزی
 حزب توده ایران از صورت عالی ترین ارگان (در غیاب کنگره که تشکیل آن فعلاً محال است) بصورت يك
 جلسه مشورتی و از جهاتی فرمایشی در آورد شد . و لذا همانطوریکه طرح برنامه حزب توسط ه ۱۰ تهیه
 شده بود ، تصویب نهائی آنهم بعهده همان ه ۱۰ گذاشته شد . در اینصورت معلوم نیست دیگر چه
 احتیاجی واقعی بجلسه پلنوم کمیته مرکز وجود داشته است ؟ "

تصویب اساسنامه جدید هم نمونه فاحشی از برخورد های صوری و مکانیکی و تشریقاتی ه ۱۰ و پلنوم
 که عاجزانه آنرا دنبال میکرد بود . در اساسنامه از انتخابی بودن ارگانها ، تشکیل کنفرانسها ، کمیته ها
 سازمانهای محل کار ، بخش و شهر و ولایت و کمیسیون نظارت و غیره و غیره صحبت میرود . همانطوریکه در
 پلنوم گفتم ، حتی يك واحد حزبی نمیتوان اسم برد که اصول این اساسنامه قابل انطباق با آن باشد .
 سازمان حزبی در کشورهای سوسیالیستی وجود ندارد . در غرب و ایران هم شرایط مبارزه طوری است که
 اصلاً تشکیل سازمانی بر مبنای این اساسنامه امکان ندارد . قسمت مربوط به کمیته مرکزی هم که همانطوریکه
 در این نامه توضیح داده شده است عملاً بهیچوجه رعایت نمیشود . این اساسنامه اصلاً بدون توجه و ارتباط
 با واقعیت حزب ما تنظیم شده است . در حقیقت اساسنامه حزب توده ایران برای شرایط علنی است .

اساسنامه حزب که ساختمان حزب را ترسیم میکند، شکل و عمل سازمانی حزب را مشخص میکند باید محرف خصوصیات زمانی حزب باشد. اساسنامه حزب در شرایط فاشیستی باید خصوصیات سازمانی این شرایط را منعکس کند. اساسنامه قبل از همه چیز باید قابل عمل باشد. لذا پیشنهاد من این بود که آئین نامه های خاصی که جای اساسنامه را بگیرد، برای شرایط مختلف سازمانهای حزبی در ایران و غرب و کمیته مرکزی تهیه بشود و هر کدام از آنها بر همان اساس کارهای خود را تنظیم بکنند. جوابی که از طرف نماینده ه.د. ۱۰ داده شد (رفیق جودت) این بود که "حزب نمیشود که بدون اساسنامه باشد" یعنی برای خالی نبودن عریضه! حالا این اساسنامه حتی یک ماده اش هم قابل اجرا نباشد مهم نیست. مهم آنستکه ما هم اساسنامه داریم.

آخرین آکت پلنوم انتخاب ه.د. ۱۰ جدید بود. تا آنجا که بخاطر دارم این اولین باری بود که ه.د. ۱۰ با بلند کردن دست انتخاب شد. استدلال رئیس جلسه در مقابل افرادی که بر اساس سنت انتخابات قبلی و بند الف از ماده ۹ اساسنامه کذائی تقاضای رای مخفی داشتند، این بود که "برای اینکه در این کار هم اتفاق نظر باشد رفقا رای علنی بدهند". و بعضی از رفقای کمیته مرکزی هم وقتی که از نظر خود عدول کردند، به همین پیام رئیس جلسه استناد نمودند.

البته این مطلب اهمیت خاصی نداشت و تردیدی نیست که همین ه.د. ۱۰ دوباره انتخاب میشد و احتمالاً بعضی نظیر غلام یحیی آرا، کمتری میآورد. ذکر این آخرین آکت از آن جهت مهم است که نشاندهنده ادامه یک سیاست معینی از اول تا آخر جلسه از طرف ه.د. ۱۰ بود. در عین حال استدلال رئیس جلسه که دبیر اول حزب هم میباشد از این جهت جالب است که تأیید میکند که در صورت مخفی بودن انتخابات نتایج آرا، طور دیگری خواهد بود. یعنی عده ای از افراد کمیته مرکزی وقتی رای علنی میدهند همیشه عقیده خود را ابراز نمیکنند. لذا تحمیل شیوه انتخابات علنی در حقیقت اعمال فشار روی افراد کمیته مرکزی است. و این یک واقعیت دردناکی است که همگی بدان واقفیم و در حقیقت برای اثبات آن احتیاج چندانی به اظهار نظر رفیق ایرج نبود.

در همان روزهای اول که مسئله کثویتاسیون (برکمار) مطرح بود یکی از رفقای مهم کمیته مرکزی می گفت که من بهر قطعنامه ای که از طرف آنها (منظورش ه.د. ۱۰ بود) بیاید رای خواهم داد و صریحاً می گفت که تو خوشبختانه وضع دیگری داری و رفته ای بغرب و از دسترسی اینها خارج شده ای. من زندگی ام دست اینهاست و هر روز بازی تازه ای در میآورند. بخاطر دارم که در پلنوم ۱۲ پیرمرد مرحوم رفیق حکیمی که به قاسمی و فروتن ارادت وافری داشت و همیشه چون کوشش نمی شنید در جلسات پلنوم بدست قاسمی نگاه میکرد و رای میداد و چه شوخی های طعنه آمیزی بین ماها بهمین مناسبت برقرار بود. وقتی که همراه با بقیه باخراج آنها رای داد من تعجب کردم و علت را پرسیدم. جوابش این بود که "مرا انداخته اید در دهن این اژدها (منظورش رفیق دانشیان بود) چه خاکی بسر بکنم. اگر در لهستان مانده بودم رای نمیدادم" نمونه ها بسیار است و خود شما رفقا بخصوصی از این وضع آگاه هستید و بهمین علت هم در مسئله برکمار و وجه در انتخابات ه.د. ۱۰ مانع رای گیری مخفی شدید.

وقتی که انسان تمام آنچه را که در پلنوم گذشته است در نظر میگیرد و آنوقت اطلاعاتی به دبیر خانه را میخواند و گفتارهای بیک ایران را باین مناسبت کوثر میکند نمیتواند از طغیان و عصیان روحی باز بماند همانطوریکه در آغاز فتنه این همه دستکاریها و بی قانونی و لگد مال کردن اساسنامه و سنن حزب را بنام "سطح عالی اصولیت، قاطعیت، وحدت نظر" معرفی میکنند و میگویند که "مقام ارجمندی را در تاریخ حزب ما احراز خواهد کرد! و از "روح وحدت، یکپارچگی که در تمام مدت تشکیل پلنوم حکمفرما بود و اتفاق نظر کامل در تصمیمات بود" سخن میگویند.

استعفای من از کمیته مرکزی در عین حال بیان خارجی این طغیان و اعتراض روحی باینهمه جعل و کذب رهبری در مقابل افکار عمومی و انقلابیون کشور است.

رفقای ه.د. ۱۰! همانطوریکه در آغاز این نامه فتنه اتخاذ این تصمیم بسادگی انجام نکرده است.

بعد از پایان پلنوم یکماه و نیم مستمراً روی این مسئله فکر کردم. بخصوص از تصمیم عجولانه میخواستیم اجتناب بکنیم. زیرا عصبانیت ناشی از وضع جلسه ممکن بود در تصمیم من تاثیر آئی داشته باشد. همانطوریکه در این نامه توضیح داده شد و برای رفقای ه.د. و کمیته مرکزی هم که شاهد عینی بوده اند، روشن است که من با بسیاری از حوادثی که در کمیته مرکزی و پلنومهای گذشته اتفاق افتاده بود موافق نبودم و داناتماد رزد و خورد بوده ام. لحظات فراوانی پیش آمده بود که ناامیدی و یاس من از رهبری به نهایت خود رسیده بود و لذا بارها فکر کناره گیری برایم مطرح شده بود. آنچه چیزی که بیش از همه مرا از توسل به تصمیم فوری و تنها مانع میشد و وعده ای از رفقا ما را از عواقب آن میترساندند از جمله این بود که در صورت کناره گیری جای ما را افراد نابابی پر خواهند کرد. حلا دیگر این مسئله مطرح نیست. در کنار چند نفر رفقای نسبتاً سالم و با ارزش، باندازه کافی از همه نوع افرادی که از آمدن آنها ما را میترساندند، به کمیته وارد کرده اند. بنابراین مصلحت اندیشی از این نوع دیگر معنی ندارد.

از طرف دیگر امید من این بود که در مقابل بن بست ترکیب کمیته مرکزی موجود و تضعیف واضمحلال تدریجی آن بعزت مرگ عده ای و کهنولت فوق العاده رفقای دیگر، مسئله تقویت و تحول رهبری با وارد کردن خون تازه و جوان جبران بشود و اینکسار همانطوریکه در بالا تذکره دادم جزئیات وارد کردن تعداد نسبتاً وسیعی از کادرهای جوان حزب در غرب و اطراف ایران و ایران امکان ناپذیر بود. تصور باطل من این بود که رفقا با این نتیجه از لحاظ صلاح نهضت خواهند رسید و باید برسند. و لذا وظیفه خود میدانستم که در حل این مسئله در داخل کمیته مرکزی کمک موثری بکنم. بهمین علت علیرغم اینهمه ناامیفات و حوادث غیر قابل تحمل در پلنومهای گذشته، وضع را تحمل میکردم و این سبب های ترش را قورت میدادم. زیرا بخیر و صلاح حزب توده ایران (نه حسن و حسین) عمیقاً علاقه مند بودم. ولی تجربه پلنوم پانزدهم نشان داد که رفقا در این فکرها نیستند و با اصلاً قادر نیستند و اصرار دارند که کمیته مرکزی یک واحد مهاجرت سوسیالیستی بماند. حال آنکه عمیقاً معتقدم که چنین کمیته مرکزی هرگز نخواهد توانست بوظایف خود که تجدید سازمان واحد های حزبی در ایرانست و در سازمان دادن انقلاب ایران نقش لازم را ایفا بکند. تصور اینکه جنبشی را بشود از پنج هزار کیلومتر رهبری کرد و آنهم بدست کسانی که بین ۲۵ تا ۳۰ سال است که از وطن خود دور هستند، یک خود-فریبی و خیال واهی است. پلنوم پانزدهم این آخرین امید مرا به یاس تبدیل کرد. مسلماً ما پلنوم دیگری آنهم با این زودبها نخواهیم دید. مگر آنکه فرد مهمی از رهبری را بخواهند دراز بکنند و یا خدای نکرده بخواهند به جریان دیگری نظیر شهریاری رسیدگی نمایند. ه.د. با مجموعه رفتار خود عملاً کمیته مرکزی را منحل کرده است و بجای آن مجمعی مشورتی بوجود آورده است که همانطوریکه بدستی آذ را اولو مطرح کرد به جلسه فعالین مبدل شده است. بنابراین شرکت در چنین جلساتی اگر هدفهای حسابگرانه و استقاده از عنوان و یا باری بهر جهت نباشد بچه درد میخورد؟

منصفانه باید گفت که تازه در این پلنومها مگر چقدر مسائل اساسی نهضت و انقلاب ایران مطرح می- شده است؟ اگر پلنوم وسیع چهارم را که یک واقعه استثنائی و تک در تاریخ حزب ما بود کنار بگذاریم در حقیقت هر بار که پلنوم دعوت شد است عمدتاً یا برای رسیدگی به افتتاحات افراد رهبری و یا برای حل موقتی تضادها و اختلافات سنتی عده دیگر بوده است. اکثریت اعضا کمیته مرکزی هم یا محلل، یا تماشاگر و یا آلت فعل بوده اند. حتی در همان پلنوم وسیع چهارم هم ۱۴ نفر عضو با ۱۴ رأی تفرق متقاوت بجلسه آمدند و هرکس هر چه به قلم اشر میآید برای کومیدن و رسوا کردن طرف مقابل بکار برد. ذکر آنهمسه اتهامات در این نامه مایه شرم است. فقط کافست به قطعنامه پلنوم در این باره که از طرف کادرها مطرح و به تصویب پلنوم رسید اشاره بکنم. در قطعنامه در اشاره باین نکته که رفقای کمیته مرکزی "در مبارزات خود شیوه های پکلی غیر اصولی و ناسالم بکار میبرند". این شیوه ها را "تسمت زنی، پرورده سازی، سوء ظن بیجا، عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی، ناسازگاری با کلیت تک روی، خشونت، لجاجت، کین توزی" نام برده است.

منتهی خصوصیت استثنائی این پلنوم و شرایط تاریخی دوره بعد از شکست ۲۸ مرداد موجب شد که برای اولین بار و فقط همان یکبار کادرها توانستند نقش اساسی در آن ایفا بکنند و یک جمع بندی انتقادی و بنیادی از گذشته حزب و رهبری بنمایند. ولی اشتباه اساسی کادرها که ناشی از صداقت و سادگی و خوش باوری آنها بود (و ده تشکیل کننده سوم حد اکثر تا دو سال دیگر ۰ فعال ۱۸ سال از آن میگذرد) بآنجا کشید که کار خود را بهمان تحلیل ها و بررسی ها و قطعنامه ها محدود کردند و نتایج تشکیلاتی نگرفتند و بهمین مناسبت کمیته مرکزی دست نخورد ماند و ه ۰۱۰ از بین همان افرادی انتخاب شد که در پلنوم بآن ترتیب فوق الذکر محکوم شد. بودند ۰ بهمین مناسبت ه ۰۱۰ منتخب پلنوم از پخش همه قطعنامه های پلنوم جلوگیری کرد و با این عمل خود نشان داد که بآن قطعنامه ها نه از روی عقیده بلکه بطور مصلحتی رای داده بود.

در پلنوم ششم مسئله اخراج کشاورز مطرح بود. پلنوم هفتم و کنفرانس وحدت محل موضوع "وحدت" حزب و فرقه در مرکز فعالیت قرار گرفته که درباره بعضی خصوصیات و نحوه اجرای آن در این نامه اشاره کرد مولی حدیث آن در حقیقت خیلی مفصل و از حوصله این نامه خارج است. پلنومهای نهم تا یازدهم اوج اختلافات رهبری حزب "بخصوص بوری موقت" با رهبری فرقه و بطور اخص با شیوه های غیر اصولی و غیر تشکیلاتی دانشیان بود. در این دوران بود که دانشیان و رهبری فرقه انواع اتهامات را به رهبری حزب وارد نمودند و کمیته مرکزی را متهم میکرد که چهار بار سازمان فرقه را در ایران به پلیس لو داده است!!! اختلافات بجائی رسیده بود که بوری موقت تصمیم به برکنار نمودن غلام یحیی از صدارت فرقه نمود. ولی چون پشت ایشان به کوه اُخند بود و در داخل کمیته مرکزی اختلافات و تشنجات در پلنومهای ۱۰ و ۱۱ اوج خود رسیده بود، کار سرانجام به "صلح" موقت کشید و دود آن بچشم آن رفقای رفت که در این جنگ زرگری وسیله و سپر بلا شد. بودند.

در پلنوم دهم مسئله راد منشر در ارتباط با جاسوسی پسران یزدی مطرح بود و اثری اصلی جلسه مصروف آن شد. همان اختلافات سنتی و کومه بینی ها و ضعف عمومی کمیته مرکزی و بعضی عوامل ناشی از شرایط مهاجرت سوسیالیستی موجب شدند که راد منشر علیرغم مسئولیت سنگین اش، در همان موضع دبیر اولی (تحت نام صدر بوری کمیته مرکزی) بماند و ده سال بعد افتتاح خانمان برانداز شهریاری بوجود آید.

در پلنوم یازدهم مسئله اخراج قاسمی و فروتن و تعلیق سخانی مطرح بود. در همین پلنوم بود که عده ای از بهترین مهربه های رهبری به مجرد اطلاع از نظر در عرض چند ساعت ۱۸۰ درجه تغییر عقیده دادند و باکشانند اکثریت پلنوم بدنبال خود ننگ ابدی بر دامن کمیته مرکزی نهادند. در پلنوم چهاردهم مسئله جاسوسی شهریاری و کنار گذاشتن راد منشر از دبیر اولی کار اصلی ما بود. آیا لازم است درباره این تراژدی حاطر رفقا را با یادآوری مجدد آنچه که گذشت آزرده بکنم؟ با آنچه در این نامه نسبتا مفصل گذشت روشن میشود که تصمیم من مبنی بر استعفا از ترکیب کمیته مرکزی بمناسبت "رنجش" از کسی و یا ارکانی نیست، بلکه یک عمل سیاسی و موضع گیری سیاسی میباشد. و در چهارچوب مبارزات داخل حزبی است. بهیچوجه معتقد نیستم که حزب خود ایران ملك مطلق کسی و یا گروهی باشد که از آنها پیروم و کناره گیری بکنم. حزب خود ایران تعلق بهمه ما دارد و هرکس متناسب با کار و فعالیت مثبت و مفید خود در آن سهم دارد. آن رفقا و مبارزینی نظیر تیزابی ها که در شرایط خفقان آور ایران مبارزه میکنند بمراتب ارزش حزبی و تعلقشان به حزب بسیار کم است، و ارطغان ها، داداش- تقی زاده ها بیشتر از ۹۰٪ اعضا کمیته مرکزی ماست که عالی ترین مقامات حزبی را اشغال کرده اند و کاری جز "زندگی کردن در غربت ندارند".

بهمین مناسبت هم کناره گیری من از کمیته مرکزی به معنی کناره گیری از حزب نمیباشد. بهیچوجه موجب آن نخواهد شد که کوچکترین تصویری در کارهای حزبی و ماموریت های حزبی من رخ بدهد. فعالیتها و ماموریت های من در افشا، رژیم، مبارزه برای واژگون کردن سلطنت پوسید و ولی سمج پهلوی، در دفاع

از زندانیان سیاسی و مبارزین داخل کشور و کوشش در تجدید سازمانهای حزبی در ایران و در غرب
مثل سابق ادامه خواهد یافت. مگر اینکه رفقا نخواهند و یا عملاً سنگ بیاورند.

بابك

www.iran-archive.com

۲/۳/۷۸

به ه. ا. کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای گرامی، پس از سلام، اعلامیه ه. ا. در باره حوادث و حرکت بی سابقه و پر شور مردم تبریز حاوی نکاتی است که بنظر من از نظر تحلیل واقعه و موضع گیری حزب نادرست و مضر میباشد که مسئله اگر سریعاً اصلاح نشود و در ادامه آن سرسختی بکار برود، دود آن بچشم همگی فرو خواهد رفت. بهیمن مناسبت کوشش میکنم در این اولین فرصت ممکن نظر خودم را در باره آن و بعضی مسائل که به آن مربوط میشود ذیلاً مطرح نمایم. البته زودتر از اینو همان اولین روز اطلاع تلفظاً عدم موافقت خود را به رفیق کیانوری اطلاع داده ام که به آن در همین نامه اشاره خواهم کرد.

در اعلامیه حزب چنین میخوانیم: "در جریان اخیر حوادث رژیم بنا بشیوه همیشگی خود، با دستزدن به یکسلسله خرابکاری دست چاقو کشان و اوپاشان ساواک در تقلصت، این بربرست آدامکشان خود را توجیه کند و کسانیرا که با استفاده از حقوق حقه قانونی خود در نهایت نظم دست به تظاهرات زده بودند مورد آزار و اهانت و تعقیب قرار بدهند".

اگر اعلامیه حزب را مبنای توضیح واقعه قرار بدهیم، معنی اثر این میشود که رژیم دست خود و عاملش حزب سه ساخته رستاخیز و صدها شعب بانکهای خصوصی، دولتی و داخلی و خارجی و دیگر مراکز دولتی و مرکز جوانان حزب رستاخیز را به آتش کشیده و با خاک یکسره کرده است تا تظاهرات مردم را که مثل بچه آدم در نهایت نظم دستبه تظاهرات زده بودند بمخالفت خونریز کند!

شهادت غفوق العاده دقیق و جالبی که از قم راجع به وقایع آنجا رسیده است و بزودی از طرف کمیته حقوق بشر در پاریس منتشر خواهد شد (که سریعاً برایتان خواهم فرستاد) بخوبی نشان میدهد که آنجا تکیه رژیم بهانه تراشی میکند. از حدود یکی دوتا سنگ انداختن و شیشه شکستن و دوسگد انداختن تجاوز نمیکند. اینکه جریان تبریز چگونه آغاز شده و به هیجان عمومی و قهر بیسابقه ای - تبدیل شده است و کاری نیست که از پاریس برلین آنهم بر اساس اطلاعات خبرگزاریها، روزنامههای رسمی و نیمه رسمی و امثالهم تعیین نمود. لازمه آن بودن در محل و شرکت و وسیع در جریان و داشتن شبکه منظم اطلاعاتی است. ولی مطالعه مجموع اطلاعات و شواهد موجود و برخورد منطقی به آنچه که گذشته است، تردید نمیتواند باقی بگذارد که بخش عمده این تهاجمات خرابکاریها و اعمال قهر ناشی از توده های شرکت کنند و نیروهای رهبری کنند، حوادث بوده است.

قصدمن در این نامه چندان این نیست که آیا این کارها که شده است درست بوده است یا نه؟ زیرا نیخواهها وارد شدن و توسعه آن در یکپلمیکی بیافتم که ممکن است باصل مسئله مورد انتقاد من سایه بیاندازد. منکستو حق حزب و رهبری است که بدلیلی (که البته همیشه باید منطقی و عینی باشد تا حد اقل اعضاء حزب و اشخاص بی غرض خارج را بتواند قانع سازد) مخالف عمل و یا سیاستی باشد و آنرا آشکارا بگوید. اما اینکه کاربرد که عندتاً و اساساً شرکت کنندگان در این تظاهرات انجام داده اند (که به قیمت دادن صدها شهید و صدها زخمی تیپام شنیده است) و بعنوان کار ساواک و چاقو کشان و اوپاشان قلمداد کردن و اساساً یک تحلیل و توضیح وارفته از واقعه بزرگی دادن و چه نسبتی با موضع گیری یک حزب در باره این مسئله یا آن مسئله دارد؟

رفقا خواسته اند و اصرار کرده اند که این اعلامیه را تکثیر کرده و وسیعاً به ایران برسانیم. لایند این کار را از همه جا هم خواستماند. اگر خدای نکرده این اعلامیه بدست مردم داغ دیده تبریز برسد بدستان هزاران نفری برسد که خشم انقلابی هدایت نشده و سازمان نیافته و عقده های گره خورده خود را در حمله کردن و ویران ساختن موسسات عالی و مرکز حزب واحد - سبیل سیستم - نشان داده اند آنوقت این عده چه عکس العملی از خود نشان خواهند داد و چه یاسی به آنها دست خواهد داد و وقتی ببینند که حزب توده ایران آنها را (بدون آنکه خواسته باشد) اوپاشان و چاقو کشان ساواک قلمداد کرده است؟ استنباط من اینست که رفقا این واقعه عظیم را با قالب های تنگ از پیش ساخته و بطور ذهنی ارزیابی کرده و فرمول وارطان پرداخته اند. حال آنکه رهبری حزب ما میبایستی -

الانهای تازه ایرا که در ماهها پیش از مبارزات سردمچشم میخورد و در واقعه تبریز به اوج خود نزدیک شده است بررسی میگردند و از آن نتایج لازم و عملی را برای رهبری مبارزات توده ای آیند به دست می آورند . بنظر من عامل تازه و قابل توجه آنست که مردم به تنگ آمدن ترس را کنار گذاشته و به حمله پرداخته اند . مردم دیگر از رژیم و پلیس آن وحشت ندارند و حتی از مرگ هم نمیترسند و برای دادن قربانی و بقول لنین برای آنکه در راه انقلاب جان خود را فدا بکنند آماده فداکاریهای بزرگ و جان بسر کف هستند . این یک موضوع تازه و بکلی امید بخشی است . (در گزارش مربوط به وقایع تم آمده است که از جیب یکی از شهدا وصیت نامه او را پیدا کرد ماند) . تحلیل حزبها در باره این وضع جدید چیست؟ شمارهای ما چه میباشد ؟ سازمان حزب ما در ایران چه باید بکند ؟ این شور و هیجان چگونه باید رهبری شود و کانالیزه گردد ؟ (گو اینکه وقتی انسان در نظر میگیرد که تمام این کارها از فاصله پنسج هزار کیلو متری باید انجام شود . از طرح سوال خود پشیمان میشود و مایوس میگردد) . اگر به اعلامیه برگردیم ، بنظر من در اینگونه موارد که حزب اطلاعات لازم و کافی ندارد بهتر است از موضع گیری صریح خود داریکنند . اگر همان اعلامیه بدون حمله مورد ایراد منتشر میشد ، چه عیبی داشت ؟ مثلاً اعلامیه خمینی در باره حوادث تبریز در همین چهار رچوب است . در حالیکه همیسن خمینی در توضیح حوادث قم صریحاً از تحریکات ساواک سخن میراند و بحساب ساواک میگذارد . البته کوچکترین ضرر کار رفقا به ماها میرسد و که وظیفه دفاع از مواضع حزب را در برابر دیگران و تحریکات مخالفین بعهده داریم . روزیکه از متن اعلامیه خبر شد م ، برفیق کیانوری تلفن کردم تا بدانم آیا چنین موضع گیری بر اساس اطلاعات دستاورد و موثق داخلی است و اگر آری چگونه است ؟ تا ما بتوانیم در مقابل سوالات مردم توضیح بدهیم . من یاشان اطلاع دادم که سازمانهای وابسته به مسلمانان و کمیته حقوق بشر که ارتباطات منظمی با ایران دارند و تمام این عملیات و خرابکاریها و غیره را بحساب خود ه های شرکت کننده گذاشته و از افتخارات آنها اعلام میکنند . خواصتم بدانم که تکلیف ما در برابر سوالات و احیاناً اعتراضات آنها چه باید باشد . متأسفانه رفیق کیانوری (که رفقای ه ۱۰ رفتار و شیوه برخوردش را به انتقاد و انتقاد کننده آشنا هستند) ابتدا با کلی گویی و سپس بمصداق همین هست که هست ، اینکه شیوه و شما یکی نیستی غیره پرداخته که عملاً به بیفایده بودن ادامه صحبتی بردم با خفت و خواری و یلک دنیا تا سف از سر نوشت حزبی مان بخانه برگشتم . من یاشان عاجزانه گفتم که منظور من خرد گیری و یا تعقیب شیوه خاص (آنطوریکه رفیق کیانوری میخواست و انمود سازد) نییاست . ما میخواستیم از سیاستو نوشته های رهبری دفاع بکنیم و برای آن گاهی لازم داریم از شما استدلال و برهان بخواهیم زیرا هیچ چیز باند او و اینکه یک مبارز حزبی نتواند مطلقاً از سیاست رهبری حزب خود دفاع نماید و بجای استدلال دست بمسقطه بزند و بمردم دروغ بگوید و وجود ندارد .

از آنجائیکه اینگونه شیوه ها و عکس العمل رفیق کیانوری مطرح شد و لازم میدانم مسئله دیگری را که مربوط به همین اواخر است مطرح نمایم که بشدت مورد اعتراض من میباشد . در شماره ۹ سال ۱۳۵۶ مجله دنیا در صفحه ۲۷ در مقاله رفیق کیانوری و بعد از توضیح حملات و یاشان و چاقو کشان و بنام " کارگران شاهپرست " در کاروانسراستکی اینچنین فینوسید :

" اینست شیوه جدید دیگری که رژیم برای مقابله با مبارزان راه آزادی برگزیده است و انداختن او یاشان و چاقو کشان حرفه ای دارودسته شعبان بیخ بجان آنان . . . سپس در پاراگراف بعدی چنین آمده است :

" رژیم میکوشد این شیوه را نه تنها در داخل ایران و بلکه در سراسر جهان بکار بندد . حملات او یاشان رنگارنگ با نامهای گوناگون و گاه با ماسک سرخ هواداری از چین و و یا با ماسک ریاکاران هواداران مذهبی به گروههای دانشجویان مبارز ضد رژیم در پاریس رم و برلن غریب و ماینتسن را باید جزئی از همین نقشه کل دانست همه جاسامورین و خود فروختگان دست به هجوم فاشیستی

پاریس و رم و برلن غربی و ماینتس رست چهار محلی است که در ماههای اخیر رفقای ما از طرف گروههای مختلف مائوئیستی مورد حمله قرار گرفته اند و برعکس از این شهرها گروههای مذهبی به ما حمله نکردند و برخوردی نداشته اند. برعکس حتی در همین پاریس آنها بطور سستی از ما پشتیبانی میکردند. و در بزرگترین جلسه عمومی پاریس که به این مناسبت تشکیل شده بود نقش موثری در محکوم کردن مائوئیستها بازی کردند. بنی صدر که رهبر آنهاست در مقابل همه خطاب به من گفت که اگر بار دیگری میز شما حمله کردند، آنوقت با ما طرفهستند و خود من پشت میز حزب توده ایستاده و نشریات شما را میفروشم.]

من از رفقای ده ۱۰ سوال میکنم گفتگلیف ما را در مقابل چنین نوشته های بدون احساس مسئولیت روشن نمایند. به ما بیاموزند که در مقابل سوال یکفد هبی که چرا چنین دروغ بزرگی را نوشته اید چه باید بگوئیم و چگونه از نویسنده آن سطور که در مقام بسیار عالی رهبری قرار دارد و دفاع نمائیم. ما یکی از افراد جوان کمیته حزبی پاریس را که برای کاری بملاقات ر. کیانوری فرا خوانده شده بود مامور کردیم که توجه ایشان را بموضوع جلب نماید تا شاید تکذیبی یا اصلاحی بعدی بیاید. طبق توضیح این رفیق و در یادی امر رفیق کیانوری تصور اینرا داشته است که موضوع مطروحه در مقاله مربوط به ایرانست. بعد که جمله را خوانده اند و خارج از ایران بودن آن جای تردیدی نگذاشته است. گفته اند که گزارشی داشته ایم که در آمریکا چنین کاری شده است. آنوقت رفیق ما توجه داده است که در مقاله اصلا صحبتی از آمریکا در میان نیست و وقتی دیگر راهی برای توجیه نمانده است. توصیه کرده اند که یک جور توجه بکنید. مثلا در پاریس نبوده ولی در یکی از این شهرها بوده است. در این مورد و در یکی دو مورد دیگر بحث کند دیگر جایی برای استدلال نبوده است رفیق کیانوری صریحا آموخته است که سفسطه بکنیم. همانطوریکه مثلا رفیق ف بعنوان نمونه میکند. درست است که در موارد استثنائی و حالات ناگزیر ممکن است آدم اجبارا سفسطه بکند. اما در چنین مواردی چرا نباید شهادت آنرا داشت و گفته اشتباهی رخ داده است. و آنرا با توضیحی در شماره بعدی اصلاح نمود؟ چرا غلطکاریها و اشتباهات رفقا را ما باید مجبور باشیم با سفسطه توضیح بدهیم. بطور کلی در مقاله ترفیق کیانوری و اتهامات ساواکی و عامل امپریالیزم و سیا به سازمانها و افرادی که با ما مخالف هستند. فراوان دیده میشود و بحق و با نهایت تأسف باید گفت که رفیق کیانوری یکی از بنیان و مروجین این شیوه نادرست مبارزه با مخالفین سیاسی است.

ضرر بزرگ آن خراب کردن و یا در فرسه کردن افراد جوان کادرهای حزبی است که بدبختانه در فعالیتهای روزمره و تبلیغاتی خود همین شیوه را تکرار میکنند. ایراد اساسی ما به این شیوه آن است که اساسا مبارزه ایدئولوژیک را با مخالفین با شیوه های مستدل و عقب مانده تهمت زدنها و لکه دار ساختن ها جانشین میسازد و از اینراه به حیثیت و اعتبار حزب ما بعنوان حزب مارکسیستی - لطمه های جدی وارد میسازد.

رفقای گرامی ده ۱۰ آیا باین تذکرات و انتقادات من که تماما صادقانه و در راه خیر و صلاح حزب است توجه خواهد شد؟ آیا ده ۱۰ اما در شرایط کنونی در وضعی هست که میتواند کمکی در اصلاح سبک و بهبود کار در این جهاتی که مطرح کرد نماید؟ شخصا امید چندانی ندارم. ولی وظیفه حزبی و وجدانی من نوشتن و تذکر دادن آنهاست. بامید پاسخ روشن کنند. شما.

با سلام های رفیقانه

بابک

اینکه که کشور ما يك حالت انقلابی را میگذراند و میرود که طومار رژیم خودکامگی و استبدادی محمد رضا شاه را در هم پیچد و از آنجائیکه در حال حاضر دهه ۱۰ تنها ارگانیست که بطور دسته جمعی در باره سیاست و تاکتیک حزب بحث میکند و تصمیم میگیرد و لذا فکر کردم که نظریات خود را در باره سیاست حزب بطور چکیده بیان کنم و اگر رفقا ضرورتی دیدند و آماده ام که حضوراً در باره آنها تبادل نظر نمایم. بخصوص از این جهت که اگر نادرستی در ارزیابیهایم وجود دارد و توضیح بدهند آنچه که در ایران میگذرد و خطوط اصلی واقعیتهای عینی که مبنای فکر منست میشود بترتیب خلاصه نمود:

۱- از اوایل سال ۱۳۵۵، تقریباً همزمان با نامه ۲۴۰ صفحه ای حاج سید جواد یکی بدنیال آن سیل نامه نگاریها و مخالفتهای پنهان و آشکار آغازید و با تشکیل کانون نویسندگان و جلسات شهر و سخنرانیها بر ضد سانسور و برای آزادی و گرد هم آتشیهای دیگر و اما بطور اخص از قیام پر شور و غضب آلود مردم قهرمان تبریز و مبارزات مردم ایران کیفیت نوینی بخود گرفت که در تاریخ چهل ساله اخیر کشور ما از جهت شرکت وسیع توده های مردم در يك مبارزه سیاسی ضد رژیمی بنظیر بی بوده است.

۲- از خصوصیات عمده جنبش انقلابی قبل از همه میتوان نکات زیرین را شمرد:

۳- جنبه وسیع توده های آن، شرکت دهها و دهها هزار نفر در تظاهرات خیابانی مساجد و غیره
 ۴- آمادگی مردم به بالاترین فداکاریها و نثار جان خود، فقدان ترس از مرگ در راه آزادی و استقلال ایران.
 ۵- نلین در آموزشهای متحد د خود روی این مسئله تکیه میکند و انجام انقلاب را بدون چنیسن آمادگی روحی غیر ممکن میسرند.

۶- پیگیری و دامنه دار بودن آن. اینک نزدیک به يك سال است که مردم در شهر های مختلف ایران بپا خاسته اند و علیرغم کشتار وحشیانه رژیم و مردم از پا نی افتند.

۷- جنبه های یرزم آور و تهاجمی و حماسه آفرینی آن که بدست خود مردم صورت میگیرد. مردم ابتکار عملیات را بدست خود دارند و از "رهبران" خود جلوتر هستند و از جهات زیادی "رهبران" خود را بدنیال حوادث میکشاندند و دائماً در ریشه دار کردن جنبش ضد رژیمی و جلوگیری از سازش رهبران معتدل و سازشکار خود جلوگیری مینمایند.

۸- سیمای مهم دیگر این جنبش جنبه آشکارا ضد شاه و ضد دودمان پهلوی است. در خیابانها و در مساجد و دانشگاهها فریاد مرگ بر شاه و مرگ بر دودمان پهلوی و مرگ بر استعمار ظنین افسکن است.

۹- رهبری عملی جنبش عمدتاً بدست محافل مذهبی است. هرگز در تاریخ معاصر ایران بخصوص از جنبش مشروطیت باینطرف و محافل مذهبی تا این حد و باین وسعت موفق نشده بودند خود را قائم مقام رهبری يك حرکت ضد استبدادی و ضد استعماری قرار بدهند. بخصوص اگر ما آن بخش از محافل مذهبی را دیکال را در نظر بگیریم که بدور آیت الله خمینی جمع شده و هرگونه سازش با رژیم را تحریم کرده و مردم را به قیام مسلحانه و ارتش را به نا فرمان برداری دعوت میکنند و عملاً شعار جمهوری میدهند. علل آنرا میتوان در عوامل زیرین جستجو نمود:

۱۰- درست است که رژیم در سالهای بعد از کودتا ضربات چندی به قدرت محافل مذهبی نظیر تصرف بخشی از زمینهای وقف و خارج ساختن سازمانهای اوقاف از دست آنان و سپردن نشان بسدست ساواکیهای معروف نظیر آزمونها دست زد و خمینی را تبعید نمود و عدای از آیت الله های مبارز را کشت و بزند آن افکند و با کنترل پلیسی دامنه فعالیت و ارتباط آنها را با مردم مذهبی محدود نمود. اما نه خواست و نه توانست به ساختار مذهب صدمات مهلك بزند (نظیر آنچه که به حزب ما و یا حتی به جبهه ملی وارد نمود) و نه از امکانات مالی و آنانرا محروم سازد (خمس و زکات مهمترین منبع درآمد آنها) بعکس چون اقدامات رژیم علیه مذهبیون ناقص و محدود بود و آنانرا تحریک نمود و به عکس العمل و انتقامجویی واداشت. یکی از عمده ترین و عامل عدم ناسازگاری خمینی را باید در این

حس انتقامجویی جستجو نمود *

۳ بنابر این از جهات زیادی میتوان گفت که سازمانهای خاصه مذهی دست نخورده ماند * "حزب" مذهب در تمام دوران حکومت کودتا حالت نیمه علنی خود را از دست نداد * رهبری متمرکز "حزب" در قم و رهبری عالی آن در نجف بخصوص این آخری لحظهای از فعالیت باز نایستاد * شبکه "حزبی" از طریق فعالین آنها (آخوند ها و طلبه ها) بطور مستمر ارتباط خود را "توده حزبی" حفظ کردند و سینه به سینه مطالب را به هم میرساندند و باین ترتیب تشکیلات آنها دست نخورده ماند * مساجد محل کفرانسهایی عمومی و مناسبترین شکل ارتباط آنها با توده های وسیع بود * آنها همیشه با استعاره و تفسیر آیات قرآن پیامهای خود را به توده ها میرساندند * سخنرانیهای مذهبی دکتر شریعتی از این باب بسیار آموزنده است * این تنها مذهبیون بودند که حق تظاهرات خیابانی و تشکیل دموکراسیونها را در روزهای بزرگ عزاداری داشتند *

۴ همین امکانات فعالیت علنی و کم خطر * همین نوعی مصونیت از حمله های دشمن * موجب میشود که نیروهای دیگر و حتی عناصر مترقی و غیر مذهبی هم به این جمع ممکن ترین وسیله مبارزه با رژیم استبدادی بپیوندند و آرزوها و تمایلات خود را برای آزادی و زندگی بهتر و برچیدن بساط دودمان پهلوی از طریق شعارهای مذهبی و مذهب * جامه عمل بپوشانند * عین این کار را در سالهای نهضت در ۴۲-۱۳۳۹ گروه جزئی و دیگر مارکسیستها در داخل سازمانهای جبهه ملی انجام میدادند * ولسی عقیم مانند نیروهای جبهه ملی در آلمان و سازشکاری و اضمحلال علنی آن * موجب شد که اینبار این نیروها به حرکات مذهبی روی آور شوند * هم اکنون مذهب به عامل مقاومت ملی * معاندت با شاه و استبداد و به سبیل آزادی و استقلال میدل شده است * بهمین جهت خود نماییهای نظیر چادر سر کردن دختران دانشگاهی * کنش بی سابقه جوانان به مذهب را موجب میشود * اشخاص زیادی از طریق تظاهرات مذهبی خود را از رژیم متمایز میکنند *

عامل مهم و تاسف آور دیگری که موجب شده است رهبری جنبش دست محافل مذهبی بیافتد ضعف نسبتاً

فوق العاده تشکیلات حزب ماست * با وجود آنکه پیشرفت سازمانهای ما در داخل از کشور در یکی دو سال اخیر چشم گیر است * مع هذا در مقایسه با وسعت حرکات توده ای و شدت وحدت تظاهرات خیابانی * هنوز فوق العاده حقیر بنظر میرسد * بخصوص فقدان تشکیلات ما در میان کارگران که تعداد آن به مرز ۵ میلیون رسیده است * بطور آشکاری بچشم میخورد و بهمین علت نیروهای عمده شرکت کنند در تظاهرات یکسال اخیر و نشان خود را روی حوادث بگذارد * بهمین علت نیروهای عمده شرکت کنند در تظاهرات یکسال اخیر را بورژوازی کوچک و متوسط * دانشجویان * طلبه ها * معلمین * کارمندان دولت * پیشه وران * بازاریان کاسبکاران * محصلین * که به آنها بیکاران و اقشار مارژینال شهرها * دوره گرد ها و امثالهم پیوسته اند تشکیل میدهند * شرکت کارگران در این حرکات نه به مثابه طبقه * بلکه بطور انفرادی آنهاست * در مساجد و غیره صورت میگیرد (قیام تبریز یک حالت استثنائی بود) * امواج اعتصابی که در چند سال اخیر کارگران ایران را به سطح اولیه حرکات اجتماعی آورده بود * هم اکنون بطور تعجب آوری فروکش نسبی کرده است * از دهقانان و شرکت آنها در جنبش که متأسفانه اصلاً صحبتی هم در میان نیست *

در اینجا نوعی هماهنگی (هارمونی) بین رهبری شوندگان و رهبری کنندگان از نقطه نظر آید بولوی و چهار چوب شعارهای سیاسی و اجتماعی نتیجه گیری میشود * شاید این از جمله دلایلی باشد که چون کارگران در این مبارزه فعلی انعکاسی از مسائل مبتلی به خود را نمی بینند * و فقدان سازمانهای حزب طبقه کارگر در میان آنها که بتواند آگاهی طبقاتی آنها را تا آنجائی بالا ببرد که بتوانند رابطه منطقی و ضروری را که میان شعارهای سیاسی عمومی (آزادی و استقلال) و مطالبات طبقاتی آنها وجود دارد ببینند و به مأموریت تاریخی خود واقف گردند * باین وضع نسبتاً منفصل طبقه کارگر ایران کمک مینماید *

۴- هم اکنون باقیمانده کارگران جبهه ملی با تاخیر و خجلت زده وارد میدان شده است و چند روزی است

که تشکیل خود را اعلام نموده است. اما بین آنها یگانگی نیست. معجون هشله‌فی است از تاندا نسبا و تمایلات مختلف. اضافه بر آن بین جناح مذهبی جبهه ملی (بازرگان) و جناح سنجایی و فروهر بختیار وجود دارد. حتی بین خود جبهه ملی ها اختلاف، هست. شاهپور بختیار ضد مذهبی و سنجایی مذهبی است. داریوش فروهر تربیت و شیوه های مبارزاتی خاصی دارد که با شیوه های سنتی جبهه ملی نمیخواند. آنها عمدتاً از اسم مصدق و احترام اجتماعی او بهره گیری میکنند که بنویه خود کم اهمیت نباشد. امتیاز آنها آشنائی بمرور سیاست و تجربه عملی است. حال آنکه مذهبیون هرگز در ایران حکومت نداشته اند و اساساً موقعیت آنها چنین کاری را ایجاب نمیکند. اینجاست که عملاً جبهه ملی شانس موفقیت دارد و بنظر میرسد که محافل امپریالیستی هم باین نیرو بیشتر تمکین بدهند تا به مذهبیون رادیکال و از نظر سیاسی و فکری ناسازگار و انعطاف ناپذیر (سبیل این جهت آیت الله خینی در حال حاضر است).

۵- تلاشهای اخیر شاه و حکومت گورنفرمان شریف امامی همانطوریکه شاه در کتاب خود "ماموریت من به وطن" گفته است، خم کردن سر در موقع طوفان است که خطر بگذرد. ماهیت استبدادی و ارتجاعی و کینه اش به کمونیسم و هر حرکت شرقی چیزی نیست که بشود عوض نمود و تغییرش داد. اینها مانور مودیانه است که به قصد شکستن جبهه مقاومت و کاهش شور و هیجان توده هاست. قصد آنها ایجاد اختلاف بین احزاب اپوزیسیون و کشاندن بخشی از آنها بطرف سازش با رژیم میباشد. البته نباید از نظر دور داشت که این مانورها نتیجه ضعف رژیم و دستپاچگی اش و ترس از جنبش مردم است. البته پیش بینی اینکه مانورهای رژیم تا چه حد اثر منفی خود را روی جنبش بگذارد و یا اینسکه نیروهای اپوزیسیون به چه نحوی به مبارزات خود ادامه خواهند داد و و این نبرد تاریخی در وضع و لحظه و مرحله فعلی به کجا خواهد انجامید و کار بسیار مشکلی است. ولی به نظر من حکومت شریف امامی و چهار چوب اقدامات او چیزی نیست که بتواند تعادلی میان یورش توده ها و ضعف نسبی رژیم بوجود بیاورد. اگر رهبران جنبش به آرمانهای خلق و اینهمه خونهای ریخته شده خیانت نکنند و آبرو و حیثیت اجتماعی خود را برای همیشه بر باد ندهند و (که احتمال دارد لااقل بخش رادیکال اپوزیسیون در چنین وضعی بماند) و مسئله دولت شریف امامی خواهد افتاد. آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد و نیافتادن به این دام دشمن است. بنابراین با اتخاذ یک روش تبلیغاتی تهاجمی و تجهیز مردم برای مبارزات انقلابی وقت مناسبی است که میشود امتیازات جدی تری از رژیم گرفت که باید گرفت. جبهه ما جبهه رد نیست، بلکه جبهه تهاجمی بمنظور تسخیر سنگرهای جدید تر برای حملات تازمتر و تصرف سنگرهای دیگری است که لااقل تا سرنگونی رژیم استبدادی شاه و برکناری شخص شاه و این سبیل و مظهر استبداد و خیانت باید ادامه داشته باشد.

۶- یکی از خصوصیات منفی این جریان اپوزیسیون غیر تودهای و همان جنبه آنتی کمونیسم و ضدیت و مخالفت با حزب توده ایران میباشد. کافی است به اعلامیه های خینی و دیگر محافل مذهبی و همچنین به پلاتفرم و اصول سه گانه جبهه ملی توجه بشود. و اگر باین زمینه فکری و خصومت شاه و رژیم ایران را اضافه بکنیم و ضعف سازمانی و تبلیغاتی خود ما را هم به آن اضافه بکنیم، دورنمای تاحص آوری در مقابل ماست که باید با تمام نیرو فکر چاره اندیشی افتاد و که در حقیقت موضوع و هدف اصلی این نامه است و و این مقدمه (که متأسفانه طولانی شد) به همین قصد نوشته شده است.

فکر میکنم موضوع حزب ما را لااقل میشود از دو جهت مورد بررسی قرار داد:

۱- اولاً از جهت تاکتیک مبارزاتی و سیاسی اش.

۲- ثانیاً از جهت سازمانی. در حقیقت این هر دو بهم مربوط بوده و لازم و ملزوم یکدیگرند و در هم متقابلاً تاثیر خواهند گذاشت.

تاکتیک سیاسی و مبارزاتی حزب ما را میتوان صرفاً بر اساس شرایط عینی مبارزاتی و ذهنی (وضع و نیروی حزب) تعیین کرد. شرایط عینی از آنچه در بالا گفته شد بدست می آید: توده های شهری

(عدتاً خرد ه بورژوازی ه روشنفکران ه بازاریان و اقشار مارژینال جامعه) در یک مصاف رو در رو بسا رژیم قرار گرفته اند که بآن زحمتکشان و کارگران در شهرها می پیوندند ه بدون آنکه رنگ و نشان خود را بجای بگذارند . رهبری این جنبش در دست مراجع مذهبی است که در عین طرح شعارها برای آزادی ه از چهارچوب تنگ مذهب خارج نشده اند . آنچه که در این جنبش از نظر تعیین تاکتیک و شعارهای ما بطور اخص قابل توجه است ه جلو بودن توده ها از رهبران خود و ضعف نسبی رهبری است . رهبری جنبش در خارج از شعارهای کلی برای آزادی کوچکترین برنامه و نقشه ای ندارد . اگر چنین وضعی برای مراحل اولیه این جنبش طبیعی و متناسب بود ه حالا دیگر از این مرحله گذشته ایم . بر افتادن رژیم استبدادی در دستور روز است . بنابر این طرح و برنامه اپوزیسیون برای فسرادی دیکتاتوری ضروری است تا توده ها را به مبارزه بکشاند . شعار حکومت اسلامی ه شعار نامفهوم و از نظر عملی غیر ممکن و برای زمان ما یک شعار بدوی و از کار افتاده است . اصول سه گانه جبهه ملی هم فوق العاده کلی است . مردم و مبارزین و طرفداران ما میخواهند بدانند که سیاست و نقشه و هدف حزب در برابر وضع سیاسی بحرانی کنونی و روند انقلابی که همگی شاهد آن هستیم چه میباشد . رژیم استبدادی را چگونه و از چه راهی میشود و باید واژگون ساخت و چه چیزی را میشود جایگزین آن نمود . بطور کلی تمام شعارها و مبارزات و مطالباتی که در ایران میکند رژیم از مسلمانان ه جبهه ملی و حزب ما از چهارچوب بورژوا - دمکراتیک خارج نیست . یعنی پایه های اقتصادی آن بورژوازی و دمکراسی خواسته شده هم دمکراسی بورژوازی است . منتهی هدفهای اقتصاد بورژوازی آن انعکاس خواستهها و منافع بورژوازی ملی است (بورژوازی کوچک و متوسط وابسته به بازار داخلی و با تمایلات و احساسات وطنی) . بهمین علل علیه بورژوازی بزرگ و انحصاری داخلی و هم علیه انحصارات خارجی میباشد . دمکراسی و آنهم دمکراسی بورژوازی است . شعار آزادی های مندرج در قانون اساسی و - و منشور حل متفق چیزی جز آن نمی باشد . مبارزات دمکراتیک کنونی که علیه استبداد سلطنتی و اتوکراسی متوجه است در حقیقت حل تضاد جامعه نسبتاً گسترده سرمایه داری ایرانست که بین زیر بنای تولید "آزاد" سرمایه داری (که معمولاً موسسات و تشکیلات اداری و دولتی "آزاد" را بهمراه دارد) با روینای استبداد مطلق العنانی سلطنتی وجود دارد که مربوط به دوران ارباب - رعیتی و قرون وسطایی است . بهمین مناسبت حزب ما نسبت به هدفهای اقتصادی و سیاسی این جنبش شدیداً علاقمند است و اما شعار های حزب ما چه میباشد ؟ اگر اسناد رسمی حزب را پایه قرار بدهیم ه عبارت است از تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری برای واژگون ساختن رژیم استبداد سلطنتی است . ما دوران طو - لانی روی اصل تشکیل جبهه تنها و تنها برای واژگون ساختن رژیم استبدادی سلطنتی تکیه کردیم و آمادگی همکاری را با هر سازمان و نیرو و عنصری که صرفاً روی سرنگونی رژیم استبدادی موافق باشد ه اعلام نمودیم . اینکه دولت و یا قدرتی که بعد از سرنگونی سر کار خواهد آمد ه چه چهارچوب کلی و حداقل را باید دنبال کند مطرح نکردیم و عابداً از طرح آن برای توسعه جبهه خود داری نمودیم . چنین روشی شاید برای آغاز کار درست می بود . هدف آنروز توجه عموم و تجهیز آنها به مبارزه ضد استبدادی بود . الحق که شعار و توجه اساسی ما به مسئله که از یک تحلیل درست از وضع کشور و جهان ناشی میشد خیلی بموقع بود و اعتبار سیاسی قابل توجهی را بهمراه آورد . حزب ما از نظر طرح شعار واژگون ساختن رژیم استبدادی هزیمون مبارزه کنونی بود . ولی بعلمت ضعف سازمانی ما ه رهبری جنبش بدست دیگران افتاد که البته مسئله اساسی نباید تلقی بشود . زیرا زبردستی ما حزب ما همان بود که با نیروی بسیار ضعیف آنچنان شعاری را مطرح ساخت که رهنمون همگان گردیدند . کاریکه به تنهایی ما هرگز با اجرای آن قادر نبودیم . بهر حال بنظر من از همان آغاز ما میسایستی شعارهای کلی را که بعداً در پیام کمیته مرکزی به مردم ایران مطرح ساختیم ه طرح میکردیم . یعنی واژگون ساختن رژیم استبداد سلطنتی برای تأمین آزادی و استقلال ایران . البته من از همان آغاز چنین نظری داشتم و کوتاهی و تقصیر از منست که همانوقع طرح نکردم فقط در بعضی از نامه هایم

اشاره کلی کردم و گدشتم. فعلا هم طرح آن فایده ای ندارد چون از هر جهت مربوط بگذشته است.

اما آنچه بنظر من برای همین حالا مهم است و کهنه بودن همین شعار بهبود یافته است. مسا هنوز روی جنبه رژیم استبدادی سلطنتی تکیه میکنیم. حال آنکه بنظر من وقت آن است که رژیم استبداد سلطنتی را با سلطنت محمد رضا شاه یکی ببینیم و یکی نکنیم. شعار و تبلیغات کنونی ما باید آن باشد که تا محمد رضا سلطنت میکنند و هرگز استبداد از بین نخواهد رفت. محمد رضا شاه و محمد علی شاه دوران مشروطیت است. واقعا هم همینطور است و تصور اینکه محمد رضا شاه و شاه مشروطه بشود یک خُشباوری کودکانه است.

روند دمکراتیزاسیون و لیبرالیزاسیون راه خود را باز کرده است و نیروهای وسیع و قوی وجود دارند که آنرا خواهی نخواهی عملی خواهند کرد. وظیفه حزب طبقه کارگر بجلو راندن و ریشه دار کردن این روند است. محمد رضا شاه و سبیل ارتجاع و دشمن شماره یک حزب توده ایران است. این دشمن ضربه دیده و گیج شده را که هنوز هم از امکانات فراوان داخلی و خارجی برخوردار است باید با تمام قوا کوبید و مردم را برای چنین مبارزه ای تشویق و تحریک نمود. شعار ما باید برکناری محمد رضا از سلطنت و تشکیل حکومت موقت و انجام یک فرآیند برای تعیین تکلیف سلطنت باشد.

با برکناری محمد رضا از سلطنت و تحت فشار توده های مردم از خارج و حتی همین مجلس فرمایشی مجبور میشود تشکیل یک دولت موقت را از همین نیروهای اپوزیسیون فعلی بپذیرد و چنین دولتی با انحلال مجلس فرمایشی و سازمان دادن یک فرآیند دوم و کار را فیصله میدهد. این در صورتی است که روند پروسه انقلابی کنونی اشکال دیگر و امکانات بهتری را بوجود نیارد.

رفقا در حال حاضر ما همانقدر از نظر نیرو ضعیف هستیم که در آغاز مبارزه برای جبهه ضد دیکتاتوری بودیم. صحت شعار ما همه گیر شد. امروز هم صحت شعار ما میتواند همه گیر باشد. حتی در صورت عدم موفقیت کامل و مردم و زحمتکشان ایران میبینند که حزب ما رادیکالترین شعارهای ممکن روز را میداد. طرح این شعارها هنوز طرح شعارهای استراتژیک حزب نیست. اما به محدودیت شعار تاکتیکی کنونی حزب هم (که دیگر بنظر من کهنه شده است) نی باشد. اگر شعار تاکتیکی کنونی ما در برابر حوادثی که در مقابل چشم ما میگردد جنبه "پاسیف" دارد و شعار پیشنهادی بالا به آن یک محتوی اکتیف میدهد و تجهیز کننده و مشخص است که موفقیت در آن کار نهضت را برای اجرای شعار استراتژیک ما که در برنامه حزب مطرح شده است آسان خواهد ساخت.

حزب ما در حال حاضر ضعیف تر از آنستکه بتواند این جنبش را زیر رهبری تشکیلاتی خود بیاورد. و اگر چنین می بود هدفهای استراتژیکی ما عملی میشد. یعنی به این حرکت بورژوا - دموکراتیک ما محتوای دیگری میدادیم و کادر آنرا عوض میکردیم تا حد یک انقلاب دموکراتیک - ملی مندرجه در برنامه حزب ارتقا میدادیم. از آنجائیکه هیچ سازمان سیاسی موثر دیگری در ایران وجود ندارد که بتواند وظیفه تاریخی حزب طبقه کارگر را ایفا نماید، بناچار حرکت انقلابی فعلی در یکی از درجات انقلاب بورژوا - دموکراتیک متوقف خواهد شد. لذا نقش حزب ما در شرایط فعلی ایران میتواند این باشد که با فشار از خارج و با طرح شعارهای رادیکال و تقویت بخش رادیکال جبهه مخالفین رژیم، بدست آوردن روند انقلابی کنونی را به نهایت ظرفیت دموکراتیک خود بکشاند و احيانا بتواند همزمنی فکری را بهمان ترتیبی که در مسئله جبهه ضد دیکتاتوری بدست آورد، بدست آورد.

طبیعی است که مشکل عمده مبارزات کنونی در وضع فعلی ایران میتواند عمدتاً مبارزات سیاسی باشد مانند اعتصابات و اعتصابات عمومی، تظاهرات خیابانی، هایکوتها و میتینگها و دموکراتیزاسیونها و امثالهم. زیرا تا وقتی که در داخل ارتش تزلزل جدی حاصل نشود آنها هم بنحویکه بخشی از آن عملاً بطرف مردم روی بیاورند و آشکارا از تیراندازی ب مردم خودداری نکنند، با توجه بقدرت سازمانهای نظامی کشور و

انواع تسلیحات مدین ضد چریکی و بخصوص فقدان تسلیحات کافی و عالی در دست مردم توسل به عملیات مسلحانه بی ثمر و ماجراجویی خواهد بود. بدون شك اگر مبارزات سیاسی هم آهنگ باشد و بخصوص بكار كردن هم بگشدد، میتوانند در فاصله کوتاهی رژیم را بزانو در بیاورد. حزب ما هم اکنون باید به بتوسعه این اشكال مبارزه كمك بنماید و بدون اینکه اشكال مبارزاتی دیگر را که بخصوص از طرف محافل مذهبی و خرده بورژوازی رادیکال و روشنفکران انقلابی انجام میگردد تخطئه نماید. حزب ما تا آنجا که حد اکثر امکانات و اجازه میدهد باید برای تجهیز کارگران و تبلیغ و تهییج کارگران اقدامات مشخصی را در داخل کشور تدارك به بیند.

اما در باره مسائل سازمانی و تشکیلاتی. اسفناك ترین جنبه کار از نظر طبقه کارگر و حزب آن

ضعف نسبی فوق العاده سازمانهای حزب در کشور و عدم حضور رهبری در میدان مبارزه است. حتی يك نمونه حزب جدی را نمیتوان سراغ داشت که در مدت یک ربع قرن رهبری آن بطور کامل در هزاران فرسنگ دور از میدان مبارزه قرار گرفته باشد و در تمام این مدت کوچکترین کوششی برای انتقال حتی بخشی از رهبری و یا افرادی از رهبری بایران ننموده باشد. حتی یکبار در تمام این پلنومها چنین مسئلهای در دستور روز قرار نگرفته است که هیچ، رفقای کمیته مرکزی کوشش کرده اند که اینرا "طبیعی جلوه داده و حتی با وضع حزب بلشویک و غیره هم مقایسه بکنند. (به مقالات مجله دنیا مراجعه شود). اگر در همان سالهای ۳۹-۴۲ عده ای از رهبری بایران منتقل شده بودند، هم اکنون در این لحظات بحرانی چه نقشی که بازی نمیکردند. نتیجه چنین وضعی این شده است که یا دهسال کار حزب بدست شیادی نظیر شهریاری بیافتد و یا دست جوانان با ارزش و گمنامی قرار بگیرد که برای خود هیچ میسویی برای احیاء حزب نمیتوانند قائل بشوند و یا بدست جوانانی بیافتد که رهبری آشنائی بسیار محدود و جزئی با آنها دارند و مردم ایران هم آنانرا نمی شناسند.

رفقا میدانم که بیان این حقیقت تلخ پراک همه ما ناگوار و ناخوش آیند است ولی وقت آن رسیده است که با جسارت با آن روبرو شویم و راه حلی بجوئیم. چون اگر این فرصت فعلی هم از دست برود دیگر باید ۲۰-۱۵ سال دیگر هم صبر کرد که عمر هیچکدام از ما کفایت نخواهد داد.

من اینجا قصد خرده گیری و ایرادگیری ندارم. با وجود آنکه هیچوقت در ارگانهای تصمیم گیرنده رهبری نبوده ام و شرکت منم در پلنومها نیکه اغلب یا برای بررسی خیانت یزدیها، شهریاریها تلف شده یا برای رسیدگی به وضع قاسمیها و یا دعوای پایانی ناپذیر حزب و فرقه صرف شده است، مجال آن را نمیداد که اصلا به مسائل اساسی بپردازیم تا منم در کادر محدود خود مشارکتی داشته باشم. معذرا خود را در این مسئولیت شریک میدانم. بنظر من راهی جز راه "بسط رهبری" استقرار آنها در کشور وجود ندارد. طبیعی است که همه افراد رهبری نمیتوانند بایران مراجعت کنند و اصلا مراجعت همه آنها صلاح نیست. اما لااقل میشود چند نفر از آنها را که نسبتا جوان باشند (بین ۴۵ تا ۶۵) و تجربه کار تشکیلاتی داشته باشند باید برای این کار آماده نمود. ه-ا. حزب برای اینکار باید سریعا دست بکار شود. وضع ایران از حالا تا چند ماه دیگر روشنتر خواهد شد و با احتمال زیادی در جهت بهبودی به پیش خواهد رفت و شرایط مساعدی برای مراجعت عده قابل توجهی بوجود خواهد آمد. بحقیقه من لازمست

۱- همه رفقای حزبی و سمپاتیترانها را در غرب موظف کرد که حتی تحصیلات خود را کنار گذاشته و بایران برگردند. هرکس از این تصمیم (بدون غرور موجه قابل پذیرش برای رهبری) سر به پیچد بلا درنگ به سمپاتیتران بدل بشود. برای اجرای عملی آن در هرکشور يك رفیق حزبی مسئول اینکار باشد و تمام فعالیت حزبی خود را در این راه متمرکز سازد. در اولین فرصت جلسه ای از این رفقا با شرکت افراد مسئول ه-ا. تشکیل بشود تا جهات مختلفه اجرای این تصمیم بررسی بشود. تصور بکنید که اگر ما بتوانیم از اینراه صد نفر حزبی و طرفدار از حالا تا ششماه دیگر بایران بفرستیم تا چه حد میتواند در پیشرفت کار عمومی ما موثر باشد.

- چنین کاری ممکن نیست مگر با تبدیل آن به مهمترین و حادترین وظیفه سازمانهای حزبی ما در غرب و با ایجاد سازمان خاص اینکار. این عمل باید در کمال سرپوشی و بی سروصدا انجام بگیرد.
- ۲- باید با امکاناتیکه در ایران داریم و به کمک و تشویق سازمانهای موجود نظیر کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و یا کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و غیره مسئله کارزار وسیع پلری غوغا عمومی و آزادی زندانیان سیاسی و تأمین مراجعت همه تبعیدیها و مهاجرین سیاسی بایران بوجود آورد. بدنبال آن چنین کمیته هایی در غرب و شرق تشکیل بشود که کارزار بین المللی را راه بیاندارد.
- ۳- فوراً با اعضاء کمیته مرکزی تماس گرفته بشود تا لااقل ۶-۳ نفر داوطلب پیدا بشود که در اولین فرصت ممکن حاضر باشند حداقل ریسک را پذیرفته و بطور مخفی و یا نیمه علنی (برحسب شرایطی که پیش خواهد آمد) بایران بروند. اگر بشود چنین داوطلبانی را پیدا نمود، اقدام آنها حتی اگر مدتی بزندان هم بیافتند، تأثیر تبلیغاتی بزرگی بنفع حزب ما خواهد داشت و سد را خواهد شکست. و اگر قرار باشد ریسک نباشد کاری از پیش نمیرود.
- ۴- با توجه باینکه هم اکنون ۱۴ حزب و بروایتی ۱۷ حزب و جمعیت علنی شده اند و عدم حضور علنی حزب ما در ایران بشدت احساس میشود و اساساً مشکلاتیکه همکاری سایر نیروها را با حزب ما وجود دارد. این ضرورت را ایجاد میکند که نوعی حزب و یا جمعیتی علنی بوجود بیاید که بتواند این خلأ را پر بکند. برای اینکار هم با رفقای ما در ایران و دوستان ما بلافاصله باید وارد صحبت شد. و تا دیر نشده است آنرا عملی نمود. هم اکنون افراد و شخصیتهای متعددی در اروپا هستند و می آیند و میروند. بنظر من بعضی از رفقا نظیر ایرج که شخصیت اجتماعی شناخته شده در ایران است باید بخش عمده وقت خود را در غرب بگذرانند و بهمین کارها و تبلیغات حزبی به پردازد. کشور ما در جوش و خروش هست و اشکال سازمانی و شیوه عملی تبلیغاتی ما هم باید متناسب باشد و از دینامیسم بیشتری برخوردار بشود. اگر اشکالات مال در اجرای عملی اینکار هست، ارزش آن دارد که قسمتی را رفقاً بعهده بگیرند و قسمت دیگر را ما میتوانیم بعهده بگیریم. ملاحظات "اهمیتی" و غیره بنظر من فائزتری است. تازه اگر ریسک کوچکی هم باشد. بچه علت نباید با جان خرید. رفیق ایرج میتواند براحتی پاسپورت کوبائی بدست بیاورد و کاملاً علنی باشد. اگر در فرانسه برایش اشکالی باشد میتواند در جای دیگری مستقر بشود. رفقاً اگر با اصل آن موافق باشند من میتوانم سریعاً اقدام بکنم و از رفقای حزب کمونیست کمک بگیرم.
- رفقای گرامی اینها بود آنچه که مربوط بزیایی من از اوضاع فعلی است، و بخشی از افکار و گرفتاریهای فکری من است که تا آنجائیکه میشد در یک ناه نوشت، متعکس کردم. قصد اصلی من مشارکت محدود در بحث هائیکه تصور میکنم خود رفقاً بآن مشغول هستند. امیدوارم که بتواند تا حدی مفید واقع گردد.

با درودهای رفیقانه بابک

متأسفانه کمی فرصت امکان نداد که این ناه را پاکنویسی بکنم لذا خط خوردگی و غلط زیاد است و خوانا هم نیست. خلاصه ببخشید.

من به عنوان يك كمونيست و وظیفه خود میدانم كه این نامه را برای شما بنویسم. وجدان كمونیستی من و بعنوان مبارزی پیر كه بیش از ۵۳ سال از عمر خود را بر سر مبارزه در راه نیل بسه آرمانهای فتنه ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم و پیروزی انقلاب پرولتاریایی در ایران نهاده است مرا به نوشتن این نامه وامیدارد.

چنانكه میدانید اکتون دو سال از بازگشت من از ایران میگذرد و در این مدت به دلیل مخالفتم با خط سیاسی ای كه حزب توده ایران آنرا رهبری میكرد و در سكوت به "تبعید سیاسی" خود گردن نهاده ام. تنها به این امیدكه فشار حوادث رهبری حزب را به اصلاح خط مشی خود وادارد. خط مشی نادرستی كه حزب ما از زمان بازگشت خود به ایران بر پایه تحلیلی غیر واقع بینانه و در نتیجه از نظر تئوریک بی پایه و اساس و در پیش گرفت. من از سنی دیگر امیدوار بودم كه در گردهم آئی كمیته مرکزی حزب سر انجام فرصت آن یابم تا عقیده خود را در برابر كمیته مرکزی حزبم شرح دهم و آنرا توسط آنان باجراء در آورم. اما در مارس ۱۹۸۱ و برگزاری كردهمائی اعضای دست چین شده حزب و یا باصطلاح "پلنوم" كمیته مرکزی حزب توده ایران كه بدون دعوت قبلی و در غیاب ۴۰٪ از اعضای آن برگزار شد (و از جمله نویسنده این نامه كه در كنگره دوم حزب انتخاب شده بود) همراه با پی گیری و ادامه سیاستيك همان خط سیاسی كه توسط رهبری جدید اعمال میشه به امیدواریهای من پایان داد و مرا بر آن داشت كه نتیجه گیریهای شخصی خود را به نظر شما برسانم:

۱- انقلاب فوریه ۱۹۷۹ ایران كه اكثریت مطلق مردم در آن شركت داشتند و به سبب خصلت مردمی و تركیب طبقاتی خود از ماهیتی ضد امپریالیستی و دمكراتیك بهره مند بود.

۲- پیروزی انقلاب بر رژیم موروئی سلطنتی و استبدادی و امپریالیستی شاه و بجای آنكه تحت رهبری طبقه كارگر و حزب آن قرار گیرد و بدست مجموعه مذهبی ای برهبری خمینی افتاد.

۳- هسته رهبری این حزب خمینی گرا با وجود اختلافات و ناهمگونی های درونی كه همه در زیر پوشش اسلام پنهان شده بود و اما در اصل شعارهای دلخواه توده های وسیع دهقانان و بخشی ملی بورژوازی ایران و بویژه بورژوازی طبقه متوسط تجار (یا بازاریان) را عرضه میكرد.

۴- بدین سان خصلت دوگانه (بورژوائی - دهقانی) این "حزب خمینی گرا" (كه بعلاوه بدلیل ریشه های اجتماعی - تاریخی تشیع میتواند قدرت جلب هواداران بسیاری در میان روستائیان و بازاریان داشته باشد) و سبب شد تا بتواند انقلاب ضد امپریالیستی و دمكراتیك مردم ایران را به نفع و به نام خود تمام كند.

۵- تشدید مبارزه طبقاتی و وخامت بحران سیاسی در رژیم شاه تا حد زیادی به سیاسی كردن روحانیت شیعه كمك كرد. این سیاسی شدن چهره روحانیت (بدلیل نبودن جانشینی بهتر از آن) به نوبه خود توده های مردم را بسوی روحانیت تشیع جلب میكرد.

۶- این وضعیت سیاسی خاص كه ضعف حزب طبقه كارگر و دیگر نهادهای دمكراتیك و مترقی از مختصات مشخص آن است و نه تنها رهبری بلا منازع انقلاب را برای خمینی تائین كرد و بلكه در عین حال سبب شد تا در تعیین و تشخیص هویت و مشخصات ماهیت انقلاب و شكل رهبری روحانی آن و خصلت ملی - دمكراتیك جنبش و جنبه های تصادفی و اتفاقی آن و نیز محتوی انقلاب و شكل وقوع یافتن آن نگرشی نادرست بوجود آید.

۷- با نادیده گرفتن آن دلایل عینی كه مذهب را بنا به گفته مشهور آنتی دورینگ به "یكی از شكلهای حرکت زائی واقعی" انقلابی بدل میسازد و راه برای روحانیت شیعه باز شده بود تا این جنبش عظیم مردمی را به حد نازل "شمره اسلام" فرو آورد و آن را صرفا نتیجه تلاشهای روحانیت وانمود كند.

۸- با سود گرفتن از این وضعیت بود كه خمینی و یارانش بجای ایجاد دولت انقلابی موقتی كه نماینده

تمامی نیروهای مردمی باشد و توانستند پسران روی کار آوردن يك دولت موقت و شورای انقلاب (که فقط و فقط از هواداران او بوجود آمده بود) با شتاب در روند استقرار حکومت مذهبی پیش روند. حکومتی که در آن پستهای حساس و کلیدی دولتی به روحانیون شیعه اختصاص داده میشد و نمایندگان نیروهای انقلابی دیگر را بدان راه نبود.

۹- پسران آنکه در ماه مه ۱۹۷۹ خمینی اعلام کرد که: "اسلام از روحانیت جدا نیست" این روند آغاز شد و سیر صعودی خود را تا برقراری کامل پیمود. مراحل اصلی این روند عبارتند از: ایجاد "مجلس خبرگان" یا "مجلس فقها بجای مجلس موسسان مردمی" و تدارک قانون اساسی جدید بر اساس اصول فقهی و قوانین مذهبی که بنا بر آن رهبری بجای آنکه از اراده مردم ناشی شود و تنها و مطلقاً از "الله" مایه میگردد و که این همانا مفهوم "ولایت فقیه" است. و مراد از آن حکومتی است که مطیع بی چون و چرای اراده و رهنمودهای مجتهدی باشد که نماینده آخرین امام شیعه (مهدی) میباشد و همه صفات او را دارا است و فرمانهای شخصی او نه تنها بعنوان رهبری مذهبی و که همچنین بعنوان بالاترین مقام دولتی لازم الاجراست. و بالاخره تشکیل مجلس شورای اسلامی (به جای مجلس شورای ملی) که در آن به وضع قانون انتخاباتی ویژه اکثریت قاطع کرسیها به سلاهای قشری شیعه اختصاص یافت و نیز ایجاد شورای ویژه ای بنام شورای نگهبان قانون اساسی که منحصرراً از روحانیون تشکیل میشود و نسبت به قوانینی که از مجلس میگذشت دارای حق وتو بود.

۱۰- با سر نهادن به این شرط اصلی که همگی آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک باید با قوانین اسلامی موافقت داشته باشد و با جایگزین کردن فکر ملت به "امت اسلامی" یا خلق مسلمان بسا تبلیغ و موعظه جهان وطنی اسلامی که هیچ ربطی به احساسات ملی ایرانیان نداشته با نادیده گرفتن تغییرات اجتماعی - اقتصادی جامعه ایرانی در طول قرون و با خواست بازگرداندن آن به شرایط پیوسیده و کهنه صدر اسلام و با ایجاد حکومتی از نوع پدر سالاری مذهبی و حزب خمینی پایبندهای اجتماعی و سیاسی انقلاب ۱۹۷۹ را بشدت ویران کرد و در واقع خود سدی در برابر امکانات رشد دموکراتیک و متمدنی آن شد.

۱۱- روند بسوی استقرار قطعی حکومت مذهب سالاری و با بیجا دادن به کهنه پرستی مذهبی و طبیعتاً نفوذ روحانیت قشری (یا بنیادگرا) را در دستگاه حاکمیت نیرومند کرد و جناح معتدل هواداران خمینی را به عقب راند. مبارزه کین توزانه بر سر قدرت در میان این دو گروه هسوادار خمینی هر دم شدید تر شده است.

از سوی دیگر افزایش نفوذ جناح قشری بطرز چشمگیری میدان فعالیتهای قانونی نهاد های متمدنی و مردمی (و دموکراتیک) را محدود ساخته است. این تحدید نه تنها دامنگیر حزب خوده ایران (مدافع بی قید و شرط رژیم خمینی) شده است، بلکه همه نهاد های ترقی خواه دیگر را نیز در بر گرفته است (حتی سازمان مجاهدین خلق که خود را پیرو اسلام اعلام کرده باشد). با افتادن رهبری سندیکاهای کارگری بدست انجمنهای اسلامی و دامنه همه فعالیتهای کارگران بشدت محدود شده است.

۱۲- این واقعیت که خمینی و پیروانش مارکسیسم را کفر محض میدانستند و مبارزه علیه آنرا از واجبات میشمردند و نه تنها جو شهید و هراس علیه مارکسیستها آفریده و به تبلیغات کین توزانه و کمونیست ستیزانه و شوروی ستیزانه دامن زده است، بلکه موضع عیقا منفی رهبران اسلامی را در مورد اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نشان میدهد.

در واقع بمقیده من این کمونیسم ستیزی تسکین ناپذیر از همان آغاز رویداد های انقلابی سال ۱۹۷۹ نقش اساسی را در اتخاذ روش مسالمت جویانه از سوی ایالات متحده و انگلستان و دیگر دولت های امپریالیستی در مورد خمینی بازی کرده است. رویداد های چون: وادار کردن شاه به ترك ایران و تأمین راه بازگشت خمینی و اتخاذ موضع بی طرفی "مصلحت جویانه" از سوی سران

ارتش شاهنشاهی • در چنین شرایطی تاکتیک صحیح حزبی که به گفته نینین: "میخواهد پسرولتاریا را بنا به روح و اصول مارکسیسم و نه با دنباله‌روی از حوادث و اتفاقات رهبری کند" چیست؟ با آنکه این پرسش اساسی تا پیش از پیروزی انقلاب هرگز در تمامیت خود در برابر مقامات رهبری حزب توده ایران طرح نشده بود، اما از اواسط سال ۱۹۷۸ برخی از مسائل که با این پرسش رابطه مستقیم داشتند در درون هیأت اجرائیه در اطراف جنبش انقلابی در ایران به بحث گذاشته شدند.

در طی این مذاکرات هیئت سیاسی بر سر دو نکته مشخص با اتفاق آراء^۱ به توافق رسید: ۱- شرکت حزب توده ایران در جنبش انقلابی، و در اتحاد با همه نیروهای مردمی، و از جمله با جنبش مذهبی خمینی، ۲- فراخوان به مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم شاهنشاهی.

با این همه چه در مورد تحلیل جنبش خمینی و چه بر سر دورنمای مرحله بعدی برای پیروزی - انقلاب، نقاط اختلاف چندی وجود داشت. بخشی از اعضای هیأت اجرائی بر نظریه رفیق کیانوری پای میفشردند که محتوی آن را میتوان چنین خلاصه کرد:

جنبش خمینی عیقا ضد امپریالیستی و دمکراتیک و یا حتی ضد سرمایه داری است و در نتیجه در انقلاب ملی - دمکراتیک متحد طبیعی حزب ما است. بنابراین این حزب باید از حکومت انقلابی که با داشتن همین خصلت و در تحت رهبری خمینی بر سر کار می‌آید حمایتی قید و شرط بنماید. بنا بر این نظریه بناگزیر این حمایت به اتحاد سیاسی میان حزب ما و جنبش اسلامی من انجامد و راه آماده سازی حکومتی دمکراتیک را با خصلت غیر سرمایه داری و متشکل از اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی می‌گشاید.

در برابر این نظریه من توجه هیأت اجرائیه را به خصلت خیال بافانه آن جلب میکردم. من بویژه بر آثار شخص خمینی که از ۱۷ سال پیش نوشته و منتشر کرده بود، و نیز با ارجاع به اعلامیه های سیاسی او بر آشتی ناپذیری مطلق عقاید و موعظه های خمینی با اهداف و آرمانهای انقلابی کمونیستها تأکید میکردم. مفهوم "ولایت فقیه" او که حکومتی مذهبی تحت رهبری مطلق مجتهد شیعه را تجویز میکند جای هیچ اتحادی را "با کمونیستها که در نظر او کافر و از آن بالاتر" عوامل ابر قدرت کافر روس "بودند نمیگذاشت.

بهمین دلیل بود که من و با وجود موافقت با لزوم اتحاد با جنبش مذهبی در امر سرنگونی رژیم سلطنتی امپریالیستی و استبدادی شاه، و با وجود موافقت با حمایت از گرایشهای ضد امپریالیستی خمینی و به رفقایم هشدار دادم که در این حمایت بویژه در مورد آنچه به جنبه های ارتجاعی و ضد دمکراتیک آن مربوط میشد، جانب افراق نپویند. و طبیعا این جنبه ها نظریه "اصل ولایت فقیه" و نظریات واپس گرانه اورامبنتی بر ایجاد نوعی عدل دهقانی - بدووی ویژه صدر اسلام در بر میگرفت.

بنابر این سیاست را پیشنهاد میکردم که بر پایه اتحاد با همه نیروهای انقلابی پیشرو بنا شمسده باشد که با حمایت از حرکتیهای ضد امپریالیستی خمینی راه را به سوی دمکراسی گسترده ای بگشاید که از حقوق و آزادیهای دمکراتیک و امر ترقی و در برابر عقاید انحصار طلبانه و پدر سالارانه مذهبی و واپس نگراانه گروه بنیاد گرای شیعه دفاع کند.

پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی حزب توده ایران که در فوریه ۱۹۷۹ برگزار شد بی درنگ پس از پیروزی انقلاب کوشیده بود با تصدیق محتوای گزارشی که توسط رفیق کیانوری از طرف هیأت اجرائیه ارائه شده بود، به این سوال پاسخ دهد. خط سیاسی ای که در این گزارش دنبال شده بود، و در صورتیکه عینا بعمل در می آمد، و علیرغم نقصها و ابهاماتی که داشت، میتوانست لاقلا ما را در جهت اهداف انقلابی طبقه کارگر ایرانی و حزب او در دوران پس از پیروزی انقلاب ۱۹۷۹ پیش براند.

نکات اساسی این تصمیم را میتوان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

۱- وظیفه عاجل سیاسی حزب ما همکاری چند جانبه با همه نیروهای انقلابی راستین و مردمی و در مرحله اول با نیروهایی است که تحت رهبری خمینی قرار دارند و تا بتوان پیروزی بدست آمد را تعمیق کرد و آن را هرچه ریشه دارتر و پر بارتر و بازگشت ناپذیر کرد.

۲- در قلمرو فعالیت سیاسی و وظیفه فوری ما گرد آوری همه نیروهای حزبی در راه ایجاد جبهه متحد خلق است " برای آنکه حکومت را بر آن دارد تا به وعده های اجتماعی و اقتصادی که آیت الله خمینی در رابطه با وظایف جمهوری اسلامی به مردم داده است عمل کند " ما باید همه همت خود را بکار بندیم تا کوششهای بورژوازی لیبرال را بمنظور منزوی کردن حزبشده ایران در مرتبه اول و سپس دیگر نهادهای انقلابی خلقی و خنثی سازیم و افسار وسیع کارگران را به پشتیبانی آن فرا آوریم " تنها در صورت تحقق اتحاد خلل ناپذیر با دیگر نیروهای راستین انقلابی است که این اهداف دسترس پذیر خواهند شد.

۳- حزب ما در برابر حیلہ های بورژوازی لیبرال باید تا حد ممکن در راه اتحاد همه نیروهای دمکراتیک تلاش ورزد و در جهت تقویت و حمایت از این اتحاد و با تکیه بر طبقات زحمتکش و اقشار متوسط هم پیوند با پیشرفت اجتماعی گام بردارد.

۴- ما با تکیه بر طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان شهر و روستا باید بویژه با همه نیروهای انقلابی فعال تحت رهبری آیت الله خمینی و نیز با سازمان مجاهدین خلق و دیگر نیروهای انقلابی نظیر سازمان چریکهای فدائی خلق و گروههای روشنفکران و فراکسیون دمکراتیک بورژوازی ملی و بر اساس برنامه ای مرفقی و خلقی و زبانی مشترک بیابیم و جبهه متحدی برای سد کردن راه بر کوششهای سازش کارانه بورژوازی لیبرال بوجود آوریم.

۵- سود بردن از این شرایط مساعد " بی سابقه " برای سازماندهی به توده ها در سازمانهای دمکراتیک و همسرتین ضامن استقرار و ادامه نظام دمکراتیک خواهد بود.

حزب وظیفه حمایت از خواستهای طبقه کارگر ایران را از جمله حق ایجاد سندیکا و سازمانهای حرفهای دمکراتیک و حق شرکت غیر مستقیم آنان در اداره سازمانهای حرفهای کارگری و در استقرار نظام اقتصادی کشور و اجرای نقش فعال در هدایت بنگاههای صنعتی و کشاورزی و در پیشبرد برنامه تولید و استقرار رابطه عادلانه میان مزد و سود بر عهده دارد. حزب وظیفه کمک به طبقه کارگر را در بر آوردن خواستهای وی در سازمانهای حرفه ای بر عهده دارد.

گروههای سیاسی انحصارطلب همه کوشش خود را بکار خواهند بست تا سازمانهای حرفه ای طبقه کارگر را تحت کنترل بی چون و چرای خود در آورند. آنان خواهند کوشید تا طبقه کارگر را از پیشاهنگ انقلابی خود جدا سازند. همه این اعمال در جهت ایجاد نفاق و پراکندگی و انشعاب تدر طبقه کارگر و تحدید آزادیهای سندیکائی میباشد. حزب ما باید کارگران را علیه نفوذ این گرایشها در صفوف خود هشیار گرداند.

اینها خطوط سیاستی است که در پلنوم ۱۶ حزب ما تعیین گردید. بدون بحساب آوردن بعضی نکات مبهم و دوپهلوی این قطعنامه مانند ضعف و عدم دقت در تنظیم تدوین فعالیتها میسر حزب در مورد برنامه سیاسی و باز میتوان بروشنی مشاهده کرد که هسته مرکزی خط تعیین شده در کمیته مرکزی را تاکید بر نقش توده های وسیع کارگران و بر اتحاد تنگاتنگ با دیگر نیروهای دمکراتیک ویر ایجاد جبهه عظیم خلقی بر پایه برنامه مشترک و تشکیل میدهد. مطابق روح پلنوم این اتحاد وسیع دمکراتیک باید از طرفی با تلاشهای بورژوازی لیبرال در جهت منزوی کردن حزب توده و دیگر سازمانهای خلقی مبارزه کند و از سوی دیگر فعالیتهای " انحصار طلبان " را که از گسترش حقوق و آزادیهای دمکراتیک جلوگیری میکنند شکست دهد.

و حالا مقایسه ای ساده میان این تصمیمات کمیته مرکزی و خطی که بیش از دو سال تحت رهبری حزب ما دنبال شده و فاصله عمیق میان این دو را نشان میدهد.

بنا بر خط مشی پی گرفته در پلنوم شانزده ام، همکاری حزب ما با "نیروهای تحت رهبری خمینی" همکاری چند جانبه با همه نیروهای انقلابی راستین مردمی "پیش بینی شده و به هدف معین تحکیم پیروزی بدست آمده و تعمیق و پر بار و برگشت ناپذیر کردن هرچه بیشتر آن محدود میشود. اما خط اعمال شده از سوی رهبری حزب از آغاز انتقال آن به ایران بجای آنکه بر همکاری با همه نیروهای انقلابی تکیه کند (از جمله با نیروهای تحت رهبری خمینی) در جهت سیاست منزوی و یک جانبه دنبال روی از مواضع خمینی جهت گیری کرده است. باین امید که او را به راه همکاری با حزب توده بکشاند عدم موفقیت تاکتیک پیروی از خط امام برای تضعیف سیاست انعطاف ناپذیر خمینی در رابطه با حزب توده (که در چشم او کافر است) چرا که کمونیست می باشد) بجای روی آوردن به وظیفه عاجل "کوشش برای ایجاد جبهه متحد خلق بخاطر آنکه دولت را به عمل کردن به وعده های اجتماعی و اقتصادی که خمینی داده است و ادا نکند" - وظیفه ای که پلنوم شانزدهم بر عهده حزب نهاده بود رهبری حزب را پیش از این به راه دنبال روی تقریباً مطلق از خط سیاسی گروه آخوند های بنیادگرای قشری در انداخت.

اکنون واقعیت ها موجودند و اسناد رسمی حزب (اعلامیه های هیئت سیاسی - فراخوان غیرنظامنامه ای هیئت اجراییه، مصاحبه ها و نوشته های رفیق کیانوری) در کنار مقالات مردم و دنیا و پرشورها و دیگر نشریات حزب (همگی به شیوه ای انکار ناپذیر از دو سال پیش شاهد تداوم و تشدید ایسن سیاستند).

از طریق این اسناد براحتی میتوان دریافت که رهبری حزب توده ایران بجای پیروی از این رهنمود ارزشمند لنین (در دو تأکید سوسیال دموکراسی در انقلاب دمکراتیک) که میگوید: "اعمال فشار از پائین بر دولت انقلابی در هر حال وظیفه ماست" و با نادیده گرفتن نقش سخت دمکراتیکی که یک حزب پرولتاریایی در انتقال حکومت و گسترش دمکراسی بازی میکند، با نرمش حیرت آوری سیاست انحصار طلبانه و محدود کننده حقوق و آزادیهای دمکراتیک مقامات مذهبی قشری را دنبال و تأکید و تحکیم کرده است. در زیر چند مثال برای نشان دادن دامنه و اهمیت میدان عمل این سیاست که توسط رهبری حزب ما اعمال میشده بدست میدهیم.

خود داری از کوشش در راه اتحاد با دیگر نیروهای دمکراتیک برای ایجاد مجلس موسساتی که وسیعاً نمایند خلاق باشد و حمایت علنی از طرح انحصار طلبانه ایجاد بقول آنان "مجلس خبرگان" که بنا بر آن حق شرکت در تدوین قانون اساسی به گروهی محدود از پیروان خمینی بنام "خبرگان" محدود گردید.

عدم مشارکت و همراهی با حرکت های اعتراضی دیگر نهاد های دمکراتیک علیه استقرار قانون اساسی غیر دمکراتیک و دادن فراخوان به اعضا و به طبقه کارگر برای موافقت با طرح قانون اساسی که به رفتارندوم نهاد شده بود، حزب توده با دادن رای موافق به قانون اساسی آشکارا نه تنها اصول ضد دمکراتیک رهبری مذهبی حکومت را به شکل "ولایت فقیه" قبول کرد و بلکه بر همه محدودیت های که افزودن عبارت اسلامی به پایان هر بند بر حقوق و آزادیهای سیاسی شهروندان تحمیل میکرد صحنه نهاد.

خود داری علنی از کوشش جدی بنظور سازماندهی دمکراتیک توده های زحمتکش و در مرحله اول طبقه کارگر و تسلیم شدن به ایجاد نهاد های اسلامی در کارخانه ها و کارگاهها در حالیکه گروه های تروتسکیست و فدائی و غیره در بعضی کارخانه های صنعتی جنوب و شمال ایران موفق شده بودند برخی سازمانهای کارگری را تحت رهبری خود بوجود آورند.

عدم همکاری با فعالیتهای گوناگونی که دیگر نهاد های انقلابی و دمکراتیک علیه محدودیت های بوجود آمده در مورد آزادیهای سیاسی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان و تظاهرات و نیز علیه توقیف های خودسرانه، حملات مسلح باند های "حزب الهی" مزدور آخوند های قشری شیعی و

علیه اشغال و غارت دفاتر و نمایندگیهای احزاب دمکراتیک و ایجاد آتشسوزی و غیره انجام میدادند . باید توجه داشت که حتی اشغال دفاتر حزب توده ایران در تهران و نمایندگیهای آن در استانها و توقیف روزنامه مردم (دوبار در عرض یک سال) و غیره جز اعتراضهای ضعیف دفاعی و سازشکارانه جسرانہ عکس العملی بدنیال نداشت .

تحکیم قانون مربوط به فعالیت احزاب سیاسی که بمنظور محدود کردن آزادیهای انجمنها و اجتماعات نوشته شده است و بنا بر آن تنها سازمانهای موافق ، غیر معترض و غیر مسلح حق موجودیت دارند ، تازه بشرط آنکه اجازه مخصوص از "وزارت ارشاد ملی" (اسلامی) دریافت کرده باشند . موافقت با برنامه انحصار طلبانه "انقلاب فرهنگی" یا برنامه ای که اجرای آن با تخلیه اجباری انجمن های سیاسی دانشجویی و مراکز تبلیغاتی و فروش کتاب و غیره که در طی دوران انقلاب در دانشگاهها پا گرفته بودند آغاز شد . در حالیکه دیگر سازمانهای سیاسی در برابر این عمل ضد دمکراتیک دولت بشدت ایستادگی میکردند ، رهبری حزب توده به بخش دانشجویی خود دستور تخلیه داد . رهبری حزب بر این باصلاح "انقلاب فرهنگی" و بستن دانشگاهها تحت عنوان مبارزه علیه غرب زدگی در دانشگاهها صحه میگذارد و آن را تأیید میکند ، حال آنکه خود نمیتواند انکار کند که هدف سیاسی قشربون از این برنامه پایان دادن به گسترش و نفوذ عقاید مترقی در میان دانشجویان و استادان بود در زیر پوشش اسلامی کردن آموزش عالی .

اما دامنه این امتیاز دادن های بی مهیا که توسط رهبری حزب ما به حکومت خمینی تقدیم میشد به واقعیات گفته شده در بالا محدود نمیشود . چنانکه از فعالیتهای روزمره حزب و از انعکاس آنها در تمام انتشارات آن بر می آید ، یافتن مثالهای بیشماری از این دست کار ساده ای است . از همه جدی تر و وخیم تر ، تسری این شیوه دنباله روی در قلمرو ایدئولوژیک است . تمام هم نویسندگان بسیاری از مقالات و تفصیلهای روزنامه مردم و نشریه تئوریک حزب : دنیا ، مصرف آن شد تا نزدیکی آموزشهای اسلام و مارکسیسم را نشان دهد (که کلمه مارکسیسم در واژگان علمی حزب با اصطلاح جامعه شناسی علمی بکار میرفت) . بر پایه چنین ملاحظاتی سعی میشد از یک طرف سیاست دنباله روی حزب توده از مواضع خمینی توجیه شود ، که بدان "سیاست حمایتی همکاری صمیمانه" نام داده بودند و از طرف دیگر رفتار خشونت آمیز قشربون در رابطه با حزب توده به نرشم گزاید ، بهمین دلیل بود که مثلاً در مقاله ای از رفیق ب . کیا که در مجله تئوریک ما دنیای تحت ستار نام "حزب توده ایران و روحانیت مبارز" منتشر شد (شماره ۳ ژوئن ۱۹۸۰) پس از کوشش برای نشان دادن خصوصیت انقلابی اسلام پرستین بر مبنای عقاید مارکس ، انگلس و پتر و شفسکی و با تحلیل بعضی آیه های قرآن و غیره جملات زیر را نتیجه میگیرد :

"وظیفه حزب توده ایران بعنوان پیگیر ترین و استوارترین سازمان سیاسی در راه مبارزه علیه امپریالیسم و نیز بعنوان صمیمترین مدافع خواستهای واقعی کارگران ایران ، نمیتواند بجز حمایت صمیمانه از امام خمینی و رهبر انقلاب ایران و پیروان راستین خط او چیز دیگری باشد ."

این سیاست دنباله روی بناگزیر رهبری حزب را عملاً به رها کردن نقطه مرکزی تاکتیک پیش بینی شده در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی یعنی : اتکا به توده های وسیع زحمتکشان ، اتحاد با همه نیروهای دمکراتیک و تأسیس جبهه عظیم خلقی بر پایه برنامه ای مشترک کشانید . در واقع با کنار گذاشتن موضع گیری کادرا روشن و واضح در مورد نقشو اهمیت توده های زحمتکندر پیروزی انقلاب و لزوم بوجود آوردن معیارهای دولتی بنفع آنان ، حزب ما نمیتواند به هیچ اقدام جدی در زمینه تحریک بخشیدن و سازمان دادن به توده ها برای دستیابی به نیروی مادی و به منظور اعمال هر گونه فشار از پائین بر حکومت انحصار طلب و قسری دستبزند . این واقعیت را میتوان تا حد زیادی از نتایج اتخاذ تاکتیک دنباله روی که رهبری حزب بکار گرفت ، دریافت . تاکتیک که لزوماً اجتناب از هر آن عملی را که با خواستها و اقدامات روحانیت انحصار طلب تقابل داشته باشد ، در خود نهفته است . بویژه

خواستها و اقداماتی که به انحصاری کردن رهبری طبقه کارگر و دهقانان به سود نهاد های اسلامی مربوط میشود .

در مورد این نکته گزارش "هیئت سیاسی" که در جلسه اخیر بخشی از اعضا کیهت مرکزی (بنام پلنوم هفدهم) توسط رفیق کیانوری خوانده شد کاملاً رساست . در مورد آنچه به "فعالیت حزب در قلمرو کار در میان توده ها" مربوط میشود ، بروشنی در گزارش چنین آمده است :

"فعالیت حزب در این قلمرو با مشکلات فراوانی روبرو شده و میشود ، که بخش اعظم و تعیین کنند آن ناشی از ویژگیهای انقلاب ایران است . این مشکلاتیگونه ترمز اصلی بر سر راه سازماندهی اقشار زحمتکش و نیز میدانهای فعالیتهای حرفه ای و سندیکائی کارگران ، دهقانان و دیگر زحمتکشان و همچنین بر سر راه مبارزه برای کسب حقوق زنان ، جوانان و دانشجویان قرار داشته و دارد . در این حوزه از مبارزه ما بطور کلی با نوعی انحصار طلبی سازمانی دوگانه روبرویم ، که هم از سوی راست و هم از "چپ" اعمال میشود .

در مورد راستیها با شیوه انحصار طلبانه گروه مذهبی برخورد میکنیم که توسط نهاد های دولتی حمایت میشوند و از هرگونه همکاری در زمینه حرفه ای با کارگرانی که به شیوه های انحصار طلبانه آنان تن نمی دهند ، خودداری میکنند

در برابر این انحصار طلبی راست ، در همه زمینه های کار توده ای با شیوه تفرقه افکنی چپ روها روبرویم . مانند سازمان مجاهدین خلق و گروههایی که از سازمان چریکهای فدائی خلق جدا شده اند و نوع دیگری از انحصار طلبی را دنبال میکنند و تنها بشرطی با وحدت سازمانی توده ای موافقت که رهبری آن بدست خود ایشان باشد ، و همین که خود را در اقلیت می یابند انشعاب کرده و تا حد انفجار پیش میروند . " (از روزنامه مردم : ۲۲ فروردین ۱۳۶۰ ، آوریل ۱۹۸۱ ، شماره ۴۸۳) . این تفسیر عیناً در مورد اقدامات حزب در زمینه اتحاد با دیگر نیروهای دمکراتیک نیز بکار رفته است .

رهبری حزب با نادیده گرفتن توصیه های عاجل پلنوم شانزدهم در زمینه ایجاد وحدت عمل برای آماده ساختن زمینه اتحاد با دیگر نیروهای دمکراتیک ، بجای آنکه پایه بحث را بر نقاط مشترک و مشابه بگذارد و از نقاط تفرقه بپرهیزد ، موضع سکنارستی گرفته و میکوشد آمرانه از دیگر ساختهای سیاسی دعوت کند تا صرفاً و مخلصاً به موضع گیریهای حزب توده ، یعنی پیروی از باصطلاح خط امام بپیوندند .

حال که دیگر صورتبندیهای دمکراتیک و نظیر مجاهدین و فدائیان (که در پلنوم شانزدهم مسا نیز بوضوح بعنوان سازمانهای انقلابی و خلقی شناخته شده اند) علیه انحصار قدرت سیاسی توسط قشر مذهبی بر خاسته اند ، حال که عدم موافقت و اعتراض خود را علیه قالب بکردن مجلس موسسان خلقی تحت نام "مجلس خیرگان" اعلام کرده اند و حال که با شدت تمام علیه تجاوزات به حقوق و آزادیهای سیاسی و غیره برخاسته اند ، رهبری حزب ما بجای آنکه از هر یک از این ادعا ها زمینه ای برای وحدت عمل و اتحاد دمکراتیک بسازد ، به سرزنشها و حملات خود علیه این صورتبندیها شدت می بخشد و آنها را به خرابکاری در قلمرو عمل انقلابی متهم میسازد .

در اواخر سال ۱۹۷۹ رفیق کیانوری در پاسخ پرسشهایی که از او میشود ، بروشنی اعلام میکند که "اعمال نقش رهبری (در جنبش انقلابی) یا بدست آوردن این نقش تنها میتواند در شرایط همکاری فعال در زمینه مبارزات توده ای بدست آید . (پرسش و پاسخ های ۷ ، ۸ ، ۹ ، ص ۷) . اما یک سال بعد در نامه تئوریک در دنیا چنین مینویسد : "سیاست حزب ما همواره (عبارت از این بوده که تحکیم و تقویت و توسعه انقلاب تنها از راه تحریک سیاسی توده ها امکان پذیر نیست . بلکه در کنار تبلیغات و تحریک سیاسی باید از طریق اعمال اصلاحات بنیادی بفتح د ها میلیون توده زحمتکش ، این توده ها را هر روز بیشتر و محکتر از پیش کرد انقلاب و جمهوری اسلامی گرد آورد و از این طریق نقشه های

خائنانه ضد انقلاب را که میکوشد تا از این کبودها علیه نظام جمهوری اسلامی ایران استفاده کنند و شکست داد. *

این اعلام برنامه حزب آشکارا نشان میدهد که در سرشت رهبری حزب ما در دو شرایط متفاوت انقلاب دمکراتیک چه آشفتگی فکری وجود دارد. یعنی يك جا هنگامی که طبقه کارگر و حزب آن در کنار دیگر متحدان دمکراتیک خود در حکومت انقلابی شرکت دارد (مقصود حکومت انقلابی اتحادیه ضد امپریالیستی و دمکراتیک است) و جای دیگر هنگامی است که گروهی با خصلت غیر پرولتاریائی بنا حدی طبقه کارگر قدرت را بدست میگیرد (خواه در اتحاد با نیروهای دیگر باشد یا با هیچ نیروی متحد نباشد) .

اگر در مورد اول و بنا به خط لنینی و حزب طبقه کارگر با تکیه بر متحرک ساختن توده های زحمتکش فشار از "پائین" را با مبارزه "از بالا" در هم می آمیزد برای آنکه تا حد ممکن حکومت انقلابی را به اعمال "اصلاحات بنیادی" بنفع توده های زحمتکش وارد آورد و در مورد مردم باین دلیل که ابزار مبارزه "از بالا" را فاقد است و جز ابزار فشار توده های وسیله ای در اختیار ندارد .

بنظر من یکسان شمردن بی پایه و بی معنای حکومت موجود مذهبی با حکومت انقلابی ای که حزب توده باید در آن شرکت می جست و این فرض خوشباورانه که از طریق پیروی خالصانه و مطلق از مواضع قشربون شیعی میتوان به این مشارکت رسید دو پایه اصلی خط غلطی است که رهبری حزب ما آن را اعمال کرده است .

وگرنه فهمیدن آنکه چگونه حزب ما میتواند از طریق اعمال "اصلاحات بنیادی" در گردآوری هر چه بیشتر و پر قدرت تر توده های دهها میلیونی به گرد انقلاب موفق شود و نیز بالاتر از آن فهمیدن اینکه چرا حزب ما با داشتن چنان امکاناتی در سازماندهی و در بحرکت آوردن توده ها باید همه نیروی خود را صرف گرد آوردن توده ها بگرد حکومتی کند که به هیچ قیمتی نمی خواهد کمترین درمائی از حکومت را با او قسمت کند و کار بسیار دشواری خواهد بود .

پایه این سیاست خوشباورانه را خود رفیق کیانوری بروشنی چنین توضیح میدهد : "ویژگیهای بنیادین خط امام و که در راس آنها ویژگی خلقی آن و به عبارت دیگر دفاع از بی چیزان (مستضعفان) و پابرنه ها و احقاق حقوق حقه آنان در کنار مبارزه علیه امپریالیسم برای بدست آوردن استقلال - سیاسی و اقتصادی و نظامی است و دارای نقاط مشترک و بسیار مهم با اصولی است که در برنامه ما گنجانده شده است . در عین حال محتوای این خط و این سیاست با محتوای انقلاب ملی - دمکراتیک ایران یکی است ."

حال که حکومت و قدرت سیاسی دست ما نیست و ما نیز همان بر نامه (برنامه اصلاحات بنیادی) را پیشنهاد میکنیم و تا حد امکان برای تحقق محتوای آن میکوشیم .

سرعت سیر ما در این جهت و تحقق اعمال آن به نیروهای موجود و نیز به نیروهای بستگی دارد که در این جهت گیری (قدرت) بگونه ای تعیین کننده دخالت دارند . اگر ما میتوانستیم از طریق فعالیت پی گیری و سیاست برحقان در مبارزه با سرمایه داری این نیروها را عمقی و ریشمائی سازیم و سرعت و ژرفای این تغییر شکل بالا میرفت . این است معنای سیاست ما . (پرسش و پاسخ شما ره ۶۷-۹ دسامبر ۱۹۷۹)

دقیقا بدلیل همین یکسان شمردن هدفهای انقلاب ۱۹۷۹ با آرمانهای رژیم مذهبی است که رژیم مذهبی با استفاده از شرایط مساعد توانسته است حکومت انحصارطلبانه خود را تحمیل کند و همین است که اشتباه بنیادی خط رهبری حزب توده ایران را شکل میدهد .

اگر در این شکی نیست که جنبش انقلابی ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ (که در پیسروزی آن اکثریت مطلق مردم ایران شرکت داشت) دارای سرشت و هدف انقلابی ضد امپریالیستی و دمکراتیک است معلوم نیست چرا باید از آن بنسام حکومت مذهبی یاد کرد که می کوشد يك جنبش عظیم خلقی را تا حد شمره

کوشش يك مذمبی شیعی تقلیل د عدد . بنابراین حکومت اسلامی نمی تواند دموکراتیک و ضد امپریالیستی باشد مگر تا حدی که این خواسته های مردمی با هدف های مذهبی آن موافقت داشته و به دستیابی به آنها کمک رسانند .

به همین دلیل است که تصویری که خمینی و یارانش از امپریالیسم و دموکراسی دارند اساسا با آنچه در برنامه حزب ما آمده و برپایه خواسته های واقعی مردم ایران است ، تفاوت دارد .

برای خمینی و یارانش اتحاد شوروی نیز مانند اتازونی همان چهره " امپریالیستی " را دارد . عباراتی چون " امپریالیسم شرق و غرب " ، " ابرقدرت های شرق و غرب " و " نه شرقی نه غربی " و غیره که آنها بکار می برند ، و دائما در نطق های رسمی خمینی و رهبران حکومتی او تکرار می شود و با تمام وزن خود در جراید رسمی ، و در رادیو و تلویزیون از نو بکار می رود ، نشان دهنده آن است که برای پیروان خمینی سوسیالیسم بر نیروهای سلطه گر استوار است و نیز مانند سرمایه داری سوداگر و انحصاراتی که با غارت ثروت های مادی و انسانی خلقها آنان را از استقلال اقتصادی و سیاسی خود محروم می سازد در زیر يك عنوان " امپریالیست " قرار می گیرد .

بعلاوه برخوردار خمینی و یارانش با انقلاب افغانستان بوضوح نشان می دهد که برای آنان يك افغانستان تحت سلطه روحانیت مرتجع و خود فروخته به امپریالیستها بر جمهوری دموکراتیک مستقلی که شوروی از آن حمایت کند ترجیح دارد .

بنابراین ، این امپریالیسم به این مفهوم ، یعنی به مفهوم دشمن استقلال خلقها و دموکراسی نیست که باید با آن جنگید ، بلکه برعکس این استقلال و دموکراسی است که باید به سود قشریون مذهبی قربانی شود .

این واقعیت که خمینی و یارانش مارکسیسم و کمونیسم را کفر بزرگ می شمارند که مسلمانان باید یا آن در نیردی آشتی ناپذیر باشند ، بخودی خود نشان میدهد که برابری شرق و غرب در چشم آنان که با شعار " نه شرقی و نه غربی " مطرح میشود ، تنها وسیله ای است برای پنهان کردن خصومت عمیق آنان با شوروی و مجموعه کشورهای سوسیالیستی .

پس بیسوده نیست که در ۱۵ نوامبر ۱۹۷۹ حتی وقتی که ۶۲ تن امریکایی در تهران به گروگان گرفته شده بودند ، جودی پادل ، سخنگوی کاخ سفید تحت ریاست جمهوری کارتر رسماً اعلام می کند که : " برزیلنسی بنیادگرایی اسلامی را به منزله سدی در برابر کمونیسم می داند . " از سوی دیگر بعضی نشانه ها ، مانند برگماری ابراهیم یزدی ، مصطفی چمران ، صادق قطب زاده ، عوامل شناخته شده سازمانهای اطلاعاتی امریکایی به پست های وزارتی و حساس اداری ، همراه با برگماری یهشتی (که بعضی اسناد سفارت امریکا در تهران رابطه نزدیک او را با سازمانهای اطلاعاتی امریکایی و انگلیسی نشان میدهد) بعنوان سرپرست دیوانعالی قضایی و دبیر حزب اکثریت " به اصطلاح " جمهوری اسلامی و بالاخره بالا رفتن منظم واردات انگلیسی در طی دو سال اخیر ، قرارداد های اخیر با انحصارات شل ، تالپوت ، و غیره ، نشان می دهند که تا چه پایه در صداقت این مبارزه ضد امپریالیستی که مقامات اسلامی با هیاهوی تبلیغاتی بسیار از آن گفتگو میکردند ، جای تردید وجود دارد .

در مورد دموکراتیسم ادعایی خمینی و یاران روحانی اش در حاکمیت ، هیچ چیز گویاتر از بیانی این حکومت اسلامی نیست که هفده سال پیش توسط خمینی اعلام شد و مجلس موسسان خمینی در ۳ دسامبر ۱۹۷۹ آن را بسط داد و تکرار کرده است . و در آغاز این نامه قبلا در بحث ولایت فقیه و محدودیت های مهمی که با افزودن عبارت " اسلامی " به پایان هر پاراگراف و بر حقوق و آزادیهای دموکراتیک اعمال شده است ، بدان اشاره کرد ام . به این ترتیب ، همه آزادیهای فردی ، همه حقوق سیاسی ، همه مواظیف دستگاه های دولتی باید در برابر پیش شرط " موافقت با قواعد اسلامی " سر اطاعت فرود می آورند .

به این بهانه است که دست می‌برند، سر می‌زنند، زنان را سنگسار می‌کنند، در ملاء عام شلاق می‌زنند و اعدام می‌کنند، خود سرانه زندانی می‌کنند و در زندانها شکنجه میدهند و غیره * همچنین بنام این اصول است که قرارگاههای احزاب دموکراتیک را اشغال می‌کنند، روزنامه‌هایشان را تعطیل می‌کنند، و همه تظاهرات مردمی ضد این نابکارپها را به حمام خون بدل می‌کنند * حوادث آغاز ژوئن ۱۹۸۱، حوادثی که تا لحظه نگارش این نامه همچنان ادامه دارد، نشان میدهد که دموکراسی اسلامی که خمینی و یارانش وعده داده بودند، چه معنائی دارد *

تعطیل خودسرانه روزنامه‌های ناسوفی‌فرمان، جلوگیری از همه تظاهرات مردمی اعتراض‌آمیز و بویژه جلوگیری بی پایه از انتشار مردمی ارگان مرکزی حزب توده (که تا این لحظه صد درصد نسبت به جمهوری اسلامی وفادار مانده است) بدنیال اعلامیه‌ای که در آن حزب‌ها را به "توطئه خزند" و غیره متهم کرده است، جای هیچ تردیدی بر سرعت‌فزاینده حرکت روحانیت قشری بسوی تثبیت دیکتاتوری مذهبی نمی‌گذارد، حکومتی که در حقیقت جز دیکتاتوری عقب‌مانده ترین قشرهای خرد و بورژوازی شهری و بورژوازی بازاری چیز دیگری نیست *

بدینسان است که يك دیکتاتوری عذنی و تاریک اندیش که گرفتار بیماری کمونیست ستیزی و شوروی ستیزی کور است، زیر پوشش عوام‌فریبی مذهبی جایی را که حقا به نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردمی ایران تعلق دارد، غصب میکند *

در پرتو حوادث سیاسی که از دو سال پیش در ایران رخ داده‌اند و هنوز رخ میدهند، کمترین چیزی که میتوان گفت آن است که این حوادث مواضع اصلی خط سیاسی رهبری حزب ما را تصدیق نکرده‌اند * واقعیات نه تنها خلعت خیال‌پرورانه هدفهائی را نشان میدهد که رهبری حزب با پیش‌گرفتن سیاست پیروی از خط امام پیشاپیش‌دم از رسیدن به آنها میزد، بلکه پیروی تعصب‌آمیز از ایسن خط به قیمت منزوی شدن کامل حزب‌ها در صحنه سیاسی تمام شده است *

حزب توده با در پیش گرفتن سیاست حمایت‌بی قید و شرط و یک جانبه نتوانسته است ذرهای اعتماد، همدلی و تفاهم نسبت به خود در مقامات قشری حاکمیت، که حزب آنها را بجای نمایندگان راستین خلق انقلابی گرفته است، بیافریند * پیروی از این خط در واقع به آنجا انجامیده است که حزب طبقه کارگر، به دنبال روی کورکورانه از سیاست واپس‌گرایانه قشری گرفتار آید و دامنه فعالیت‌های تودم‌های آن بخصوص در زمینه کارگری کاهش یابد - تا چه رسد در قلمرو متخصصان و روشنفکران *

نتیجه مستقیم این سیاست پیروی از خط امام به دست کشیدن تقریباً کامل از مبارزه برای آزادی و حقوق دموکراتیک انجامیده، به این عذر که نبرد برای دموکراسی میتواند به مبارزه با امپریالیسم آسیب وارد آورده و آب به آسیاب ضد انقلاب بورژوا-لیبرال بریزد * رهبری حزب توده، با تکیه بر این تکیه‌رویهای فرصت‌طلبانه و با فراموش کردن این آموزه عمیق لنین که: "پرولتاریا بشرطی میتواند بر بورژوازی پیروز شود که مبارزهای عام، منضبط و سازمان یافته و انقلابی برای دموکراسی در پیش بگیرد" * عملاً طبقه کارگر ایرانی را بفتح مقامات روحانی رها کرده و اینان را موفق ساخته است که باسانی انجمنهای کارگری مطیع خود و نیز حزب قشری "جمهوری اسلامی" را سازماندهی کنند *

رهبری حزب توده، با بند کردن هرچه بیشتر خود به ارابه طایفه روحانیت قشری، نه تنها به جلوگیری از گسترش جنبش اعتراضی بر ضد دست‌درازی به حقوق و آزادی‌های سیاسی رضایت داده است، بلکه در کنار قشریون به یکی از نیروهای مهاجم علیه تمامی جنبش دموکراتیک، علیه همه نهادها و شخصیت‌های سیاسی مخالف با سلطه استبداد روحانی تبدیل شده است *

چنین است که متأسفانه حزب توده در عقاید عمومی بگونه زاید، ارتجاع روحانی و بگونه چنان سازمانی معروف شده است که برای خوشخدمتی به ملامهای حکومتی حاضر است حتی برخلاف مرام‌پسای اصولی خود عملیات و تصمیمات ضد دموکراتیک طایفه روحانیت را توجیه کند و در برابر دموکرات‌های مبارز نقش "خبرچین" را بازی کند * لقب بسیار مشهور "آیت‌الله" که به رفیق کیانوری داده شده همچنین

عق تنفیری را که در عقاید عمومی نسبت به سیاست اعمال شده از سوی رهبری حزب ما وجود دارد ، نشان میدهد .

در چنین شرایطی عجیب نیست که سیاست رهبری پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی ما بجای اتحاد با نیروهای انقلابی دمکراتیک عملاً به خصومت هر چه عمیق تر میان حزب ما و دیگر سازمانهای میهنی و دمکراتیک مانند مجاهدین خلق ، حزب دمکرات کردستان ، مصدقی ها (جبهه ملی) و غیره دست یازد .

و چنین است که انحراف رهبری از خط سیاسی حزب ، در رابطه با روحانیت مرتجع قشری ، عملاً و این بار در رابطه با دیگر نیروهای انقلابی دمکراتیک ، به نوعی انحراف از چپ انجامیده است که جز انزوای تقریباً کامل حزب بوده در صحنه سیاست چیزی ببار نیآورد ، است . حزب ، بدون بدست آوردن کثیرین توفیقی برای کسب "خوش بینی" روحانیت حاکم ، حتی میبانی هر گونه اتحادی را بنا نهاد های دمکراتیک ایران کرده است .

حتی استدلالی که با رها رهبری حزب آن را پیش کشیده است و بنا بر آن رهبری حزب باید بتواند فعالیت قانونی حزب را حفظ کند ، آنگاه که مقر مرکزی حزب توسط پاسدا ران اشغال میشود و دفاتر محلی و ایالتی آن منظمآ غارت و ویران میشوند ، نشریات حزب سوزاند میا مصادره میشود ، و بالاخره انتشار روزنامه مردم رسماً برای بار سوم در خرداد ۱۳۶۰ ممنوع میشود ، خود بخود از اعتبار ساقط میگردد .
رفسقای عزیز

انتقال حکومت انقلابی موقت به حکومتی که بطور مطلق در دست ملایان شیعه بنیادگراست ، عمیقاً خصلت دمکراتیک حکومت انقلابی را بعنوان "ارگان رستاخیز پیروزمند مردم" بخطر انداخته است . پایه کم وسعت و تنگی که این حکومت بر آن قرار دارد (که تحت پوشش کفر دست همکاری همسه نهاد های دیگر سیاسی دمکراتیک را کنار زده است) بیش از پیش فضا را برای تحقق خواستهای مردمی در جهت استقلال ملی ، دموکراسی و ترقی ، و در جهت بر آوردن هدفهای اساسی انقلاب دمکراتیک ۱۹۷۹ محدود کرده است .

در چنین شرایطی وظیفه عاجل حزب طبقه کارگر بنظر من جز این نیست که با تمام نیروی خود در گستراندن پایه های حکومت انقلابی بکوشد تا بتواند راه ضد انقلاب را بسدود سازد و به سریعترین راه ممکن وظایف انقلاب دمکراتیک را انجام داده و راه انقلاب را بسوی مرحله های بالاتر هموار سازد . اما این بمعنای متابعت و حمایت بی مرز و حد از حکومت مذ هبی نیست ، چرا که در این صورت پایه های حکومت مطلقه موجود را محکتر و وسیعتر خواهد ساخت . بر عکس ، برای رسیدن به این هدف ، حزب باید همراه با دیگر نیروهای دمکراتیک علیه این انحصار قدرت و علیه از دست رفتن حکومت انقلابی به دست طایفه روحانیت قشری به مبارزه برخیزد .

حکومت موجود ایران با درگیر شدن در جنگی طولانی و فرسایشی با عراق ، جنگی که با دادن تلفات انسانی و اقتصادی عظیم ، بیش از پیش وضع اقتصادی کشور را وخیم کرده است ، به سبب روش غیر دمکراتیک و موضع جزمی خود ، از سوی دیگر کشور را به آستانه جنگ داخلی کشانده است که بسبب نزاعهای درون حکومتی هر دم بیش از پیش توسط نیروهای مترقی و میهن پرست اجتناب ناپذیر می شود .

این موقعیت که حکومت آخوند ها را تضعیف کرده است ، آن را بیش از پیش سوی استفاده از روشهای دیکتاتوری فاشیستی (که در این معنا دارای وجوه شباهت بی شمار با خون سونیسم چینی دارد) و به سوی کمونیست ستیزی و شوروی ستیزی بی مرز میراند . واضح است که اگر این وضعیت مدت بیشتری به طول انجامد تنها در خدمت عقاید امپریالیستی و ضد انقلابی خواهد بود .

در چنین شرایطی تنها چاره های که بنظر میرسد اتحاد همه نیروهای دمکراتیک و میهن پرست برای تشکیل هر چه سریعتر جبهه وسیع دمکراتیکی که قادر به سازماندهی تودمها برای دفاع از "جمهوری

دمکراتیک" و برای مبارزه با انحصارطلبی حکومت روحانیت قشری باشد و فشار لازم را از پائین برای گستراندن پایه محدود حکومت موجود از راه جایگزین کردن حکومتی انقلابی که توسط جبهه دمکراتیک رهبری شود، اعمال کند. که البته در درون این جبهه دمکراتیک جریان اسلامی مترقی نیز میتواند لزوماً جای خود را داشته باشد.

حکومتی که از چنین جبهه وسیع دمکراتیکی نشأت میگیرد این وظایف فوری را در پیش رو خواهد داشت: محور کامل ضد انقلاب و شروع فوری مذاکرات بمنظور ایجاد صلحی شرافتمندانه با عراق و تضمین رعایت واقعی حقوق آزادیهای دمکراتیک برای همگان، بااستثنای نیروهای ضد انقلابی هوادار امپریالیسم و ارتجاع، تأمین حقوق خودمختاری ملی خلقها و ملیتهای گوناگون که در سرزمین ایران زندگی میکنند و پایان دادن به جنگ برادر کشی با کردها، برقراری دوباره روابط برادرانه و حسن همجواری با کشورهای همسایه ایران و بویژه با افغانستان، کشورهای عربی و اتحاد شوروی، انسجام اصلاحات ارضی بنیادی بنفهدهقان فقیر و اعمال اصلاحات اجتماعی مترقی بنفع طبقه کارگر و دینگر قشرهای زحمتکش جامعه ایرانی، ایجاد سیاست اقتصادی مترقی بر پایه گسترش بخش دولتی و صنایع پیشرفته در جهت استقلال اقتصادی کشور و بهبود شرایط زندگی تودههای زحمتکش.

بدینسان و مساله اصلی که در چنین شرایطی در برابر حزب قرار میگیرد و تغییر سیاست دنیالسه روی پیروی از خط امام خواهد بود. سیاستی که از پیشرو هم اکنون بسبب عدم جهت گیری اصلی بسوی اتحاد تنگاتنگ با نیروهای دمکراتیک و بویژه با سازمان مجاهدین و حزب دمکرات کردستان و سازمان فدائیان به شکستی نمایان کشیده شده است.

این وظیفه اکنون عملاً بسی دشوارتر است چرا که سیاست رهبری حزب در پیروی از خط امام و موضع گیریهای آن در مخالفت با فعالیتهایی که برای دفاع از آزادیهای دمکراتیک صورت میگیرد (حتی علیرغم بعضی تصحیحاتی که رهبری حزب در آخرین جلسه کمیته مرکزی بصورت انتقاد خیرخواهانه از استبداد آخوندی بعمل آورده است) او را چنان مفتضح ساخته است که حزب توده در مجموع خود انگشت نامی دیگر نهادهای مترقی و وطن پرست و دمکراتیک شده است.

از سوی دیگر، رهبری حزب با چنان حدت و شدتی راه دنیالسه روی از طیف قشریون روحانی را در پیش گرفته است که راه بازگشت از این سیاست را که نه تنها در عقاید عمومی، بلکه به اعتبار حزب قشریون (جمهوری اسلامی) و خود رهبران مذهبی و فرصت طلبانه ارزیابی شده است، بر خود بسته است. بی اعتمادی عقاید عمومی دمکراتیک از یکسو و خوشبویریهای رسوخ یافته در میان اعضاء حزب ما نسبت به نتایج مساعد این سیاست از سوی دیگر، موانع بسیاری را بر سر راه بازگشت موفقیت آمیز از سیاست پیروی خط امام در برابر رهبری حزب قرار داده است.

در این شرایط قطعی بنظر میرسد که تغییر سیاست حزب در جهت اتحاد با دیگر نیروهای دمکراتیک نمیتواند توسط رهبری ای اجرا شود که با اتخاذ شیوه دنیالسه روی مطلق و قاطع و همه پلها را در پشت سر خود ویران کرده است.

من بنوبه خود تصور میکنم که جست و جوی راه برون رفت حزب توده از این بن بست و کله به آن برای غلبه بر موانعی که این سیاست غلط و خیالیافانه در برابر آن نهاده است و مبارزه برای آنکه حزب بتواند با موفقیت هرچه بیشتر از نو جای شایسته خود را در میان مجموعه جنبش انقلابی بدست آورد محقق و وظیفه هر کمونیست ایرانی است.

رفسقای عزیز

من گمان میکنم که با ارسال این نامه به شما از نصیحت ارزشمند رفیق برژنف که در اثر بزرگ خود زمین کوچک به همه ما کمونیستها داده است، پیروی میکنم: "خوشا سیاستمدارو خوشا دولتمردی که بتواند همواره هر آنچه را که می اندیشد برآستی بگوید و هر آنچه را که لازم میدانند انجام دهد و بکوشد تا آنچه را که عمیقاً بدان اعتقاد دارد، بدست آورد." باپوزغی از طول مطلب با دودهای برادرانه ایرج اسکندری